وطن یولی
راه وطن
۶۰
آبان ۱۴۰۲
ماه‌نامه فرهنگی وطن یولی
سال هشتم | ۸ صفحه | ۲۰,۰۰۰ تومان

مدافعان ایران

با گفتارهایی از:
کاوه بیات
احسان هوشمند
اکبر ایرانی
محمد جعفری قنواتی
عطاالله عبدی
اکبر ایرانی
افشین جعفرزاده
مهدی حسینی تقی آباد
مجتبی سطلنی احمدی
محمدعلی بهمنی قاجار

زنده یاد رحیم نیکبخت (زادهٔ ۱۳۵۰ – درگذشتهٔ ۱۴۰۰)

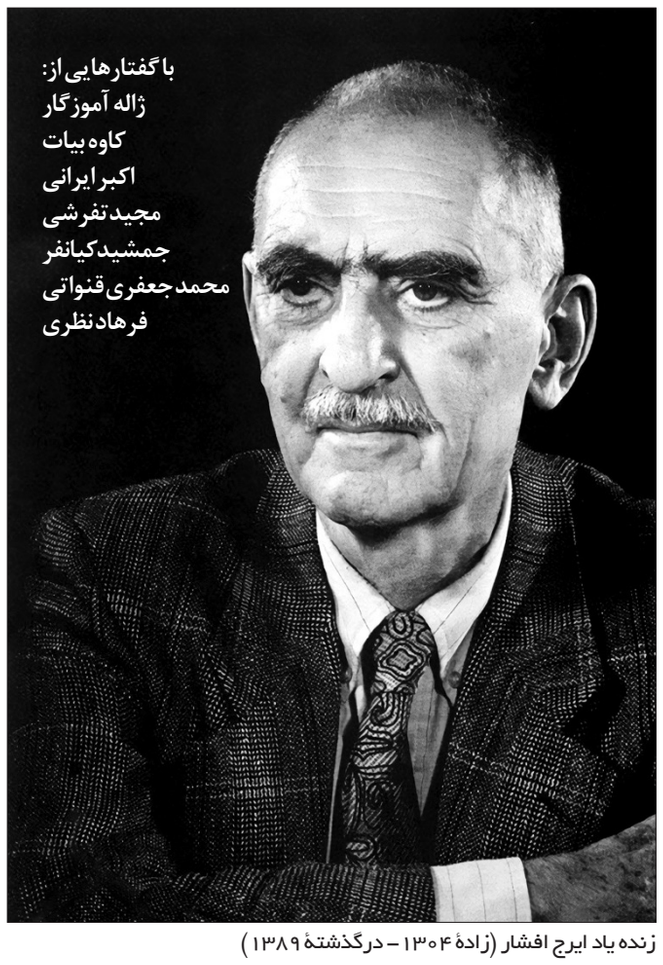

با گفتارهایی از:
ژاله آموزگار
کاوه بیات
اکبر ایرانی
مجید تفرشی
جمشید کیانفر
محمد جعفری قنواتی
فرهاد نظری

زنده یاد ایرج افشار (زادهٔ ۱۳۰۴ – درگذشتهٔ ۱۳۸۹)

مقاله‌ای از حامد کاظم‌زاده ایرانشهر

پان‌ترکیسم و بسترسازی آکادمیک

زندگی و زمانه غلامحسین ساعدی
در سالروز درگذشت او

زبان فارسی ستون فقرات یک ملت عظیم

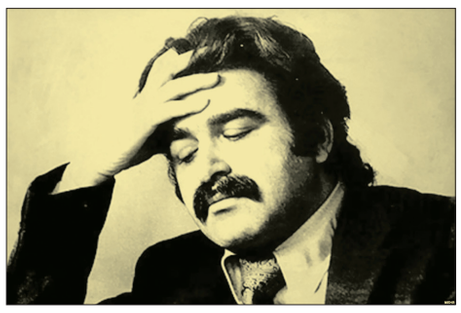

برگزاری همایش شاهنامه در استانبول

پل ارس به جای دالان توران

آخرین روزهای غلام یحیی در ایران

گفتاری از ناصر همرنگ درباره قفقاز

ایران درونی ناجوانمردانه مهم‌ترین بخش ایران بیرونی را فراموش کرده است

گفتاری از سعیده پراش

تمامیت ارضی و ضرورت عبور از مطالعات نظری

گفتاری از دکتر مجتبی مقصودی

گزاره‌های ۱۹ گانه و حدود آزادی بیان

خلاصه مقاله‌ای از صادق رضازاده شفق

ستارخان سردار ملی

آنچه به کس نتوان گفت

نگاه تجزیه‌طلبانه و مسئله آزادی بیان

داود دشتبانی

به موضوع تمامیت ارضی و وحدت ملی و حدود آزادی بیان از دو منظر عرف و حقوق مدرن و دیگری تاریخ ملت کهن ایران می‌توان پرداخت. از منظر عرف و حقوق مدرن تمامیت ارضی و وحدت ملی جزء خطوط قرمز جوامع توسعه‌یافته و پیشرفته محسوب می‌شود، چراکه این موضوع در پیوستگی با خیر و مصلحت عمومی‌تر قرار می‌گیرد. به همین واسطه از این دو اصل مهم با دو ضابطه حفاظت می‌شود. نخست عرف جوامع است که اگر کسی علیه تمامیت ارضی و وحدت ملی کشور سخنی بگوید و اقدامی بکند، در هر جایگاهی باشد، عرف آن جوامع با او برخورد می‌کند و سخن گفتن علیه تمامیت ارضی و وحدت ملی را برنمی‌تابد؛ در فرانسه، انگلستان، ایتالیا و آلمان و حتی کشورهای همجوار ما مانند ترکیه عرف جوامع به‌شدت به این موضوعات حساس است و اجازه تخطی به کسی نمی‌دهد.

ضابطه دومی که از تمامیت ارضی و وحدت ملی محافظت می‌کند، قانون است. این جزء اصول و موازین اولیه قانون اساسی برخی کشورها مثل فرانسه محسوب می‌شود که کشور را جمهوری تجزیه‌ناپذیر و در مورد فرانسه لائیک معرفی می‌کند، بنابراین اینها موضوعاتی نیستند که حتی در جوامع پیشرفته در مورد آنها قائل به آزادی بیان بود و همچنان که جمهوری فرانسه به دلیل لائیک بودن با حجاب مخالفت می‌کند، در مورد تجزیه‌ناپذیری فرانسه نیز به کسی اجازه نمی‌دهد برخلاف قانون اساسی سخنی بگوید یا اقدامی بکند.

در مورد بحث تجزیه‌طلبی و خدشه به تمامیت ارضی نکته مهم دیگری وجود دارد و آن این است که این موضوعات همواره پیوستگی زیادی با تروریسم دارند؛ یعنی عمده گروه‌ها و مدعیان تجزیه‌طلبی، گروه‌های تروریستی هستند. شما در کمتر جامعه‌ای و با قطعیت می‌شود گفت در هیچ جامعه‌ای نمی‌توانید به این سادگی به یاد دو تروریست، از پایان‌نامه دانشگاهی دفاع کنید. تروریست‌هایی که مرتکب قتل و جنایت و خیانت به کشور شدند. در هیچ کشوری نمی‌توان به یاد بن‌لادن پایان‌نامه دانشگاهی دفاع کرد اینها کاملاً یک اصول بدیهی است که در جهان مورد احترام است. مشخصاً پیشه‌وری و قاضی‌محمد، هر دو، هم فرقه دموکرات آذربایجان، هم حزب دموکرات کردستان در ابتدای تأسیس با هدایت ارتش سرخ شوروی دست به قتل و ترور و جنایت زدند یعنی مخالفین شوروی توسط فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان و با نظارت همین قاضی‌محمد و پیشه‌وری در شهرهای مختلف آذربایجان و مناطقی که جمهوری مهاباد بوده، ترور می‌شوند. بنابراین حتی در جوامع پیشرفته هم شما زیر عنوان حق آزادی بیان نمی‌توانید به این سهولت از این افراد به نیکی یاد کنید، چون کارنامه اینها ترویج خشونت و قتل و جنایت و خیانت به کشور بوده است. مثلاً در آلمان اگر از هیتلر به نیکی یاد کنید هم توسط عرف و هم توسط قانون با شما برخورد می‌شود یعنی افراد اجازه ندارند از یک فردی که مرتکب جنایت شده به نیکی یاد کنند. این جزو حدود آزادی بیان محسوب نمی‌شود بلکه نوعی ترویج خشونت و تروریسم و ترویج ضدیت با قانون است. اینها امر نکوهیده‌ای است که توسط عرف و قانون محدود می‌شوند.

از منظر تاریخ ملت کهن ایران نیز می‌توان به این موضوع پرداخت. ملت ایران برخلاف دولت-ملت‌های مدرن از دوران کهن دارای ویژگی‌هایی بوده که اندیشمندان حوزه ناسیونالیسم چون آنتونی اسمیت ایران و چند ملت را در جهان استثناء می‌کند و می‌گوید اینها ملت‌های تاریخی و باستانی هستند. ایرانیان از دوران کهن دارای ویژگی‌هایی بودند و خودشان نیز به آن آگاه بودند که دارای هویت متمایزی هستند و در یک جغرافیایی مشخص که آن جغرافیا هم برای خودشان و هم برای دیگران شناخته شده بود، سکونت داشتند و در متون تاریخی هم به این حدود اشاره شده است. یک تاریخ‌نگاری مثل مقدسی که عرب‌زبان است در عکا در دوران خلافت عباسی بدون اینکه دولتی بر جغرافیای ایران حاکم باشد می‌گوید ایران شهر سرزمینی است و بعد حدود ایران را به‌طور کامل ترسیم می‌کند و می‌گوید ایرانیان دارای ویژگی‌های خاصی هستند و آن ویژگی‌ها را برمی‌شمارد و ایرانیان را ستایش می‌کند. مثال‌های این‌چنینی زیاد است. ما در یک دوره‌های تاریخی هم‌زمان می‌بینیم که چندین نفر در جغرافیای متفاوت از غزنه افغانستان تا شروان قفقاز و آذربایجان، حاکمانی که بر یک منطقه‌ای از ایران حاکم هستند، خودشان را صاحب ملک ایران خطاب می‌کنند و شاعرانی که اینها را مدح می‌کنند، این افراد را شاه ایران خطاب می‌کنند. قطران تبریزی به‌عنوان کهن‌ترین سخنگوی زبان فارسی در آذربایجان در یکی از اشعارش حاکم روادیان تبریز را ستایش می‌کند و به‌عنوان اینکه تو شاه ایرانی، درحالی‌که در آن سوی ایران هم سلطان محمودِ غزنوی با عنوان شاه ایران ستایش می‌شود. یعنی این جغرافیا کاملاً برای حاکمان و شاعران و شنوندگان که مردم هستند، شناخته شده است. هر زمانی هم یک حکومت مرکزی بر کل این جغرافیا حاکم بوده، کسی که علیه حکومت مرکزی قیام کرده و به ادبیات امروزی شورش کرده، هیچ‌گاه مدعی تجزیه‌طلبی نبودند؛ این نکته جالبی است. یعنی هر کسی که حتی در یک جغرافیای محدودی قیام کرد و شورش کرده، باز هم مدعی کل ایران شده است. یعنی در تاریخ ایران حتی شورش‌های منطقه‌ای هم جنبه تجزیه‌طلبانه نداشتند

پیشه‌وری

شیخ‌خزعل

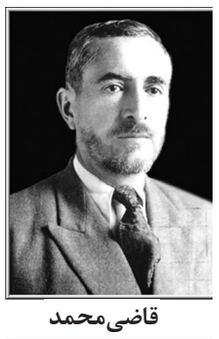

قاضی‌محمد

ادامه در صفحه ۸

به تدبیر پشت هوا بشکنیم

دم‌خروس جدایی‌طلبی

غلامرضا حداد

مدتی است برخی از فعالان سیاسی قومی در استفاده از مفهوم «ملت» به‌عنوان پیشوندی برای اقوام ایرانی کرد، ترک، بلوچ و عرب تأکید و اصرار می‌ورزند. اما این کاربرد از مفهوم «ملت» از منظر علوم سیاسی ناظر بر چه تعابیری است؟

واژگان مهم‌اند، چون جهان ما و حقایق آن را برمی‌سازند. ما به واسطه زبان می‌اندیشیم و به تبع آن، جهان خود را می‌شناسیم و در این میان، نقش زبان در شناخت جهان اجتماعی که عرصه حضور موجودیت‌های معنایی است، مضاعف است. در علوم سیاسی واژه «ملت» ناظر بر مفهومی مدرن و متعلق به جهان پساوستفالیایی است. نهاد دولت-ملت (nation-state) در توافق وستفالیا مورخ ۱۶۴۸م و در قالب ترکیبی از مؤلفه‌های سرزمین، جمعیت، حکومت و حاکمیت خلق شده است. حاکمیت، روح این نهاد است که با دمیده‌شدن در کالبد آن، سرزمین را به کشور، سازمان را به حکومت و جمعیت را به «ملت» تبدیل می‌کند. در نبود سایر عناصر دولت و به‌ویژه حاکمیت، نمی‌توان از وجود ملت سخن گفت؛ چراکه ملت مفهومی سیاسی است که در پیوند با دولت تعریف می‌شود و از آنجا که عنصر حاکمیت، مولود «شناسایی» (recognition) از سوی سایر بازیگران دارای حاکمیت است، در فقدان شناسایی، جمعیت فاقد وجاهت ملت‌بودن است. به عبارت ساده‌تر، در نبود حکومتی که اِعمال صلاحیت سیاسی‌اش بر جمعیت و سرزمینی مشخص از سوی سایر دولت‌ها به رسمیت شناخته شده باشد، نمی‌توان مدعی وجود یک ملت بود.

تلقی مرجع از مفهوم ملت در علوم سیاسی ریشه در سنت فکری انقلاب فرانسه دارد که ویژگی اصلی ملت را نه در اشتراک فرهنگی و زبانی، بلکه وحدت درون یک سازمان سیاسی و تحت حاکمیت قانونی واحد بودن می‌داند؛ به نحوی که تکوین دولت و سازمان سیاسی بر تکوین ملت، تقدمی تاریخی و فلسفی دارد. تلقی دیگری نیز در بابت چیستی ملت وجود داشته که به دلیل تعارض با بنیادهای حقوق و روابط بین‌الملل همواره مطرود بوده است. این برداشت ریشه در سنت ایدئالیسم آلمانی و ایده‌های امثال فیخته دارد که برای ملت ریشه‌های فرهنگی و زبانی قائل هستند و آن را نه محصول فرایند تکوین دولت، بلکه امری طبیعی، ذاتی و مستمر تصور می‌کنند و هویت ملی را به هویت قومی و نژادی تقلیل می‌دهند. این تلقی از مفهوم ملت که مبنایی برای شکل‌گیری امپراتوری آلمان در قرن نوزدهم بود، در قرن بیستم به رویکردهای فاشیستی/ناسیونال‌سوسیالیستی در موضوع (ملت برتر/ نژاد برگزیده) پیوند خورد و از آن پس بیش از پیش حاشیه‌ای شد. حتی در فاصله بین دو جنگ نیز از مفهوم «حق تعیین سرنوشت» در اعلامیه ۱۴ ماده‌ای ویلسون، تعبیری از جنس قائل‌شدن استقلال سیاسی برای قومیت‌های مدعی حاکمیت پذیرفته نشد؛ چراکه در قبول چنین تعبیری، روابط بین‌الملل به‌سرعت به سمت اتمیزه‌شدن پیش می‌رفت . اما تلقی سوم از مفهوم ملت، اگرچه سازمان سیاسی و حاکمیت را شرط لازم تحقق ملت می‌داند، آن را کافی نمی‌انگارد. شرط کافی برای تحقق ملت، وجود ویژگی‌های فرهنگی و تاریخی است که بر دردها و رنج‌های همگانی و خاطرات مشترک تاریخی استوار شده است و احساس جمعی از «باهم‌بودن» و اراده‌ای برای «باهم‌زیستن» را به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر، برای ملت‌بودن نه‌تنها وجود دولت مستقل و دارای حاکمیت ضرورتی متقدم است، بلکه وجود خودآگاهی جمعی از یگانگی هویتی متکی بر رسوبی تاریخی نیز لازم است. آنچه به درد و رنج همگانی و خاطرات مشترک تاریخی ملت ایران شکل داده و تجربه‌ای زیسته از باهم‌بودن و اراده‌ای برای باهم‌زیستن را در قالب میراثی فرهنگی منتقل کرده است، امری فراقومیتی است؛ تأیید وجودش در سطح قومیتی به انکارش در سطح ملی می‌انجامد و نمی‌توان تصوری هم‌زمان از آن داشت.

قومیت امری فرهنگی است، اما ملیت امری سیاسی و چنانچه گفته شد یک دولت-ملت می‌تواند پذیرای تنوعی از قومیت‌های متکثر باشد، اما پذیرای هم‌زمان چندین ملیت بودن در درون یک دولت، بی‌معناست. حقوق فرهنگی و هویتی قومیت‌ها در درون فرهنگی رقابتی یا همکاری‌جویانه قابل پیگیری است، اما از منظر سیاسی، همه آحاد جامعه فارغ از وابستگی‌های قومی و فرهنگی دارای حقوقی برابر هستند که می‌بایست در قالب نهادهای نمایندگی و رقابت سیاسی پیگیری شود. سیاسی‌کردن هویت قومی، فرهنگ تعارضی را بر امر سیاسی و دیگری‌ستیزی را بر روابط فرومِلی تحمیل می‌کند. پیگیری حقوق فرهنگی و هویتی قومیت‌ها عامل قوام و انسجام ملی است، اما تبدیل قومیت به موجودیتی سیاسی، بدون تردید مقدمه‌ای بر واگرایی ملی خواهد بود که شاید در خفیف‌ترین حالتش، واحدی ملی را به واحدی کنفدرال تبدیل کند.

«ملت» مانند تمامی نهادهای اجتماعی، موجودیتی اعتباری، قراردادی، برساختی و فاقد جوهر ذاتی است. برخلاف کسانی که برای ملت، جوهری قومی و نژادی قائل هستند، عناصر فرهنگی صرفا قوام‌بخش تصور جمعی یک ملت از خود هستند و نه موجد آن؛ چراکه ملت محصول یک قرارداد اجتماعی است نه برگرفته از قانونی طبیعی. نوح هراری در تمثیلی می‌گوید اگر ما از مواد اولیه‌ای که از یک سال پیش در خانه داریم امروز کیکی بپزیم، نمی‌توانیم ادعا کنیم این کیک یک سال قدمت دارد. بنابراین ما می‌توانیم از عناصر کهن فرهنگی در برسازی مفهوم ملت خود استفاده کنیم، اما این به معنای آن نیست که ما در اعصار پیشین همواره یک ملت مدرن بوده‌ایم. کنت بولدینگ در مقاله کلاسیک خود با عنوان «انگاره‌های ملی و نظام‌های بین‌المللی» به تبیین چگونگی تصویرسازی نقشه‌ای شکل از «خود ملی» می‌پردازد و نشان می‌دهد ملت‌های کم‌شماری که دارای سوابق تاریخی و فرهنگی کهن هستند تا چه اندازه در برسازی هویت ملی موفق‌ترند و سایرین چگونه ناگزیر هستند برای ارائه تصویری از خود ملی، به جعل تاریخ پرداخته یا در فرایند دگرسازی، خود را در تقابل با دیگر ملت‌ها تعریف کنند. ما ایرانیان از این بابت بسیار خوش‌اقبال هستیم که برای ارائه تصویری از خود ملی، نیاز به تلاش چندانی نداریم؛ چراکه آن متکی بر تصور مشترکی از «باهم‌بودن» و اراده‌ای برای «باهم‌زیستن» از پیش موجود بوده و فقط کافی است آن را تخریب نکنیم. هویت ملی ایرانی نیازی به دگرسازی و تقابل با دشمن نداشته –به عنوان مثال برخلاف ناسیونالیسم عربی که متکی بر دگرسازی از ایرانی و... برساخته شده است- چراکه در پاسخ به کیستی، با ارجاع به انباشت تاریخی و فرهنگی‌اش، به خود معنا داده است و ازاین‌رو، ناسیونالیسم ایرانی همواره رویکردی تدافعی داشته است و نه تهاجمی. اعلام بی‌طرفی در دو جنگ جهانی، سیاست موازنه منفی در دولت ملی دکتر مصدق و حتی موازنه مثبت فعالانه در پهلوی دوم همگی مصادیق چنین رویکردی در سیاست خارجی ایران معاصر بوده‌اند.

ملت‌بودن ذیل اقتضائات نظام بین‌الملل، یک جبر ساختاری است که در مفهوم «تابعیت» (nationality) نمود یافته است، اما ملت‌بودن به‌عنوان یک انتخاب هویتی، نمی‌تواند از هیچ جبری تبعیت کند.

ادامه در صفحه ۲

وطن یولی
ماهنامه فرهنگی وطن یولی
سال هشتم | شماره ۶۰ | ۸ صفحه
خبر NEWS

بازگشایی کتابخانه شخصی ملک‌الشعرا بهار

آیین بازگشایی کتابخانه شخصی ملک‌الشعرا بهار در سرای عامری‌ها برگزار شد. در آیین بازگشایی کتابخانه شخصی ملک‌الشعرا بهار از سوی خانواده‌اش، سیّدفتح‌الله مجتبایی، اصغر دادبه، سیف‌الله امینیان، مهدی نوریان، سیّدعلی آل‌داود، عبدالرّضا مدرّس‌زاده، علی میرانصاری و چهرزاد بهار به ایراد سخن پرداختند. این مراسم جمعه، پنجم آبان، ساعت ۱۷:۳۰ در سرای عامری‌های کاشان واقع در کاشان، خیابان علوی برپا شد. از کتابخانه اهدایی ملک‌الشعرا بهار، پیش‌تر، در حاشیه همایش «خاندان بهار، چهار نسل در خدمت فرهنگ ایران» که به‌مناسبت شصت‌وپنجمین سال درگذشت این ادیب و شاعر، مؤلّف و مصحّح و مترجم، روزنامه‌نگار، تاریخ‌پژوه، سیاست‌مدار و استاد دانشگاه در اردیبهشت ۱۳۹۵ در سرای عامری‌ها برگزار شد، رونمایی صورت گرفت و در بازگشایی این گنجینه، بیش از صدها جلد کتاب به آن اضافه شده است و بناست تا با اضافه‌شدن آثاری دیگر، این کتابخانه در آینده نزدیک، نه‌تنها به مجموعه‌ای تخصّصی در عرصه بهارپژوهی که به قطب فرهنگ کاشان بدل شود تا مرجع و منبع اهل تحقیق و تدقیق باشد.

محمّدتقی بهار (۱۸ آذر ۱۲۶۵-اردیبهشت ۱۳۳۰) ملقب به ملک‌الشعرا و متخلص به «بهار»، شاعر، ادیب، نویسنده، روزنامه‌نگار، تاریخ‌نگار و سیاست‌مدار معاصر ایرانی بود. ناتل خانلری وی را آخرین ادیب بزرگ ایران می‌نامد. آثار منثور و منظوم بهار متنوع است و انواع شعر سنتی و اشعار به زبان محلی، تصنیف و ترانه، مقاله‌ها و سخنرانی‌های سیاسی و انتقادی، رساله‌های تحقیقی، نمایشنامه، اخوانیات و مکتوبات، تصحیح انتقادی متون، ترجمه‌های متون پهلوی، سبک‌شناسی نظم و نثر، دستورزبان، تاریخ احزاب، مقدمه بر کتاب‌ها و حواشی بر متون به خصوص شاهنامهٔ فردوسی را دربرمی‌گیرد. جدیدترین کتاب‌شناسی بهار کارِ علی میر انصاری است که انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در یک جلد به سال ۱۳۹۷ منتشر کرده‌است.

نخستین نشست از مجموعه نشست های ایران برگزار شد

ایرج افشار ایران را به خوبی شناخته بود

ماندا ناخرم

نخستین نشست از مجموعه نشست‌های ایران با عنوان بزرگداشت ایرج افشار و به مناسبت زادروز او یکشنبه ۱۶ مهر توسط ماهنامه وطن یولی برگزار شد.

در نشست بزرگداشت ایرج افشار، ژاله آموزگار استاد زبان های باستانی دانشگاه تهران، اکبر ایرانی مدیر موسسه میراث مکتوب، کاوه بیات سندپژوه و مترجم، مجید تفرشی پژوهشگر تاریخ، محمد جعفری قنواتی پژوهشگر فرهنگ عامه، جمشید کیانفر مصحح و نسخه‌شناس و فرهاد نظری پژوهشگر مرمت آثار تاریخی به سخنرانی پرداختند. نشست های ایران که به همت ماهنامه وطن‌یولی برگزار خواهد شد به معرفی و بزرگداشت تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران و خادمان و تلاشگران این عرصه اختصاص خواهد داشت.

کاوه بیات در برنامه نکوداشت زنده‌یاد ایرج افشار که یکشنبه ۱۶ مهر در دفتر ماهنامه وطن یولی برگزار شد با مروری بر زندگی و فعالیت‌های پدر افشار گفت: درباره ایرج افشار به دلیل علائق گسترده‌اش در زمینه ادب و فرهنگ ایران و زبان فارسی از منظرهای متفاوت و متنوعی می‌توان صحبت کرد و در این سال‌ها که از درگذشتش می‌گذرد، به درستی و به حق درباره بسیاری از این موارد نیز سخن به میان آمده و نوشته شده است.آنچه در این اشاره کوتاه سعی در بیان آن خواهم کرد بیشتر به نوع نگاهمان به جهان سیاست مربوط می‌شود.اگرچه می‌دانیم او چهره‌ای سیاسی نبود اما در جامعه‌ای سیاست‌زده زندگی می‌کرد. او به سیاست کاری نداشت، اما خواهی نخواهی سیاست با او و امثال او کار داشت و در همه حال برای ادامه کاری که بدان اعتقاد داشت می‌بایست این جوانب را در نظر داشته باشد که در نظر هم داشت. تصور می‌کنم برای پرداختن به چنین موضوعی بحث را باید از پدر او دکتر محمود افشار آغاز کرد که در یک دوره از تاریخ ایران، در نیمه نخست دهه ۱۳۰۰ه.ش یک چهره شاخص سیاسی به شمار می‌آمد و درباره جهان ایرانی و موقعیت منطقه ایران و نگاه سیاسی برآمده از این جایگاه آراء و عقایدی را مطرح کرد که از نظر وضوح، صراحت و رسیدگی به اصل مطلب با گذشت یک قرن از آن دوره هنوز هم بی‌نظیر است. دیدگاه محمود افشار به گونه‌ای که در دوره اول مجله آینده سال‌های ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ مطرح شد با تاکید بر مخاطرات مختلفی که موجودیت ایران را تهدید می‌کرد، مخاطرات برخاسته از مجموعه تحرکات سیاسی ماضی و جاری از جانب روس و انگلیس، ترک و عرب در حوزه‌های همسایه اصولا یک دیدگاه سیاسی بود.

این تاریخ‌نگار بیان کرد: پایه و اساس دیدگاه محمود افشار با درک فرهنگی و تاریخی از سرگذشت ایران و جهان ایرانی تشکیل می‌داد که در مراحل بعد یعنی پس از تعطیل شدن حوزه سیاست و سیاست‌ورزی در پی شکل‌گیری استبداد رضاشاهی پرداختن آن به یکی از معدود گزینه‌های پیش‌روی جمعی از نخبگان کشور تبدیل شد.به عبارت دیگر به وقت سرآمدن عصر سیاست‌ورزی در نیمه دوم دهه ۱۳۰۰ آنچه از آن بر جای ماند بیشتر یک تلاش و تکاپوی فرهنگی بود که خود را به صورت ضرورت شناسایی مجدد آن میراث کهن و ریشه‌دار نشاندند.از تشکیل انجمن آثار ملی و برگزاری هزاره فردوسی گرفته تا تلاش‌های گسترده‌ای که برای انتشار نسخ خطی و تنقیح میراث ادبی و تاریخی این سرزمین آغاز شد.

ایرج افشار در ایستگاه سیاست معطل نماند

کاوه بیات گفت: در پی حوادث شهریور ۱۳۲۰ و به پایان آمدن استبداد رضاشاهی البته محمود افشار و دیگر چهره‌های بر جای مانده از دوره قبل از نو وارد میدان شدند. مجله آینده نیز در دو نوبت اواسط دهه ۱۳۲۰ و اواخر دهه ۱۳۳۰ مجددا منتشر شد و ورود ایرج افشار جوان به این عرصه نیز در این دوره و کمک به انتشار آینده توام شد.یکی از ویژگی‌های این دوره از مجله آینده محمود افشار و به تبع آن کمرنگ بودن وجه سیاسی آن بود نه آن‌که به سیاست نمی‌پرداخت به سیاست می‌پرداخت، اما آن نگاه سیاسی که در یک دوره سال‌های میانی دهه ۱۳۰۰ قوی و موثر بود اینک وجه شاخص و نمایانی نداشت. نسل جدیدی از ایرانیان که بعد از حوادث شهریور ۱۳۲۰ در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم وارد کار شدند، آمال و آرزوهای خود را از طریق مجاری به کلی متفاوتی از دوره پیش دنبال می‌کردند، ایرج افشار نیز مانند دیگر هم‌سن و سال‌های خود در یک برهه در معرض جلا و تلالو این مجاری جدید قرار گرفت، اما خمیر مایه‌اش قوی‌تر از آن بود که در این موج فرو رود.در دوره دانشجویی تحت شعاع آن روزگار در چارچوب حزب توده بر ضد سید ضیاءالدین طباطبایی به راه انداخت بیانیه‌ای را که از طرف دانشجویان یزدی دانشگاه تهران بر ضد او تنظیم شده، به امضای او بود.

این مترجم و سندپژوه عنوان کرد: در یک دوره آن هم احتمالا به دلیل لطفی که حسن ارسنجانی در روزنامه داریا یکی از نشریات اقماری حزب توده نسبت به دکتر محمود افشار ابراز داشت همکاری مختصری با این روزنامه انجام داد.اما از همه مهم‌تر و شاید خطرناک‌تر برای مدتی در معرض تبلیغات و الغائات یکی از افراد صاحب‌نام حزب توده به نام مرتضی کیوان قرار گرفت که باعث گمراهی بسیاری از جوانان مستعد آن روزگار شده بود.اما خوشبختانه به همان دلیل پیش گفته سرشت ایران دوستانه‌اش از این معرکه نیز به سلامت جست و توانست به صورتی بی‌کم و کاست در خدمت ایران قرار گیرد. احتمالا یکی دیگر از عواملی که باعث شد ایرج افشار در ایستگاه سیاست معطل نماند، سرگذشت آینده و تجربه محمود افشار در این حوزه بود.توجه به ایران بزرگ و تلاش برای شناسایی و تحکیم مبانی ماندگاری این موجودیت چون زبان فارسی به عنوان یکی از رهیافت‌های اساسی آن سرگذشت و تجربه قاعدتا در آن دوره نیز می‌بایست مدنظر ایرج افشار قرار گرفته باشد.چرا که از همان بطن کار در سال‌های میانی دهه ۱۳۲۰ در همین راه گام نهاد و حدود هفتاد سال نیز همین راه را بدون هیچ تردید و تزلزلی ادامه داد.

علاقه افشار به فولکور ایرانی و افغانی

محمدجعفر قنواتی گفت: وقتی فعالیت‌های ایرج افشار را مرور کنید به دلیل ایران‌دوستی‌اش به یکی از حوزه‌هایی که بسیار علاقه‌مند بود و به فعالان این حوزه کمک نظری و عملی می‌کرد، فولکور بود.زمانی که می‌خواستیم درباره تاریخ فولکور مقاله مفصلی بنویسیم او هم در جلسه دانشنامه «فرهنگ مردم ایران» حضور داشت، او گفت می‌دانید قدیمی‌ترین نشریه فولکوری که فارسی زبان است، کجا منتشر شده است؟ من گفتم: در تاجیکستان. گفت: نه، در افغانستان به چاپ رسیده و من چند دوره از آن را دارم که می‌آورم تا در اینجا استفاده کنید. نه تنها علاقه‌مند حوزه فولکلور بود بلکه در این زمینه فعالیت داشت و در تلاش بود اطلاعات این حوزه را افزایش دهد. ده‌ها نشریه در افغانستان منتشر می‌شد، چه‌طور شد که نشریه فولکلور را در کتابخانه‌اش قرار گرفت؟

این پژوهشگر فرهنگ عامه بیان کرد: کتاب اسدالله شور یکی از فولکلوریست‌های افغانستان و تقریبا هفتاد و اندی سنش هست، مجموعه دو بیتی‌های محلی را در سن بیست و دو سالگی منتشر کرده است که مربوط به مردم هزاره افغانستان است. این کتاب هم در مجموعه کتابخانه ایرج افشار قرار دارد.

ایرج افشار آویزان سیاست نبود

مجید تفرشی گفت: مجله راهنمای کتاب اوایل انقلاب تعطیل شد اما شاید ندانید که شماره آخر در اسفند ۱۳۵۷ با عکس مصدق چاپ شد.برایم این تصویر جالب بود، چون ایرج افشار به دور از سیاست بود، هر چند سیاست‌گریز نبود از سیاست استفاده می‌کرد و دوستان سیاسی داشت اما آویزان سیاست نبود، یعنی در زمینه مسائل فرهنگی و پژوهشی اگر لازم بود از سیاست استفاده می‌کرد نه این‌که کنشگر سیاسی باشد و به دنبال کنشگران سیاسی. همان‌طور که اشاره شد افشار در جوانی با مرتضی کیوان دوستی نزدیکی داشت، مانند افراد زیادی که با مرتضی کیوان دوست بودند و حالا بعضی چوب این دوستی را خوردند و بعضی نه.افشار هیچ وقت گرایش چپ نداشت که بر عکس متهم به گرایش راست بود، اما در اوایل انقلاب نوشته بسیار سوزناکی درباره مرتضی کیوان منتشر کرد که نشان از این بود که علایق فکری و اعتقادات ملی‌اش را با دیدگاه شخصی دوستانه قاطی نمی‌کرد کمااینکه دوستانی و حتی افراد خانواده‌اش از هر نوع طرز فکر سیاسی بودند و این روحیه خیلی برایم جالب بود و هیچکدام بی‌دلیل نبود.

ایرج افشار ایران را به خوبی شناخته بود

جمشید کیانفر در پاسخ به پرسشی درباره ایران‌شناس بودن ایرج افشار گفت: اکنون چهره ژاله آموزگار نشان داد که چقدر این پرسش درباره ایران‌شناس بودن ایرج افشار و افرد دیگر می‌تواند صادق باشد؟ ما گاهی اوقات مفاهیم را آمیخته می‌کنیم بدون این‌که معنای حقیقی واژه و کاربرد را بدانیم و مورد استفاده قرار دهیم.از یک واژه خوشمان می‌آید بدون اینکه بدانیم کجا کاربرد دارد و چگونه باید استفاده کرد برای هر کسی که دوست داریم، اطلاق می‌کنیم. واژه ایران‌شناس و ایران‌شناسی به هیچ ایرانی نمی‌شود اطلاق کرد، چون ایران‌دوست و وطن‌پرستند، واژه ایران‌شناسی برای کسانی است که خارج از این مرز و بوم همت خودشان را صرف تحقیق و پژوهش برای شناخت این آب و خاک، تاریخ، تمدن و فرهنگ و مذهب و...کردند.آن فردی که غیرایرانی است و در خارج به دنیا آمده و زمان و وقتش را صرف تحقیق و پژوهش درباره ایران می‌کند پس باید فرقی میان ایرج افشار و ریچارد فرای باشد، فرای ایرانی نیست اما هم و غمش را گذاشت برای شناخت ترویج فرهنگ ایرانی.او ایران‌شناس است و افشار یک ایران‌دوست و وطن‌پرست.

این مصحح و نسخه‌شناس در ادامه گفت: در ایران بنیادی به نام ایران‌شناسی داریم که یکی از کارهای عجیب و غریب است که در ایران اصلا بنیاد ایران‌شناسی چه معنایی می‌دهد؟ چه فرقی میان دانشجوی رشته ایران‌شناسی میان دانشگاه ملی قدیم(دانشگاه شهید بهشتی فعلی) با همین رشته در دانشگاه میبد هست؟ تفاوت این رشته ایران‌شناسی با رشته تاریخ و ادبیات در چیست؟ وقتی نگاه می‌کنیم آن را تلفیقی از رشته ادبیات، تاریخ و جغرافیاست که دروس آنها را در هم ریختند و نامش را ایران‌شناسی گذاشتند. شاید مرحوم حسن حبیبی در مقطعی کار درستی انجام داد با انقلابی که صورت گرفت و کمک‌هایی که برای توسعه رشته ایران‌شناسی در خارج از کشور بود، قطع شد، خواست با این حرکت رشته ایران‌شناسی را دوباره احیا کند.دو همایش هم برپا و برخی از ایران‌شناسان را هم دعوت کرد و برای اینکه بگوید کارتان را انجام دهید، کمک‌هایی هم به آنها کرد.شاید اگر زنده بود امروز این بنیاد را به موضوع دیگری اختصاص می‌داد.نمی‌دانم شاید هم این روال را ادامه می‌داد.اما به نظرم این بنیاد از آن کارهای من درآوری است که برایش هیچ بو و خاصیتی نمی‌بینم.این سخنان را قبلا هم در همین بنیاد گفتم که طبق معمول کسی برای حرف من اهمیت قائل نشد و کسی هم به دل نگرفت.

شناخت ایران علاقه می‌آورد

ژاله آموزگار گفت: من هم درباره ایرج افشار مطلب نوشتم و یکی از مقالاتم که درباره کتابخانه آشور بانی‌پال را به او تقدیم کردم و بزرگ‌ترین صفتی که برایش قائل هستم، دست سایه‌داری داشت، یعنی به این شکل بود که همه چیز را بگوید من انجام می‌دهم.همیشه جوان‌ها را به کار می‌کشید و احترام برایشان قائل بود حتی اگر آنها تبحر خاصی نداشتند.این ویژگی شاگردپروری خیلی مهم است که در فرهنگ ما ریشه داشت اما نمی‌دانم چرا بعدا از بین رفت و نسل ما از این اخلاق خوب قدری کنار گرفت. پیش از فوت عبدالله انوار به او گفتم من شما را نمی‌بخشم! چرا مثل خودتان کسی را تربیت نکردید؟! این موضوع خیلی مهم است و قبلا همه می‌گفتند فلانی جانشین دارد.می‌دانید که همه ما برای مرحوم انوار بسیار احترام قائلیم.او در پاسخ من گفت: دیگر کسی حوصله نداشت که کارهای ما را بکند.این موضوع هم هست، متاسفانه جوانان ما حوصله ندارند، یعنی آن‌قدر عادت کردند که در فضای مجازی یک جست‌وجوی ساده انجام دهید و کلی مطلب پیدا کنید، دیگر هیچ وقت مانند کریستین سن نخواهید بود که وقتی کتاب‌هایش را می‌خوانید با تعداد زیادی منبع مواجه می‌شوید که همه را دیده و مطالعه کرده است.وقتی ما (به همراه زنده‌یاد احمد تفضلی) کتابش را ترجمه می‌کردیم دوباره تمام منابع را دیدیم.

این استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران بیان کرد: ایرج افشار آدم بزرگی است، این جمله را صرف تعارف نمی‌گویم واقعا بزرگ بود و شاید برخی بگویند متکبر بود، اما به نظرم نبود این همه موقعیت خوب داشت و در دنیا شناخته شده بود و همه جا نامش را می‌بردند اما من در او ذره‌ای غرور نسبت به چنین مسائلی ندیدم. بر عکس نگاه جمشید کیانفر که معتقد است به ایرج افشار نمی‌توان گفت ایران‌شناس! من در تائید سخنان خیلی خوبش باید بگویم ایران را باید شناخت.ایران‌شناسی برای همه ما لازم است مثل این‌که ما همه فارسی حرف می‌زنیم، اما آیت همه ما فارسی می‌دانیم؟ نه.شما باید ایران را ببینید از کوه، کویر، دهات‌ها و لاله‌زار خرم‌آباد و ...اگر اینها را نبینید چطور باید ایران را دوست داشته باشید؟ شما بگویید من بچه‌ام را دوست دارم باید در نگاه نخست بدانی بچه‌ات کیست؟ همین طوری حتی بچه را نمی‌توان دوست داشت.بر عکس نگاه جناب کیانفر ایران را باید شناخت، ما ایران را نمی‌شناسیم به همین دلیل برایش کاری نمی‌کنیم.من یک جمله دارم و همیشه می‌گویم شناخت علاقه می‌آورد.

توسعه بلای جان میراث نیاکان

فرهاد نظری، پژوهشگر مرمت آثار تاریخی گفت: ایرج افشار در مقدمه کتاب «یادگارهای یزد، معرفی ابنیه تاریخی و باستانی» می‌نویسد: متوجه شده بودم سودای نوسازی و توسعه‌ای که مبتنی بر تکیه بر هویت و اصالت ایران نیست و غریبه و ناآشنا با خصلت‌های فرهنگی اقلیمی ایران است در حال از بین بردن تک تک آثاری است که یادگار گذشتگان و نشان دهنده ذوق، سلیقه، خلاقیت و هنرمندی نیاکان ماست. در دهه چهل افشار همراه با مرحوم سید محمدتقی مصطفوی صحبت می‌کند و پیشنهاد می‌دهد که انجمن آثار ملی از پژوهشگرانی که علاقه‌مند هستند و در این حوزه کار می‌کنند دعوت بکند تا هر یک درباره استانی از ایران شناسنامه آثار تاریخی را تهیه کنند که خود او جزء پیشگامان این حوزه است.این پیشنهاد مورد پذیرش انجمن آثار ملی قرار می‌گیرد و این کار انجام می‌شود.

این پژوهشگر مرمت آثار تاریخی بیان کرد: یکی از کتاب‌هایی که در این زمینه تهیه شد محصول پژوهش‌های میدانی است مثل «از آستارا تا استرآباد» مرحوم منوچهر ستوده یا »هفت وادی» ابراهیم باستانی پاریزی و «آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان» احمد اقتداری شاید به دنبال همین پیشنهاد بود. به هر حال افشار در یک دوره زمانی دست به این کار زد و ضرورت و حساسیت موضوع را دریافت که چرخ توسعه داشت تک تک این آثار را از بین می‌برد. ایرج افشار برای تهیه کتاب «یادگارهای یزد» پنج بار به یزد سفر کرد که در این سفرها، منوچهر ستوده و حافظ فرمانفرمائیان، حبیب یغمایی و عباس زریاب‌خویی همراهی‌اش کردند.

آروزی هفته فرهنگی برای افشار

اکبر ایرانی، مدیرعامل موسسه میراث مکتوب در پایان این برنامه گفت: هر چه قدر درباره زنده‌یاد افشار نکوداشت و بزرگداشت گرفته شود، خیلی خیلی کم است، چون حقش ادا نشد چه در زمان حیاتش و چه بعد از مماتش. یکی از آرزوهایم این است که برای او یک هفته فرهنگی برگزار کنیم، ایرج افشار است تا تمام ابعاد زندگی او را بررسی کنیم.تلاش زیادی شد تا در تهران خیابانی به نامش بشود اما تا امروز میسر نشد. او همیشه تصور می‌کرد زمان کمی دارد و در پی سروسامان دادن به کارهایش بود، برای همین می‌گفتند در مکتب سرعت بود.او اغلب کار را آغاز و مواد آن را آماده و یک نخبه را پیدا می‌کرد و خودش ناظر بود تا کار تمام شود.فقط در بخش نسخ خطی موسسه ما ۱۵ عنوان کتاب از او چاپ رساند.کتاب «کاغذ در فرهنگ ایرانی» فیش‌های کوچک کوچک بود که به دوستان داد تا کار تنظیم و چاپ آن را انجام دهند.

برین گونه سازیم آئین و راه

«ایرانی بودن» اصلِ اساسی است

محبوبه غلامی

بعداز فروپاشیِ دولت ساسانی، متونی تلاش در نگاه‌داشتِ «هویت ملی» داشته‌اند؛ و درواقع هویت ملی ما پیکره‌های معنایی هستند که ما را به یک‌دیگر وصل می‌کند. یعنی هویت ملی «شباهت»های گروه‌های درونی باهم و تفاوت آن‌ها با گروه‌های بیرونیِ است. در راستی، بنابر تاریخ، با استقرار آریاها در فلات ایران، ما با مفهوم «ائیریا دَینگهَوُش» برخورد می‌کنیم که همین مفهوم در روزگار پسین در هماهنگی با مفاهیم مذهبی آئین زرتشت «ایران‌ویج» شده و در دوره‌ی ساسانی چون مفهوم اَیران برای اولین بار با اردشیر بابکان به‌عنوان یک ساختمان سیاسیِ مشخص شناخته شد، ما با نمود مفهوم «ایرانشهر» که ردای قدرت بر تن ایرانَ هست، آشنا می‌شویم.

حال این «هویت جمعی» ما پیوستگی‌های زبانی، فرهنگی و جغرافیایی ما «ملت ایران» است که ملت ما بنابر آن خودشان را ایرانی و دیگران را انیرانی نامیدند؛ چنان‌چه پس‌ازما آتنی‌ها و عرب‌ها -البته بر پایه‌ی زبان- غیر خود را بربر و عجم نامیدند. به پیوست این سخن از دیدگاه تبارشناسیِ علمی در بدنِ انسان‌ها خوشه‌هایی از ژنوم، یک‌جا و بسته‌گون، با نام هاپلُگروپ وجود دارد که بنابر آن تمام ما ایرانیانی که از پنجاه‌هزار سال پیش در جغرافیای فرهنگی و تمدنی ایران می‌زیسته‌ایم، دارای این هاپلُگروپ (که همان شاخک‌های هویت ما است) هستیم. بنابر تحقیقات علمی از میانِ یازده گروهِ قومیتی ایران هفت گروهِ اعراب ایرانی، آذری‌ها، لرها، کردها، گیلکی‌ها، مازنی‌ها و پارس‌ها «هسته‌ی مرکزی» را تشکیل می‌دهند، دو گروه سیستانی‌ها و بلوچ‌ها هم‌پوشانی زیاد با هسته‌ی مرکزی دارند و دو گروه ترکمن و حاشیه‌نشین‌های خلیج فارس هم‌پوشانی کمتری با هسته‌ی مرکزی ایران دارند. چنان که بنابر همین پژوهش، قومِ ایران‌دوست «افشار» بیشترین نزدیکی -درحد سیزده درصد- را با ترک‌هایَ آسیای میانه دارند. اما چیزی که قابل‌اهمیت است آن می‌باشد که ما هرگز در ایران اقلیت نداشته‌ایم و ایده‌ی ایران بر «ایرانی بودن» استوار بوده و هست؛ و این در خون ماست. چنانِ‌چه ما به‌سبب ایرانی بودن ویژگی‌هایی داریم که ویژه از جهان است. مثلاً همه‌ی ایرانیان از دروغ بیزار هستند (اما لزوما در تمام دنیا چنین نیست. چنان که در هنر رزم چینی دروغ گفتن ضروری و لازم است) یا همه‌ی ما ایرانیان -و به‌ویژه شاهنامه- خرد را می‌ستاییم (درحالی که در اروپای قرون وسطی خردمندی مذموم بوده و حتی فاوستِ گوته به‌سبب خردگرا بودن‌ش هم‌دست شیطان شناخته می‌شد) و یا این‌که دادمندی ازجمله ویژگی‌های ایرانیان است (برای نمونه -نه در دوران انوشیروان دادگر یا بهرام گور بلکه حتی در دورانِ نزدیکِ کریم خان زند- ایرانیان داد را ارجمند می‌دانسته‌اند اما در همان زمان در تمام خیابان‌های اروپا گیوتین اعدام برپا بوده است). شاهنامه بسیاری از رمزگذاریَ‌های هویت ما را به همین‌گونه مشخص و نمایان کرده و ازاین‌رو صدای رسای هویت ملی ماست و از آن است که ما مینوی بوم و وطن را می‌ستاییمو باورمند هستیم که ایران جمع جزءها است. اما ما باید آگاه باشیم که در امروزِ روز در ایران، جمعیت پان‌ترک با پشتیبانیِ دولت‌های خارجی، خواهان تقسیمِ ایران به واحد سیاسی کوچک‌تر است؛ و بسیار خنده‌دار است که این افراد درَ نادانی تمام شاهنامه فردوسی را نژادپرست می‌دانند. درحالی‌که نژادپرستی یا Raeism اصلا بر پایه‌ی تفاوت‌های ظاهری و فرهنگی افراد هست. درحالی‌که هرگز در ایران پیش‌داوری‌هایی دراین‌خصوص نبوده و زبان هیچ یک از افراد ملت ایران ممنوع نبوده است؛ چنان‌که در ترکیه نسبت به کردها هست.ازجمله شگفتی‌های شاهنامه پیکربندیِ بی‌طرفانه‌ی فردوسی از هویت ایرانی است. چنان که در عین ستایشی که از ایران می‌بینیم، در زمانی که تورانی‌ها از ایرانی‌ها بدگویی می‌کنند، فردوسی هیچ دفاع و تشریحی ارائه نمی‌دهد یا برای نمونه پیرانِ تورانی بسیار موردِ مهر کیخسرو -پادشاه آرمانی- است یا افراسیاب با تمام پلیدی‌ها از طرف پیرانَ «رد» یعنی جوانمرد خوانده می‌شود، اما فردوسی آن‌را حذف نمی‌کند. این موضوع دو علت بزرگ دارد:

۱-چون اصلا تورانی‌ها ایرانی هستند؛ و آن‌ها فرزندانِ تور فرزندِ فریدون هستند، چنان که ایرانیان فرزندانِ ایرج فرزندِ فریدون هستند.

۲-نژاد در شاهنامه متفاوت از معنای Raeism است و آن در معنای دودمان و خاندان و نسل است و اصلا معنای بیولوژیکی ندارد؛ و این از ابیات زیادی چون بیت «به زال آنگهی گفت تا صد نژاد/ بپرسی کس این را ندارد به یاد» یا «من از جم و ضحاک و از کیقباد/ فزونم به بخت و به فر و نژاد» نمایان است. ازاین‌رو، در راستی، هیچ تحقیری نسبت به هیچ فردی در شاهنامه نیست و شاهنامه برهانِ روشنِ نژادپرست نبودنِ ایرانیان و بازنماینده‌ی خلق و خوی ایرانیان از دورانَ باستانَ تا پایان دوران ساسانیان است. بنابراین در همیشه‌ی تاریخ، فرهنگ مهرورزی همیشه میانِ تک‌تک افراد ملت ایران بوده است، اما چپ با این غیریت‌سازی قومیتی، برای خود ابزارِ تحلیل و اقدام درست می‌کند که مسلما از شکاف‌های آن خون می‌چکد؛ اما همبستگی میانِ ایرانیان بهترین، آسوده‌ترین و امن‌ترین راه برای برون‌رفت از این حادثه است.

ادامه مطلب از صفحه یک

دم خروس جدایی‌طلبی

داشتن گذرنامه یا شناسنامه ایرانی نمی‌تواند باورهای کسی که خود را ایرانی نمی‌داند تغییر دهد؛ همان‌گونه که سلب رسمی تابعیت یا داشتن اوراق هویتی سایر دولت‌ها، نمی‌تواند حس ایران‌دوستی و وطن‌پرستی را از یک ایرانی دور از وطن سلب کند. دنیای جهانی‌شده امروز با تضعیف فزاینده حاکمیت ملی، بیش از هر زمان دیگری هویت ملی را موضوع انتخاب قرار داده است. این وضعیتی است که جیمز روزنا آن را در تعبیر روندهای «واهم‌گرایانه» تبیین می‌کند. جهانی‌شدن به روندهای هم‌زمانی از واگرایی و هم‌گرایی منجر شده است؛ درحالی‌که شهروند جوامع توسعه‌یافته یک لایه به لایه‌های هویتی خویش در قالب شهروندی جامعه جهانی و فراملی می‌افزاید، اتباع برخی دولت‌های درحال‌توسعه در حال کوچ از هویت‌های ملی فراگیر به هویت‌های فروملی قومی و مذهبی هستند. در چنین فضایی، هویت‌های ملی، حتی آنهایی که بر مؤلفه‌های فرهنگی و اسطوره‌های تاریخی قدرتمند استوار شده‌اند، عمیقا در معرض تهدید قرار گرفته‌اند. ایرانیانی با تعلقات هویتی و فرهنگی به قومیتی مشخص که استفاده از مفهوم «ملت» را صرفا دال بر احترام و منزلت بیشتری به قومیت خود می‌پندارند، باید بدانند که از منظر علم سیاست، استفاده از تعبیر «ملت» برای اقوام ایرانی به معنای نفی اعتبار سیاسی مفهوم «ملت ایران» است. اما درباره فعالان سیاسی قومی، اصرار و تأکید بر استفاده آگاهانه و عامدانه از مفهوم «ملت» در مورد اقوام ایرانی، مصداق دُم خروسی است که قسم حضرت عباس آنان در انکار جدایی‌طلبی سیاسی را بی‌اعتبار می‌کند.

برگزاری همایش شاهنامه در استانبول

همایش بین المللی شاهنامه در فرهنگ و هنر ملل با مشارکت دانشگاه فاتح سلطان محمد، دانشگاه اصفهان و دانشگاه استانبول، وابستگی فرهنگی سرکنسولگری جمهوری اسلامی یران در استانبول وانجمن فرهنگستان هنر ترکیه برگزار شد. مراسم افتتاحیه همایش شاهنامه با حضور رئیس فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، رئیس دانشگاه فاتح سلطان محمد، معاون دانشگاه استانبول، سرکنسول جمهوری اسلامی ایران در استانبول، رایزن فرهنگی ایران در ترکیه، وابسته فرهنگی سرکنسولگری جمهوری اسلامی ایران در استانبول، شاهنامه‌پژوهان از دانشگاه‌های کشورمان، دانشگاه های ترکیه و سایر کشور ها، در استانبول برگزاری شد. در این همایش سه روزه چهل نفر از اساتید و شاهنامه‌پژوهان درباره شاهنامه حکیم توس، که گنجینه خرد و دانایی ست سخنرانی خواهندکرد.در دربار پادشاهان عثمانی شاهنامه خوانی مرسوم بوده است. سومین ترجمه شاهنامه، ترجمه به زبان عثمانی است. اشعار و داستان‌های زیادی به تقلید از شاهنامه سروده شده است. شاهنامه حکیم توس، گنجینه خرد و دانایی است و سراسر آن، درس انسانیت، اخلاق و فضیلت است. آزادگی و گردن فرازی و تسلیم نشدن در برابر ناحق، اصول ثابت انسانی ـ اخلاقی تمامی پهلوانان شاهنامه است. در این مراسم ماریانا سیمپسون از موسسه نسخ خطی شوئنبرک درباره شاهنامه مصور: گذشته، حال و آینده سخنرانی کرد.

وطن یولی
ماهنامه فرهنگی وطن یولی
سال هشتم | شماره ۶۰ | ۸ صفحه
تاریخ
History

گفتاری از ناصر همرنگ درباره قفقاز

ایران درونی ناجوانمردانه مهمترین بخش ایران بیرونی را فراموش کرده است

آنچه که اتفاق افتاده به راستی این است که در روزگار وانفسای کنونی دولت‌ها و جریان‌هایی در سرتاسر گیتی در منطقه و فرامنطقه، بر آن شدند تا این خوانش مستقر و مشروع و موجود را به چالش بکشند. صورت ساده شده داستان این است که مرزهای شمال باختر ما از سی و اندی سال پیش که با برآمدن دولتی جعلی و خودخوانده به نام جمهوری آذربایجان در آن سوی ارس شاهد و گواه تلخ و از نزدیک یک نبرد اعلام نشده است. ما بخشی از این نبرد اعلام شده هستیم. هر چند باید اعتراف کرد که نشانه‌شناسی‌های این نبرد هرگز توسط دولتمردان ما جدی گرفته نشد. من همیشه از این بابت رنج بردم که دولتمردان ما ایرانی نیندیشیدند. ایران‌منش نبودند، دست‌کم در مقام رویارویی با تهدیدی سرنوشت‌آفرین از این‌گونه که مرزهای شمال‌غربی ما، شمال باختری ما اکنون این‌چنین توسط دشمنان ما در نوردیده شود و پای جنگ به پایتخت ما برسد آنگاه ما ناگزیر از تکرار این نکته باشیم که انگار به دوران قاجار پرتاب شده‌ایم و بگوییم که خوابند وزیران و خرابند وکیلان. از تکرار تلخ این داستان گریزی نیست، اما داستان چنین است. هر چند من با جناب آقای علیزاده به شدت موافقم که این صورت ساده شده یک داستان است؛ به بیان دیگر ما با یک چیستان بسیار چند لایه و با یک معادله چند مجهولی در مورد مسئله آذربایجان روبرو هستیم که بخش‌هایی از این را ما می‌توانیم ای بسا پیش خودمان در یک قاب بزرگتر حل کنیم و از یک چشم‌انداز فراخ‌تر چرا ما نبردی را در یاد نمی‌آوریم که میان جهان ایران با جهان‌های ناایرانی در حال رخ دادن بوده و هست. دست‌کم از دویست سال پیش تا اکنون چنین نیست که ظرف سی و اندی سال پیش فقط جنگی بر جهان ایرانی تحمیل شده باشد. به راستی این جنگی است و این نبردی است که بر جهان ایزدی از فردای عهدنامه ترکمانچای تحمیل شده است. ما باید از برانهٔ تاریخی و حافظهٔ تاریخی، خودمان را یک‌بار دیگر مرور کنیم. ما از مرور کردن حافظه تاریخی خودمان عاجزیم.

این قاب فراخ و این چشم‌انداز بزرگ باید همیشه پیش روی انسان ایرانی می‌بود. شوربختانه از فردای عهدنامه ترکمنچای در ایران هراسی از همسایه بزرگ شمالی بر جان و تن همه استوانه‌های ما خانه کرد و ما را از دیدن ؟؟(۵/۳۷) و حقیقت‌های آن سوی ما غفلت داد. به راستی در یک میدان بزرگ و جنگی بزرگ‌تر میان جهان ایرانی و جهان‌های ناشناخته و اکنون در پیشانی آنها جهان تورانی در حال رخ دادن است.

جنگی که اکنون در آذربایجان تحمیل شده، جنگ اعلام نشده و در سایه بی‌عرضگی مدیران نالایق ما و در سایه خیانت برخی از استوانه‌ها متأسفانه، و در سایه نفوذ دشمنان در بخشی از جبهه دولتی ما و در سایه به گروگان رفتن بخشی از دیوان‌سالاری ما به این حال و روز افتاده‌ایم. این دو نوع خود به رازگونه‌شناسی بخشی از یک جنگ بزرگ است. جنگ بزرگ در بساطی در آن سوی رود جریان دارد. چرا دولت‌های ایران خواه در روزگار قاجار، خواه در دوران پهلوی‌ها و خواه در دوران مشعشع و درخشان جمهوری اسلامی چرا نسبت به قفقاز این همه غفلت ورزیدند. چرا ما قفقاز را ندیدیم. برای اینکه ما در عمل نگاه ایران‌شهری نداشتیم. ما از درک راستین‌های ایرانی عاجز بودیم.

اگر جهان ایرانی را، اگر جهان‌شهر ایرانی را به یک خیمه همانند کنیم یکی از تیرک‌های مهم این خیمه منطقه سند، آن دیگری دشت خوارزم و جلگه خراسان که اکنون در سایه نادانی جریان است، روشنفکری به آن نیز پرواشدگان را نیز می‌گوییم جلگه قراگو. ما که ادبیات نداریم، ادبیاتمان عقیم است، سترون است. در این عرصه، یکی از تیرک‌های این جهان جاومندانی منطقه خوارزم و خراسان بزرگ، سومی میان‌رودان و چهارمی قفقاز است. درست است که کانون و مرکز این جهان فلات مرکزی ایران است، اما قفقاز یکی از جایگاه‌های بسیار مهم برای جهان ایرانی است. بخشی از ایران بیرونی است. ایران درونی در دویست سال گذشته به گونه‌ای ناجوانمردانه و نامردانه ایران بیرونی را در منطقه قفقاز به حال خود رها کرده و از دیدن حقیقت‌های آن غفلت ورزیده است.

من به شما عرض می‌کنم البته تکاتک دوستان بیشتر از بنده بر این مسئله وقوف دارند، اما تا جایی که به صورت میدانی بارها و بارها دیده و شنیده‌ام در قفقاز این نبرد، همان‌گونه که در تبریز و در اردبیل و ارومیه و حتی در تهران جریان دارد به همان شدت در گنجه، باکو، لنگران و نخجوان این جریان دارد، اما آن را نمی‌بینیم. نامردانه چشم پوشیدیم بر این حرکت‌ها. خود من بارها از نزدیک گواه تلخ تکرار بعضی از این نبردها بوده‌ام. ازاین‌رو از بازتولید ادبیات ما غفلت کرده‌ایم در این عرصه، در پهنه نبرد بسیار سرنوشت‌آفری که اکنون تختگاه آن دوسوی ارس است. بسیاری از چیزها روی هم افتاده، از تاریخ، اسطوره، فرهنگ، ادبیات، ژئوپلتیک و خیلی از مسئله‌ها که دوستان دانشمند به درستی اشاره فرمودند، اما نگاه ما به آنها همیشه تحت تأثیر رخدادهای دویست سال اخیر بوده است. ما از نو باید خودمان را بیابیم. اگر ما می‌خواهیم جغرافی داشته باشیم، جغرافیا داشته باشیم، ژئوپلتیک داشته باشیم، ما ناگزیر از توجه و پروای تمام‌رخ به قفقاز هستیم. ما بدون قفقاز کشوری شرقی غربی بوده‌ایم. در پهنای ۲۰۰ سال گذشته ما از ترس روس‌ها به کشوری مثلاً شرقی و غربی گرویده و تبدیل شده‌ایم، درحالی‌که جغرافیایی ما و جبر جغرافی و جبر ژئوپلتیکی ما، ما را به کشوری شمالی جنوبی تبدیل تواند کرد.

ما اگر کشوری شمالی جنوبی باشیم، می‌توانیم شرقی و غربی نیز باشیم. می‌توانیم چهارراه جهان باشیم. می‌توانیم هارتلند نیز باشیم. این را نظامی که در گنجه نشسته بوده به درستی، به نیکی می‌دید. ازاین‌رو قفقاز برای ما مهم است. اگر ما صفویه بودیم، اگر ما ساسانی بوده‌ایم، برای اینکه قفقاز را در دست داشتیم. جغرافیای ما بدون قفقاز ناقص است، ادبیات ما هم همین‌طور، فرهنگ ما هم همین‌طور، سیاست ما همین‌طور. اصلاً هیچ‌کدام از این گفتارها در تخصص بنده نیست ولی به ادبیات بپردازیم. ما در زبان فارسی مکتب‌های ادبی بسیار خواندی، بسیار مهمی از مکتب خراسان تا مکتب عراقی، بعد می‌رسیم به مکتب هندی، بعد بازگشت ادبی داریم. در کجاهای این دوران‌های ادبی در تاریخ رسمی ما مکتبی به نام مکتب ارانی داریم.

یک جایی از مکتب آذربایجانی نام برده شده که ناقص است. اصلاً آن روی ارس یکی از مهین‌ترین پایگاه‌ها و تختگاه‌های ادبی به نام سده‌های بیشمار بوده. در تاریخ‌نگاری رسمی ما، سامانیان هستند، پیش از آن طاهریان هستند. پس آن غزنویان هستند، سلجوقیان هستند، حتی ایلخانیان و دیگران هستند. اما در این تاریخ‌نگاری رسمی ما به من نشان بدهید که شروان‌شاهان کجا قرار دارند. شروان‌شاهان پرورِ ایران‌منش، کدام پادشاهی ایران منش‌تر از اوستان بزرگ منوچهر شاه کبیر داریم که ممدوح خاقانی هم بوده و خاقانی جایی او را چنین مدح می‌کند که شاه ایران در میان شعله‌های آتش شهر باکو بسان پادشاهان کیانی ایستاده و به دوردست‌ها می‌نگرد.

این در کجای تاریخ رسمی ما است. شروان‌شاهان در کجای تاریخ رسمی ما هستند. این تاریخ گم شده. تاریخ ما، تاریخ ما نیست. تاریخ ناقصی است. چون ما قفقاز را فراموش کرده‌ایم. قفقاز را نامردانه فراموش کرده‌ایم. در سیاست هم همین‌طور، در سایر مسئله‌ها هم همین‌طور. ازاین‌رو امروز در تبریز آسیب می‌بینیم. به جای اینکه سنگر اول و نخست ما در تبریز، ارومیه و اردبیل باشد، این سنگر باید در گنجه و باکو می‌بود.

باید تعارفات را کنار بگذاریم. در بادکوبه این سخنان را لخت و عریان بر زبان می‌آورند و از کسی هم نمی‌هراسند، اما ما می‌هراسیم. دوستان من معتقدم آدم تندروی هم نیستم؛ از افراط و تفریط هم در تمام عمرم گریزان و فراری بودم. اما معتقدم ما اگر قفقاز را به دست نیاوریم، ناگزیریم در آذربایجان با مشکل روبرو بشویم. ما زمانی خواهیم توانست آذربایجان راستین را در برابر آذربایجان دروغین بپدافندیم که بر قفقاز چیره شویم. این چیرگی می‌تواند رویه‌های گوناگونی داشته باشد. این چیرگی به معنای استیلای سیاسی نیست که آن نیز می‌تواند باشد. می‌تواند قفقاز را در یک اتحادیه‌ای به ایران پیوستار کرد. ولی با این حضراتی که در تهران درِ خواب خوش قاجاری و در خواب خوش و ناز ایدئولوژیک هستند این فعلاً دست‌نیافتنی است.

اما در آینده ما به قفقاز باید پروای تمام‌رخ داشته باشیم. آسیب می‌بینیم برای اینکه نشانه‌شناسی‌ها این نبرد را، بنده خودم را عرض می‌کنم، نمی‌دانم آسیب می‌بینیم برای آنکه ما در لاک دفاعی فرورفته‌ایم. آسیب می‌بینیم به این خاطر که ما قفقاز را به حال خودش را کرده‌ایم.

آخرین روزهای غلام یحیی در ایران

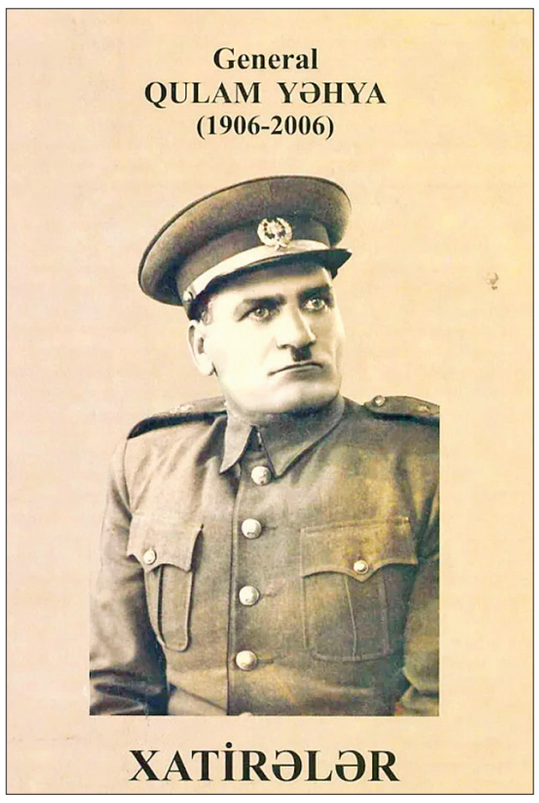

عباس جوادی

کتاب «خاطرات ژنرال غلام یحیی (۱۹۰۶-۲۰۰۶)» که در سال ۲۰۰۶ در باکو به ترکی آذری چاپ شده است، می‌تواند به بعضی پرسش‌ها و جزئیات ماجرای فرقه دمکرات آذربایجان روشنی بیافکند، اگرچه بنظر می‌رسد آهنگ تقریبا همه این خاطرات و جزئیات حوادث در تعریف و یا توجیه شخص مولف کتاب یعنی خود غلام یحیی نوشته شده است. در اینجا ما به خلاصه سه صفحه از کتاب (ص ۷۸ تا ۸۲) که به نوزدهم تا ۲۲-ام آذر ۱۳۲۵ یعنی روزهای پایانی و فرار رهبری فرقه به شوروی مربوط می‌شود، بسنده خواهیم کرد.

این بخش از خاطرات غلام یحیی از زمانی شروع می‌شود که او بعد از قرارداد تحویل زنجان از طرف فرقه به حکومت مرکزی که مطابق قراردادی بین پیشه‌وری و حکومت تهران قبول شده بود، همراه با دسته‌های فدائی تابع خود به میانه عقب نشینی می‌کند. با فرض راستگوئی فرمانده فدائیان فرقه دمکرات در این کتاب خاطرات، خلاصه آنچه که او در این چند صفحه می‌نویسد، این است:

غلام یحیی تا ۱۹-ام و یا ۲۰-ام آذر ۱۳۲۵ در میانه بوده است. در اینجا او دو چیز متضاد می‌گوید: از سوئی ادعا می‌کند که آنها برنامه حمله دوباره به زنجان را داشتند و از سوی دیگر علاوه می‌کند که «وضع ما هیچ خوشایند نبود» و «توپ‌های ما گلوله نداشت.» غلام یحیی سپس علاوه می‌کند که «درست همان وقت بود که از تبریز دستور آمد که بدون هیچگونه اقدامی (نظامی) به تبریز برویم.» اما او نمی‌گوید که منظور از رفتن به تبریز ترک ایران و مهاجرت به شوروی بوده است. همان جاست که او می‌نویسد رئیس بانک میانه را پیش خود خوانده و جویای پول نقد موجود در بانک شده و در پایان صحبت دستور داده است که رئیس بانک «۲۰۰ هزار تومان پول دولت» را «جهت خرج برای فدائیان» به آنها بپردازد. غلام یحیی از مدیر بانک می‌پرسد موجودی بانک جقدر است؟ او جواب می‌دهد ۲۰۰ هزار تومان پول دولت و ۸۰ هزار تومان «پول مردم.» او می‌نویسد «دستور دادم ۲۰۰ هزار تومان را برای خرج فدائیان بردارند و آن ۸۰ هزار تومان پول مردم در بانک بماند.» (در بعضی منابع، ادعا شده است که غلام یحیی هنگام پناهنده شدن به شوروی گویا «دو و نیم میلیون ریال» از پول دولت را با خود به شوروی برده است).

تا اینجا غلام یحیی ظاهرا نمی داند و یا نمی‌نویسد که آن‌ها بزودی به شوروی خواهند گریخت. ظاهرا صبح روز ۲۱-ام آذر او خود را به تبریز می‌رساند و به مرکز فرقه رفته سراغ پیشه‌وری را می‌گیرد. اما در جواب، همه به او با حیرت نگاه می‌کنند که گوئی می‌خواهند بگویند مگر از تحولات اخیر بی خبر هستی؟ گویا غلام یحیی تازه می‌فهمد که محمد بیریا به جای پیشه‌وری صدر فرقه شده و پیشه‌وری همراه با چند تن دیگر از رهبران فرقه به باکو گریخته است.

هنگامی که غلام یحیی همراه با چند تن از نزدیکان فدائی خود به تبریز می‌رسد، پیشه‌وری همراه با دو سه نفر از دیگر رهبران درجه یک فرقه تبریز را به سوی مرز جلفا ترک کرده بودند. البته این هم عجیب است که او به عنوان یکی از رهبران درجه یک فرقه از فرار پیشه‌وری و تغییر شخص اول فرقه خبر نداشته است. اما در همین جا او می‌نویسد «به ما گفته بودند که باید برویم» (یعنی ایران را به قصد شوروی ترک کنیم) اما نمی‌گوید چه کسی و کِی به آنها و مشخصا به او این را گفته است.

غلام یحیی در اینجا به نکته‌ای هم اشاره می‌کند که جالب است و این درباره فریدون ابراهیمی دادستان حکومت فرقه است که گفته می‌شود با حکم او ده‌ها نفر اعدام شده بود. غلام یحیی قبل از حرکت به سوی مرز شوروی، ابراهیمی را می‌بیند که «با احوالی نسبتا ناراحت» به غلام یحیی می‌گوید که «وقتی رفقا می‌رفتند به من هم پیشنهاد نکردند که با آنها بروم و بهمین جهت من هم همینجا می‌مانم.» می دانیم که فریدون ابراهیمی بعدها محاکمه و تیرباران می‌شود.

غلام یحیی آنگاه ابتدا خانواده اش را با اتوموبیلی که «فرستاده بودند» به مرز جلفا می‌فرستد و بعد خودش مدتی منتظر بعضی فدائی‌ها (نمی‌گوید کی و چند نفر) می‌شود و سپس سوار اتوموبیلی که «فرستاده بودند» شده از طریق مرند به جلفا می‌رود. او در آنجا می‌بیند که فرقه چی‌ها و خانواده هایشان در آنجا جمع شده‌اند. مرزبانان شوروی به او و خانواده اش هم اجازه گذشتن از مرز و ورود به اتحاد شوروی را می‌دهند. غلام یحیی در باره تاریخ دقیق این تحولات چیز مشخصی نمی‌گوید، اما حادثه گذشتن از مرز جلفا باید ۲۱ و یا ۲۲-ام آذر سال ۱۳۲۵ بوده باشد.

غلام یحیی دانشیان فرمانده نیروی «فدائیان» فرقه دمکرات آذربایجان بود که همراه با نیروهای شبه نظامی «قزلباش» نیروی نظامی حکومت یکساله فرقه در آذربایجان (۱۳۲۴-۱۳۲۵) را تشکیل می‌داد.

غلام یحیی در کودکی همراه پدرش برای کار در معادن نفت به باکو رفته و در آنجا عضو حزب کمونیست شوروی شده بود. در اوج سرکوبی‌های استالینی در سال‌های ۱۹۳۶-۱۳۷ اکثر ایرانیان مقیم باکو را اخراج کرده به ایران پس فرستادند. اعضای رهبری حزب کمونیست ایران را هم که به تازگی از ایران به باکو و دیگر مناطق شوروی فرار کرده بودند، اعدام نمودند. این، در عین حال دوره جنگ جهانی دوم بود و مسکو تلاش داشت همزمان با اقدامات کلان سیاسی و نظامی، در کشورهای همسایه خود نیز جای پای مطمئنی برای خود باز کند.

در سال‌های ۱۹۳۰ ارتش شوروی برای آمادگی به جنگ، بسیجی در دانشگاه‌های شوروی به راه انداخت که طبق آن هزاران کادر با دانش به زبان، تاریخ، اقتصاد، تجارت، سیاست و مسائل استراتژیک کشورهای فعال در جنگ و یا همسایه شوروی تربیت می‌شدند. کمیسیون مشترکی عبارت از مسئولان کمیته تحصیلات عالی و وزارت دفاع شوروی برنامه تحصیل زبان و رشته بخصوص دانشجویان را معین می‌کرد. در مورد ایران این افراد اساساً از جمهوری شوروی آذربایجان بودند. از بین معروف ترین آنها می‌توان از نویسنده میرزا ابراهیموف و «شاعر خلق» سلیمان رستم نام برد که جزو «پیشاهنگان» اداره جاسوسی «گوپ» برای قبولاندن نظام شوروی به آذربایجانیان ایران به حساب می‌آمدند و این کار را از طریق شعر، ادبیات و تبلیغ زبان مادری انجام می‌دادند. زیر دست این عده ده‌ها نفر از ایرانیانی کار می‌کردند که برای کار به باکو رفته بودند و یا تمایلات کمونیستی داشتند و بطور مستقیم و یا غیر مستقیم به خدمت ارتش سرخ و حزب کمونیست اتحاد شوروی در آمده بودند. افراد این گروه نسبتاً بزرگ یا قبل از اشغال ایران از طرف ارتش سرخ (۱۹۴۱) و یا همزمان با آن به ایران آمدند و به کارهای تبلیغاتی پرداختند و دیر تر در حکومت فرقه دمکرات و گروه‌های مسلح آن یعنی «فدائیان» نقش مؤثری بازی کردند.

غلام یحیی که از نقطه نظر حزب کمونیست، همچون یک ایرانی وفادار و سرسخت در راه کمونیسم و منافع «کشور شوراها» به شمار می‌آمد نیز جزو گروهی از ایرانیان کمونیست مقیم باکو بود که همراه با کارگران عادی ایرانی در سال ۱۹۳۷ به ایران فرستاده شد. او چون اهل سراب بود به آنجا فرستاده شد و در آنجا با ایجاد دسته‌های مسلح محلی و به کمک ایجاد شورش‌های دهقانی و دست اندازی به روستاها، افراد و قدرت نظامی خود را افزایش داد. بعد از تاسیس فرقه دمکرات در سال ۱۳۲۴، غلام یحیی که به عضویت حزب توده در آمده بود، با قبول دعوت پیشه‌وری وارد فرقه شد و بزودی بخاطر فعالیت‌های مسلحانه‌ای که در روستاهای اردبیل، سراب و میانه کرده بود، فرمانده «فدائیان» فرقه یعنی باصطلاح «ارتش ملی» حکومت فرقه تعیین شد.

مرحوم آیت الله طالقانی که بلافاصله بعد از تحویل زنجان به دولت مرکزی از این شهر و وضع و احوال مردم و همچنین یاقیمانده دمکرات‌ها و فرقه چی‌ها دیدن کرده بود، در این مورد شرح مفصلی دارد که از نظر یادآوری نقش غلام یحیی نیز حائز اهمیت است.

غلام یحیی سابقه خدمت در ارتش ایران نداشت. معلوم نیست که آیا او در مدت اقامت خود در باکو و عضویت در حزب کمونیست شوروی وارد ارتش شوروی و یا سازمان اطلاعات نظامی آن (گوپ) شده بود یا نه. آنچه که روشن است اینکه غلام یحیی به دنبال فعالیت‌های خود در روستاهای سراب، اردبیل و میانه، بدون طی مراتب ارتش ایران و یا شوروی، از طرف پیشه‌وری عنوان «ژنرال» را دریافت کرده است.

بعد از شکست فرقه و فرار رهبران آن به شوروی، پیشه‌وری در یک سانحه اسرارانگیز اتومبیل به قتل رسید. گفته می‌شود غلام یحیی نیز در همان اتومبیل بود و زخمی شد. جای پیشه‌وری را در صدارت «فرقه در تبعید» ابتدا شخصی بنام قاسم چشم آذر و سپس غلام یحیی گرفت. در همان مهاجرت در شوروی، رهبران حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان تصمیم به ادغام این دو سازمان در تبعید گرفتند و غلام یحیی عضو هیئت اجرائیه حزب توده شد.او که در سال ۲۰۰۶ (و یا ۱۹۸۶) در باکو فوت نمود در «گورستان مشاهیر» باکو به خاک سپرده شد. کتاب «خاطرات» دانشیان سال درگذشت او را ۲۰۰۶ قید می کند، در حالیکه روی سنگ قبر او ۱۹۸۶ نوشته شده است.

با استفاده از:

General Qulam Yehya (19062006-): Xatirelerim, Baki 2006

ترجمه فارسی خاطرات با مقدمه‌ای پژوهشی: مرادی مراغه‌ای، علی: خشم و هیاهوی یک زندگی: زندگی و خاطرات غلام یحیی دانشیان، تهران ۱۳۸۸

David Nissman: The Soviet Union and Iranian Azerbaijan. Use of Nationalism for Political Penetration, 1986

Touraj Atabaki: Azerbaijan: Ethnicity and the Struggle for Power in Iran, 2000

وطن یولی، یادبودِ رحیم نیکبخت، پژوهشگر تاریخ و فرهنگ آذربایجان را برگزار کرد

ایران و حفظ هویت ملی و مبارزه پانترکیسم دغدغه اصلی او بود

یادبود زنده‌یاد رحیم نیکبخت روز دوشنبه ۲۳ امرداد ۱۴۰۲ به همت نشریه وطن‌یولی و جمعی از ایران دوستان برگزار شد. در این مراسم کاوه بیات، احسان هوشمند، عطاالله عبدی،مهدی حسینی تقی‌آباد، افشین جعفرزاده، دکتر قنواتی، و محمدعلی بهمنی قاجار که همچو او دغدغه ایران داشتند به ذکر مطالبی پیرامون شخصیت ایشان و ایران پرداختند.

کاوه بیات: نیکبخت به مسائل ایران نگاه راهبردی داشت

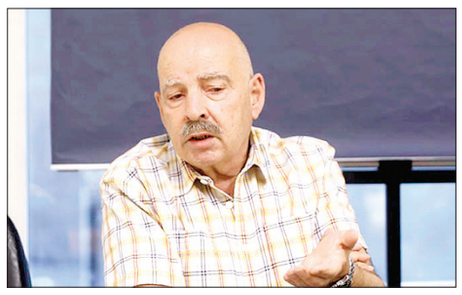

کاوه بیات، مترجم و پژوهشگر تاریخ معاصر در یادبودِ زنده‌یاد رحیم نیکبخت، پژوهشگر تاریخ و فرهنگ آذربایجان گفت: پیش از آغاز صحبتم باید اشاره کنم دوستی و آشنایی من با زنده‌یاد نیکبخت به سال‌های دور باز می‌گردد. ما با یکدیگر همسایه بودیم. خیلی وقت‌ها زمانی که از سرکار باز می‌گشتند از سر لطف به من سر می‌زدند. این دیدارها همراه با صفا و صمیمیتی که میان ما بود هرگز از خاطرم نمی‌رود. یک‌سری آدم‌ها هرچند در کنار ما نیستند اما در ذهن ما هستند، هر روز به یادشان هستیم و زمان انجام برخی کارها در ذهنمان می‌گوییم: «کاش او اینجا بود. نظرش را درباره این کار به ما می‌گفت. اگر این نکته را می‌دید چه می‌گفت؟»

زنده‌یاد نیکبخت به خوبی میان تعلقات ملی و تعلقات مذهبی ما ایرانی‌ها تناسب و پیوند ایجاد کرده بود. حضورشان در این حوزه بینابینی بسیار موثر بود اکنون نیز فقدانشان کاملا مشهود است. متاسفانه ما ایرانی‌ها پس از دهه پنجاه خورشیدی میان تعلقات ملی و مذهبی گرفتار تعبیرهای نادرست شدیم. خودمان قصه‌هایی را درست کردیم، باورمان شد و بر همان اساس عمل کردیم. بعنوان مثلا گفته شد: چون نظام پهلوی با مذهب ضدیت عمده داشت و به نوعی به هویت ملی گرایش داشت پس هویت ملی با هویت مذهبی تعارض دارد.

بله در دوران پهلوی دوره‌هایی مانند «ناسیونالیزم ایرانی» که رگه‌هایی از آن ضد عربی و ضد اسلامی تعریف شده اما تعمیم آن به کل ناسیونالیزم ایرانی کار بسیار خطایی است. همچنین که تعمیم جدال با مذهب به کل تجربه ۶۰ ساله حکومت پهلوی کاری اشتباه است. بله! لحظه‌هایی داریم که میان هویت ملی و مذهبی ما ایرانی‌ها به بهانه تجدد جدال ایجاد شده مانند ماجرای کشف حجاب یا بحث فرهنگستان زبان و ادب فارسی که آغازش با یک حرکت ضد عربی و ضد اسلامی بود اما در آن زمان هم تمام عقلا جمع شدند و اجازه ندادند این رفتار ادامه پیدا کند و فعالیت فرهنگستان را به مسیر درستش که ایجاد تعامل میان هویت ملی و مذهبی بود هدایت کردند. در یک دوره نیز درس تعلیمات دینی را هم در مدارس حذف کردند اما پس از شهریور ۱۳۲۰ دوباره تعادل و تعامل میان هویت ملی و مذهبی احیاء شد. همچنین در دوره پهلوی دوم مبدا تاریخنگاری را از شمسی به شاهنشاهی تغییر می‌دهند اما مجدد به شمسی باز می‌گردانند بنابراین تضاد میان هویت ملی و مذهبی را نمی‌توان به کل آن دوران تعمیم داد. بنابراین گروهی به ذهنشان می‌رسد که این دو هویت را جدای از هم و در تقابل با یکدیگر قرار دهند درحالی که افرادی چون زنده‌یاد نیکبخت با تمام اعتقاد مذهبی که داشتند اما به هویت ملی خود نیز علاقمند و پایبند بودند.

مورد دیگری که دچار تعبیر نادرستی از آن وجود دارد بحث «باستان‌گرایی» است که گفته می‌شود دوره پهلوی تمام افراد باستان‌گرا بودند. بله یک سری باستان‌گرا بودند اما شما کتاب‌های درسی دوره رضاشاه را نگاه کنید کاملا تعادل میان تاریخ باستان و دوره اسلامی ایران برقرار است. یعنی تصویر یکسانی از کل تاریخ ایران می‌دهد نه اینکه یک بخش آن را برتر و بخش دیگر پست‌تر معرفی کند.

نتیجه‌ای که از این صحبت‌ها می‌خواهم بگیریم این است که زنده‌یاد نیکبخت همیشه برای ما زنده است و بینش و منشش سرمشق ما خواهد بود. بنظرم اعتقادهای ایشان بیشتر حالت عارفانه و سالکانه داشت. هربار با او ملاقات داشتیم امیدوار می‌شدیم که هنوز افرادی هستند که اعتقاد مذهبی داشته باشند. در این روز و روزگار که افراد دغل با رفتار ناشایست فراوان شده است حضور افرادی چون زنده‌یاد نیکبخت با سجایا و خصایایی که داشتند اندکی بدبینی و سوءظن ما را تعدیل می‌کرد. البته افراد دیگری هم همانند آقای نیکبخت وجود دارند، هرچند ارتباط من با آنها اندک است. خلاصه اینکه جای ایشان بسیار خالی است فقدان ایشان کاملا محسوس است.

نیکبخت، شخصیت فرهیخته ایران‌دوست

احسان هوشمند به عنوان سخنران بعدی این برنامه گفت: من با افراد زیادی که نگران ایران، منافع ملی ایران، افراطی‌گری بومی و جعل تاریخ ایران هستند در ارتباط بوده و هستم اما تمام آنها یک طرف منش نیک و اخلاقی آقای نیکبخت که در این جهان پر آشوب آن را حفظ کرده بود یک طرف. ایشان هنوز هم با ما هستند.

زنده‌یاد نیکبخت در انجام کارهای علمی بسیار متواضع بودند. گاهی با من تماس می‌گرفتند و می‌گفتند:« یک سند درباره کردستان پیدا کردم، شما بهتر از من در این باره تخصص دارید. نظرتان چیست؟» خاطرم هست در دوره آقای احمدی‌نژاد چند ماه در مرکز اسناد ریاست جمهوری با یکدیگر همکار بودیم. ایشان اسناد آذربایجان را بررسی می‌کردند و من اسناد مربوط به کردستان بسیار همکاری خوبی بود.

یکی دیگر از مختصات شخصیتی زنده‌یاد نیکبخت تمرکزشان در انجام کارها بود. ایشان به شکل تخصصی و متمرکز در حوزه آذربایجان فعال بودند و هیچ وقت این تمرکز را از دست ندادند. دوستانی که ایشان را می‌شناختند خاطرشان هستند که او هر سال مراسم ۲۱ آذر را برگزار می‌کرد. آقای دشتبانی هم بسیار برای برگزاری این مراسم زحمت می‌کشیدند. بدون شک عملکرد آقای نیکبخت در حوزه تاریخ شفاهی آذربایجان کم‌نظیر است. تصور نمی‌کنم فردی مانند ایشان در این حوزه محتوای خوب تولید کرده باشد.

نقش تشیع در تقویت هویت ایرانی

مجتبی سلطانی احمدی، پژوهشگر فرهنگ و تمدن در قسمت دیگری از این برنامه گفت: آنچه درباره زنده‌یاد نیکبخت مشهود است پیوستگی میراث‌ملی و دینی است که در ذهن و اندیشه ایشان وجود داشت. این پیوند در ذهن ایشان به گونه‌ای بود که تحلیلش برای دوستان و نزدیکانش هم دشوار بود درحالی که این موضوع کاملا برای ایشان هضم شده بود. اگر ما از درک این موضوع عاجز هستیم ریشه در ناآگاهی خودمان دارد.

ایران و تمامیت ارضی ایران، حفظ هویت ملی و مبارزه با خطر بسیار زیاد ویروس پان‌ترکیسم دغدغه اصلی ایشان بود. ایشان مولفه‌های مختلف هویت ملی ایران از میراث ملی گررفت تا عشق به اهل بیت و عصمت و طهارت بناهای پیشا اسلام و بعد از اسلام را مانند نقش و نگارهای مختلف یک قالی نگاه می‌کرد که یک زیبایی خاصی به جامعه ایرانی داده بود.

زمانی که رساله دکتری ایشان را به آقای دکتر کاظم‌بیگی که آرشیویست است نشان دادم، ایشان با من تماس گرفتند و از من پرسیدند این آقای نیکبخت کیست؟ وقتی منابع رساله ایشان را مطالعه کردم متوجه شدم ایشان کاملا در این حوزه غرق شده‌اند. موضوع رساله ایشان ایران‌خواهی در رساله‌های اندیشمندان آذربایجان دوران مشروطه بود. این موضوع نشان می‌دهد ایشان به دنبال روشن کردن جایگاه ایران و ایرانی در رساله‌های دوران مشروطه که توسط آذری‌ها منتشر شده بود است و جایگاه ایران را نزد نخبگان آن روزها روشن کند که پاسخ محکمی است به ویروس پانترکیسم تا بدانند در آن برهه از زمان نخبگان آذری که در قفقاز، لندن، پاریس و برلین ساکن بودند همه دغدغه ایران را داشتند.

زنده‌یاد نیکبخت در حوزه ادبیات مذهبی و مرثیه‌پژوهی باز هم به مسله پان‌ترکیسیم توجه داشت. ایشان معتقد بود نسبت دادن برخی جریان‌های خرافی به مرثیه‌های توسط پان‌ترک‌ها جهت فارسی زدایی از منطقه آذربایجان صورت گرفته است. زنده‌یاد نیکبخت به شدت روی مولفه‌های هویت ملی تعصب داشت.

تلاش برای انتشار کتاب‌های ارزنده

عطاءالله عبدی، استاد جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی یکی دیگر از دوستان زنده‌یاد رحیم نیکبخت در ادامه این برنامه گفت: درباره ویژگی‌های شخصیتی زنده‌یاد نیکبخت دوستان هریک به نکاتی اشاره کردند. برجسته‌ترین ویژگی ایشان نگاه حداکثری بود که در ارتباط با مسائل مربوط به ایران و آذربایجان داشتند.

خاطرم هست آخرین جلسه‌ای به حضور ایشان داشیتم سال ۹۸ در تبریز بود. انجا یک نکته جالبی برای من برجسته دفاع از تمام قد ایشان از ایران بود. با وجود اینکه برخی از دوستان شاید به جهت اعتقادهای دینی که داشتند با ایشان همفکر نبودند اما سر مسله ایران با یکدیگر همکاری خوبی داشتند. ایشان با سعه صدر و گشاده‌رویی نگاه ویژه‌ای به مسائل ایران و آذربایجان داشتند.

متاسفانه گاهی در تعامل با دوستان آذری مشاهده می‌کنیم رفتاری دارند که به خط و خطوط سیاسی‌شان آسیب می‌زند. اما رفتار و منش آقای نیکبخت فوق‌العاده بود انشاالله دیگران هم همین رفتار و منش را سرمشق خود قرار دهند. هرکدام از ما ممکن است گرایش‌های سیاسی مختلفی داشته باشیم اما باید درنظر بگیریم دغدغه اصلی همه ما ایران است.

ویژگی دیگری که داشتند تامل بسیار بالای ایشان با گروه‌ها و اقشار مختلف بود. هم با حکومت تعامل داشتند، هم با نیروهایی که با حکومت زاویه داشتند و این موضوع از ایشان پلی ساخته بود میان گروه‌هایی که نمی‌توانستند با حکومت تعامل داشته باشند تا دغدغه‌های خود را درباره ایران به گوش حاکمیت‌برسانند.

خاطرم هست روزی دوست ایران دوستی می‌خواستند کتابی درباره بادکوبه منتشر کنند اما کارشان به مشکل برخورد کرده بود کسی که توانست مشکل ایشان را رفع کند آقای نیکبخت بود. از این دست کارهای با ارزش ایشان زیاد انجام داده بودند. در این سال‌ها نه تنها ایشان که افراد دیگری چون دکتر جمشید ایرانی‌راد، دکتر کاظمی و رشیدی را از دست دادیم. این اتفاق‌ها به شدت در این روزگار به ما آسیب وارد می‌کند آینده را مقدار مبهم می‌کند. این نگرانی از آینده مبهم را همه ما داریم. دغدغه ما ایران است و کلید آن دفاع از آذربایجان. باید در این راه شش دانگ حواسمان را جمع کنیم تا وظیفه تاریخی خود را به بهترین شکل انجام دهیم. باید به فکر شبکه سازی و تربیت نیروهای جدید باشیم. اکنون ما در شرایط دشواری هستیم. باید عنصر ایرانی و ملی را جدی بگیریم. گاهی شوخی می‌کنیم که نیروهای ملی ایران‌دوست یک دولت پشتشان است اما پان ترک‌ها هفت دولت شاید این کلام در درجه اول شوخی بنظر برسد اما می‌دانیم تنگنظران به ایران در قفقاز، آسیای صغیر برخی نقاط دیگر درحال نقشه کشیدند برای ایران هستند و نک پیکانشان هم آذربایجان است.

بنابراین در این مقطع از زمان و در این منطقه دوستان باید .نهایت اهتمام خودشان را داشته باشند که ما بتوانیم به وظیفه تاریخی خودمان عمل کنیم و اگر فقدانی از نوع فقدانی که در رابطه با مرحوم نیکبخت شاهدش بودیم دوستانی باشند که بتوانند جایش را پر کنند که البته ایشان واقعاً جایگاهشان خاص بود.

اسلام و ایران با هم گره خورده‌اند

محمدجعفر قنواتی، پژوهشگر فرهنگ عامه در یادبودِ زنده‌یاد رحیم نیکبخت، پژوهشگر تاریخ و فرهنگ آذربایجان گفت: خلاف دوستانی که ارتباط نزدیک و درازمدت با زنده‌یاد نیکبخت داشتند من ایشان را از نزدیک نمی‌شناختم اما با منشورات ایشان به واسطه علایقم آشنا بودم. با این وجود جا دارد به مناسبت بزرگداشت ایشان دو نکته را یادآوری کنم که شاید با موضوعات مطرح شده ارتباط داشته باشد.

نکته اول اینکه: نمی‌دانم کدام شیر خام خورده‌ای اصطلاح ایرانی و اسلامی را وارد ادبیات سیاسی و روزمره ما کرد. این اصطلاح غیر ایرانی‌ترین و ضد ایرانی‌ترین اصطلاحی است که وجود دارد. این موضوع را با توجه به حوزه کاریم که پژوهش روی فرهنگ عامه است عرض می‌کنم. این اصطلاح ناظر است به یکسری مناسباتی که ایرانی است اما اسلامی نیست و مناسبات دیگر که اسلامی است اما ایرانی نیست درحالی که این کاملا اشتباه است. ایرانی‌ترین آیینی که در میان ما وجود دارد نوروز است. در این آیین ما قرآن را کنار سایر عناصر هفت‌سین قرار می‌دهیم. دعای تحویل سال ما اسلامی است درحالی که نوروز یک آیین کاملا کهن ایرانی است. با این وجود یک‌طور اصلاح ایرانی-اسلامی را به‌کار می‌بریم انگار فرهنگ ما را با یک دیوار به دوقست تقسیم کرده‌اند. یک بخشش ایرانی است، بخش دیگرش اسلامی.

خوشبختانه در این جمع همه افراد اهل علم دانش هستند و به خوبی حرف مرا درک می‌کنند بنابراین زیاد وارد جزیئات و مصادیق آن نمی‌شوم وقتی نوروز که کهن‌ترین آیین زنده میان ما ایرانی‌ها اینگونه با اسلامی گره خورده باقی آیین‌ها جای خود دارند.

از آن سو بسیاری از پدیده‌های اسلامی ما مانند عزاداری امای حسین نیز با آیین‌هایی مانند تعزیه و پرده‌خوانی که بن‌مایه ایرانی دارد گره خورده. حتی در شخصیت‌سازی‌هایی که پیرامون امامان شیعه شکل گرفته شده نیز رد پای روایت و فرهنگ ایرانی کاملا مشهود است. اسلامی هم که در ایران وجود دارد با سایر کشورها متفاوت است و این اسلام اسلام خود ماست.

مورد دوم این است. تاریخ ما تاریخ ایران است. فرهنگ ما فرهنگ ایران است و در هر دوره‌ای تحولات خاص خودش را داشته است. مانند هر موجود زنده دیگری که اگر جذب و دفع نداشته باشد از بین می‌رود فرهنگ هم اگر جذب و دفع نداشته باشند به فنا محکوم خواهند شد.

پیش از اینکه زرتشت در ایران رواج پیدا کند ما فرهنگ خودمان را داشتیم بعد از رواج این دین یکسری پدیده‌های فرهنگی که متناسب با آن نبودند به کنار رفتند و پدیده‌های دیگری به وجود آمدند. پس از اسلام هم همین اتفاق افتاد یکسری پدیده حفظ و یکسری دیگر حذف شدند.

مورد دیگری که باید اشاره کنم رابطه دانشگاه با هویت ملی است. بخصوص درباره دانشکده‌های ادبیات فارسی که در قیاس با رشته تاریخ و علوم سیاسی حساسیت کمتری درباره آن وجود دارد درحالی که امیدوارم دوستانی که در رشته ادبیات فارسی تحصیل کرده‌اند حساسیت بیشتری نسبت به رشته‌شان و اوضاع کنونی آن در دانشگاه‌ها نشان دهند.

در همین رابطه باید اشاره کنم سال ۱۳۷۷ به مناسبت گرامی‌داشت استاد شهریار همایشی برگزار شد. در این همایش حدود ۲۸ مقاله به ترکی که از کشورهای آذربایجان و ترکیه ارسال شده بود چاپ شد که زاویه آن معلوم است. ۲۱ مقاله نیز به زبان فارسی منتشر شد که ۵ تا آن را تاجیک‌ها و ۱۶ آن را ایرانی‌ها نوشتند که از آن میزان را نیز ۵ مقاله توسط پان‌تریک‌ها نوشته شده بود که تکلیفش مشخص است. اما از این یازده‌تا حتی یک مورد درباره ایرانخواهی شهریار نبود. اما تا دلتان بخواهد چه در مقالاتی که به زبان ترکی بود چه در مقالاتی که به زبان فارسی بود عقاید پان‌ترکیسم موج می‌زد.موضوع یکی از این مقالات که با حوزه کاری من مربوط می‌شد «فولکر آذربایجان در اشعار شهریارد» بود. نویسنده اینگونه مقاله‌اش را اینگونه آغاز کرده بود« همانطور که می‌دانید یکی از مشهورترین افسانه‌های آذربایجان شنگول و منگول است.» دبیر علمی همایش این مطلب را نخوانده بود و متوجه نشده بود این افسانه ترکی نیست. ایرانی است. برای کل مملکت ایران است.همچنین در همایش موسیقی که در همان سال‌ها برگزار شده بود آقای صدیق مقاله‌ای با عنوان «شاهنامه حماسه یا ملحمه» نوشت. دبیر علمی این مقاله را هم پذیرفت. امیدوارم دیگر شاهد چنین اتفاق‌هایی نباشیم و دفاع از ایران هزینه نداشته باشد ملی‌گرایی چیز بدی نباشد.

نیاز نسل امروز به روشنگری فرهنگی

اکبر ایرانی، مدیرعامل موسسه میراث مکتوب هم در بخشی از این یادبود گفت: کشورهای آزادی با کمک عوامل داخلی زور زیادی زدند که ایران را تجزیه کنند اما از پس این امر برنیامدند. از هزار سال پیش که دغدغه فردوسی ایران بود و زبان فارسی تا امروز که انشاءالله موفقیتی به دست نخواهند آورد. واقعیت این است که در این عرصه ما راهی جز رفتار

وطن یولی
ماهنامه فرهنگی وطن یولی
سال هشتم | شماره ۶۰ | ۸ صفحه

فرهنگی نداریم. همان طور که اشاره شد در این نوع مسائل اشتباهی که از تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان سر می‌زند همه چیز را ابتدا امنیتی می‌کنند بعد مساله سیاسی می‌شود و پس از آن تقابل به وجود می‌آید. به نظرم کاری که وطن یولی انجام می‌دهد راه تعادل را باید همچنان به پیش ببرد و ادامه دهد و خودش عامل تشتت و دامن زدن به اختلافات نباشد و جنبه آگاه‌سازی و روشن‌نگری را ادامه دهد و این نیاز جوانان ماست تا تحت تاثیر عوامل نفوذی قرار نگیرند. متاسفانه امروز نگرانی درباره آذربایجان وجود دارد و ما در جمعی که هستیم در زمینه ایران‌دوستی فعالیت می‌کنیم و برخی مسائل را می‌نویسیم تا شاید موثر بیفتد و برخی دیگر از موضوعات را با ارتباط با مسئولان پیگیری می‌کنیم تا برخی مسائل حاد نشود. در کل با یکسری تلاش‌ها می‌توان کارهایی صورت داد تا اتفاقات مثبتی هم روی دهد.

رحیم نیکبخت هم رحیم بود هم نیکبخت

افشین جعفرزاده استاد دانشگاه علوم پزشکی تهران و پژوهشگر تاریخ معاصر نیز در این نشست گفت: بدون شک یکی از دردآورترین اتفاق‌های سال‌های گذشته فوت آقای نیکبخت بود. روزی گفتگوهایی که میان من و ایشان در فضای مجازی اتفاق افتاده بود را مرورو می‌کرد. مطالبی که ایشان برای من فرستاده بود گنجینه‌ای بود از دغدغه‌هایش درباره ایران. گاهی البته در حوزه‌های سیاسی با همدیگر بحث می‌کردیم دچار چالش جدی می‌شدیم، واضح بود ایشان از نگاه دینی‌شان ایران‌گرا بود اما من اسلام سایر مولفه‌های دیگر را بخشی از ملیت خودم می‌دنستم.

اکنون که نگاه می‌کنم می‌بینم چقدر معنای نام ایشان زیبا بود. «رحیم» به معنا بخشنده. بارها من آن بخشندگی را در منش ایشان دیده بودم. همانطور که سایر دوستان به درستی اشاره کردند ایشان به معنای واقعی سخاوتمند بودند. اکنون احساس ناخرسندی دارم که در این زمانه انسان‌هایی که بدون هرگونه ادعا برای ایران تلاش می‌کنند کم شده اند

متاسفانه ما شاهد آشفتگی در حوزه‌های فرهنگ، سیاست و دانشگاه هستیم. آنچه که در حوزه دانشگاه با آن روبه‌رو هستیم چز ویرانی چیزی نیست. شاهد این اتفاق میزان بودجه‌هایی است که صرف پژوهش‌های کشور می‌شود. در حوزه ایران‌پژوهی رقم‌هایی که تخصیص می‌شود واقعا فاجعه‌بار است.

در کشوری که روزگاری در دهه چهل فردی چون آقای منوچهر مرتضوی تبریزی استاد نخستین بنیاد و پژوهشگاه تاریخ و فرهنگ ایران آن هم نه در تهران، اصفهان و کرمان بلکه در تبریز بودن اکنون سیاست‌گذاری مسئولان شرایط را به جایی رساندند که دلبستگی به هویت ملی نه تنها ارزش به محسوب نمی‌شود بلکه یک نوع نقطه ضعف هم است. بنده متولد ارومیه هستم . دبیرستانی که تحصیلات متوسطه خود در آن به پایان رساندم فردوسی نام داشت. عزیزان حتی به این دبیرستان هم رحم نکردند.

ارزش افزوده افرادی چون شادروان نیکبخت این بود که در شرایطی که ایران به واقع مظلوم واقع شده. افرادی مانند زنده‌یاد نیکبخت از زاویه دید یک آذربایجانی عاشق ایران آمدند و از کیستی ایران دفاع کردند کاش افرادی مانند ایشان بیشتر باشند.

در زمانه‌ای که با بی‌سیاستی‌ها و بی‌تدبیری‌ها و کاهلی‌های نگاه ملی ارزش ندارد چه بسا نگاه افراطی قومی و دلبستگی افراد به قومیتشان پررنگ‌تر از نگاه ملی و هویت ملی است افرادی چون نیکبخت سعی در پررنگ شدن نگاه ملی و هویت ملی می‌شوند. اکنون باید یادشان را با تلاش تک‌تک شما عزیزان گرامی بداریم راهشان را ادامه دهیم.

مذهب تشییع بخشی از ملیت ایرانی است

محمدعلی بهمنی قاجار وکیل دادگستری و پژوهشگر تاریخ در ادامه گفت:

به یادآور ای تازه کبک دری
که چون بر سر خاک من بگذری
گیا بینی از خاکم انگیخته
سرین سوده پائین فرو ریخته
همه خاک فرش مرا برده باد
نکرده ز من هیچ هم عهد یاد
نهی دست بر شوشه خاک من
به یاد آری از گوهر پاک من
فشانی تو بر من سرشکی ز دور
فشانم من از آسمان بر تو نور
دعای تو بر هر چه دارد شتاب
من آمین کنم تا شود مستجاب
درودم رسانی رسانم درود
بیائی بیایم ز گنبد فرود
مرا زنده پندار چون خویشتن
من آیم به جان گر تو آیی به تن

این شعری بوده که حکیم نظامی گنجوی برای سنگ مزار خودش سروده بود. این مراسم هم در مورد شخصیتی است که عشق به نظامی داشت و یکی از کارهای واپسین استاد نیکبخت در مورد حکیم نظامی گنجوی بود. گویا رسالتی ایشان برای خودش قائل بود که هر چیزی که مربوطه به هدایت ایران است ایشان به آن بپردازد و مغفول آن را نگذارد. می‌توانیم بگوییم که یک لشگر برای ایران بود. یک لشگر بود که بدون هیچ‌گونه ادعا، بدون هیچ‌گونه منیت و خودخواهی و فرصت‌طلبی برای ایران کار می‌کرد. من کاری با کس دیگری ندارم، من خودم را با مرحوم نیکبخت مقایسه می‌کنم، می‌بینم چقدر بدم جلوی نیکبخت. چقدر خودخواهم، چقدر فرصت‌طلبم جلوی مرحوم نیکبخت، و ببینم چقدر این مرد پرهیزگار و آزاده بود. یعنی در جزء جزء کارهایش یک ذره فکر خودش نبود. فکر این نبود که از این نمد کلاهی برای خودش درست کند؛ فقط و فقط عشق به این سرزمین و ایران عزیزمان داشت و شخصیتی بود به تمام معنا ملی، من با کلماتی مثل ملی مذهبی، ایران اسلامی و اینها مخالفم ولی ملی که می‌گویم مذهب شیعه، دین اسلام جزئی از ملیت ماست، نمی‌توانیم به واقع خود را ملی بدانید، ایران‌گرا بدانید ولی شیعه‌ستیز، اسلام‌ستیز باشی.

استاد بیات یک مقاله‌ای دارند در مورد کسروی و فرقه دموکرات به درستی اشاره کردند که در آن ماه‌های آخر حیات کسروی که مصادف می‌شود با سلطه فرقه دموکرات بر آذربایجان کسروی هم با همه آن سابقه اسلام‌ستیزی و نقد اسلام و تشیع در فکر این بود که از ظرفیت تشیع برای ایران استفاده کند. در برخی از افکار و کنش‌های خودش تجدیدنظر کرده بود.

به نظر من آقای نیکبخت که خادم‌الحسین بود و عاشق امام حسین و کربلا بود و واقعاً دوست داشت و ارادت به حضرت اباعبدالله و تشیع، اگر اکنون کسروی دین‌ستیز زنده بود پیشانی نیکخت را می‌بوسید چون می‌دانست این آدم دارد کاری می‌کند و عاشق ایران است و تشیع و عشقش به تشیع را برای ایران می‌گذارد.

اکنون پرسش اینجاست چرا برای آقای صدیق همایش می‌گیرند اما برای آقای نیکبخت نمی‌گیرند؟ چون متأسفانه جریان امت‌گرا، جریان ضد شیعی در ایران قوی است. جریانی است که می‌رود طالبان را توجیه می‌کند می‌گردد که بگوید که طالبان یک‌جا دارد در کابل عزاداری می‌کند پس طالبان ضد شیعه نیست. طالبانی که می‌دانیم ماهیتش، وجودش، تمام سرشتش ضد شیعه است معلوم است که این جریان نیکبخت را دوست ندارد و به نیکبخت امکانات نمی‌دهد و البته آقای نیکبخت به هیچ‌وجه هم‌سنی‌ستیز نبود. به هیچ‌وجه تقابل‌ها را نمی‌خواست جایی به وجود بیاورد و تشدید بکند. اصلاً فکر این نبود. این فرد ایثارگر به تمام معنا بود. ما می‌گوییم یک نفر ایثارگر است. خودش را وقف می‌کند. کرسی دانشگاه نداشت. اگر واقعاً ایشان استاد دانشگاه بود چقدر می‌توانست آدم تربیت کند. چقدر می‌توانست جوان‌های الان دهه هفتادی هشتادی بودند که تربیت شده نیکبخت بودند و می‌توانستند به داد ما برسند، به داد ایران برسند. اما متأسفانه آن از ضعف ما بوده که قدر نیکبخت را ندانستیم و همان‌طور که آقای حسینی تقی‌آباد اشاره کردند بحث هویت، بحث مهمی است. نیکبخت مگر چقدر امکانات داشت که بتواند در مسائل هویت تأثیرگذار باشد. با همین امکانات کمش هر جا بحث ایران بود ایشان رفته، آثار را ببینید: نوروز و آذربایجان، شیخ محمد خیابانی، ثقه‌الاسلام، دانشگاه آذرآبادگان، پیدایش جمهوری آذربایجان، فهرست‌واره گویش پهلوی آذری، خلوت‌نشین گنجه، زندگی و اندیشه نظامی گنجوی. این آثاری است که چاپ کرده و بسیار قدرشناس بود. وقتی آقای دکتر ایرج جمشیدی‌راد فوت کرد، واقعاً نیکبخت دغدغه‌اش این بود که ایرج جمشیدی مغفول نماند و ما چقدر نسبت به نیکبخت کم‌کاری کردیم. دو سال گذشته فقط داود عزیزم یک خلف صالح نیکبخت است. ان‌شاءالله خدا عمر طولانی به ایشان بدهد. باز با همت داود اینجا جمع شدیم. ولی چقدر کم‌کاری کردیم. خود نیکبخت برای همه گرامیداشت‌های بزرگ می‌گرفت. قدرشناس بود. چه کار کرد برای دکتر ایرج جمشیدی‌راد و چه مجموعه‌خوبی به نام چو ایران نباشد تن من مباد برای دکتر ایرج جمشیدی‌راد تدوین کرد.

نیکبخت مگر چقدر امکانات داشت. ما اگر بخواهیم روی هویت ملی و مولفه‌های آن کار کنیم چه باید بکنیم. باید سراغ تولید پویانمایی برویم. فیلم سینمایی تولید کنیم، باید شهرداری‌ها دست‌مان باشد. باید بنرهای خیابان دست‌مان باشد، باید این فضای مجازی دستمان باشد. ما هیچ‌امکاناتی نداریم. باید امکانات داشته باشیم. با امکانات صفر حداقلی با یک سوسو چقدر برای ایران کار کرده است.

اگر در همین دو یا سه سال گذشته چهل یا پنجاه فرد که هرکدام‌شان به لحاظ تاثیرگذاری جای ۴۰ نفر را می‌گیرند جمع می‌کردیم ارزشش بیشتر از آن بود که یک جمع زیاد را جمع کنیم.

آیا امکاناتی که دست نیکبخت بود یک‌دهم امکاناتی که دست آن شهردار اختلاس‌گر پان‌ترک یکی از شهرهای مهم، یکی از مراکز مهم شمال‌غرب بود و عموی نماینده مجلس است، ناپدری‌اش هم است، آیا یک‌دهم امکانات امثال آنها را به نیکبخت دادند. یک‌هزارم آنها را داشته، آنها امکانات دارند، شهر را دست می‌کنند، خیابان‌ها را درست می‌کنند، رسانه‌ها دست‌شان است. آقای نیکبخت زمانی فوت کرد همین دو سال پیش، افغانستان هم دست طالبان افتاد. الان می‌آیند مطلب می‌زنند فی‌الواقع دیدم آقای دکتر امیر عبداللهیان وزیر امور خارجه چند روز پیش سالگرد شهادت دیپلمات‌ها را تسلیت گفته بود. یک عده‌ای آمدند بدجور به ایشان توهین کردند. یک‌طور بهش حمله کردند از این جریان امت‌گرا، چرا به طالبان حرف می‌زنی. طالبان خیلی به ما لطف کرد. می‌دانی آمریکا چقدر بهش پیشنهاد داده عملیات انتحاری در ایران انجام بدهد ولی این طفلک‌ها نکردند. این توییت‌ها را دیدم. یعنی منت می‌گذارند که چرا نیامده ما را سر ببرد. خیلی بزرگواری کرده سر ما را نبریده است.

با این جریان‌حالا توقع دارید از نیکبخت تقدیر بشود. بیگانگان که از ما که خوششان نمی‌آید، دوست دارند ایران را نابود کنند. دوست دارند ایران را تضعیف کنند. اینترنشنال و بی‌بی‌سی و من و تو، همه این رسانه‌ها که دشمن نیکبخت و دشمن ایران، دشمن تمامیت ارضی ایران و ملیت ایران هستند. اینها نمی‌آیند برای کسی مثل نیکبخت کاری کنند و فضای مجازی پیرامون اینها. پس یک جریان تنها که فقط و فقط آن غنای فرهنگی ایران است که باز توانسته نیکبخت نفس بکشد، باز توانسته آن غنای فرهنگی تا حدی آن حساسیت‌های حاکمیت را نسبت به مسئله وحدت ملی جلب کند.

و کار بزرگی که آقای نیکبخت کردند که حساسیت‌هایی را در حاکمیت درباره مسئله وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران جلب کند. شاید اگر نیکبخت نبود این حساسیت‌های حداقلی ده درصدی‌ای که الان هم بود، نبود. باز الان من می‌بینم حساسیت‌هایی ایجاد شده سر مسئله‌هایی مثل همین زنگه‌زور، حساسیت‌های خوبی ایجاد شده. این حساسیت‌ها مطمئن باشید یک مقدار زیادی‌اش برخاسته از تلاش‌های شخص آقای نیکبخت و جریاناتی امثال آقای نیکبخت است که در این سال‌ها تلاش کردند، زحمت کشیدند و این کارهای بزرگ را کردند.

خیلی خیلی پرکار بود. اصلاً پرکاری عجیب و غریب داشت، واقعاً این فرد از هر تنبلی‌ای، از هر کسلی‌ای دور بود. بسیار بسیار پرکار بود. بسیار بسیار استقبال می‌کرد از ایده‌ها و موضوعی را نمی‌گذاشت مغفول بماند. همان کار بزرگی که سال ۹۶ درباره سه شهید پل فلزی جلفا انجام داد و چقدر این کارها باب شد. یعنی فرض کنید که همین ایده‌ها شد که بعد داود دشتبانی در شهرداری توانست سه تا خیابان را به اسم آن شهدا بگذارد و یا شخصیتی مثل بایندر را ما توانستیم مطرح کنیم. قطعاً نقش امثال نیکبخت در این مطرح‌سازی‌ها، پررنگ‌سازی‌ها، بسیار بسیار بزرگ بوده. من امیدوارم در آن جهان در کنار نظامی باشد. واقعاً نظامی عصر ما بود. در کنار نظامی باشد و قدر و مرتبت ایشان هر روز برای آیندگان افزون‌تر و افزون‌تر بشود.

رحیم نیکبخت؛ جوانمردی متخلق، مؤمنی ایراندوست، و تاریخ‌پژوهی بلندهمت

سیدمهدی حسینی‌تقی‌آباد
پژوهشگر حوزه آسیای مرکزی و قفقاز

دو سال از رحلت تلخ، باورنکردنی و بسیار زودهنگام رحیم نیکبخت گذشت. همان‌طور که انتظار می‌رفت درگذشتش حزن و اندوه و افسوس بسیار زیادی برانگیخت، در میان هر آنکه از دور و نزدیک با او آشنایی داشت و یادداشت‌ها و مطالب ارزشمندی در سوگ او به نگارش درآمد و انتشار یافت و بحمدالله با همت خانواده و دوستدارانش، هم بزرگداشت‌های درخوری به یاد آن عزیز سفرکرده برگزار شد و هم کتابی با عنوان «فرزند آذربایجان؛ ارج‌نامه مقام علمی، فرهنگی و اخلاقی استاد رحیم نیکبخت» به همت مؤسسه تاریخ و فرهنگ دیار کهن که یادگار خود اوست و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و مرکز اسناد انقلاب اسلامی در ۱۴۰۱ توسط انتشارات ایران‌شناخت که آن نیز یادگار اوست در شهر تبریز به زیور طبع آراسته شد.

زندگی کوتاه استاد رحیم نیکبخت توأم با توفیقات بسیار بود که بی‌گمان در نوشته‌ها و یادبودهایِ گوناگونی که در عزایش منتشر شد بدان‌ها اشاره شده است. احتمالاً کمتر فردی را بشناسیم که «نام» و «نام خانوادگی»اش چنین تناسبی با شخصیت و حیاتش داشته باشد و اینچنین برازنده و زیبنده باشد. «نیکبخت»ی چه از آن بالاتر که در عمری کوتاه آثاری متنوع و ارزشمند و اثرگذار در موضوعات بسیار مهم و تعیین‌کننده به قلم و همت و حمایتش منتشر شد؛ «نیکبخت»ی چه از آن بالاتر که در مشی زندگی و مسیر فکری و کاری خویش الگویی ارائه داد که دقیقاً همان بود که بدخواهان اسلام و ایران در صدد نفی و ناممکن نشان‌دادن آن بوده و هستند. نیکبخت مسلمانی متشرع و مقید، شیعه‌ای غیرتمند و حقیقی، ایرانی‌ای وطندوست و شرافتمند، و انسانی بااخلاق و بخشنده و دست‌گیر بود که به‌راستی نام «رحیم» زیبنده و برازنده‌اش بود. او دلداده انقلاب اسلامی بود و آثار شایان توجه اسنادی در حوزه تاریخ انقلاب اسلامی به‌ویژه در خطه آذربایجان و موضوع روحانیت منتشر ساخت.

بخش مهمی از تلاش‌های او معطوف به گردآوری و تصحیح و انتشار مراثی اهل بیت علیهم‌السلام با تمرکز بر آثار مرثیه‌سرایان و شاعران آئینی در آذربایجان و اشعار مذهبی به زبان‌های فارسی و ترکی بود. با نگاهی به فعالیت‌های مستمر دین‌ستیزانه در صفحات شمال ارس و شیعه‌زدایی دیرپایی که از دوران انتزاع این منطقه از ایران در پی‌آمدِ موافقت‌نامه متارکه جنگ گلستانِ و معاهده ترکمانچای توسط روسیهِ تزاری، و در ادامه شوروی و متعاقباً توسط رژیم علی‌یف دنبال شده است و از سوی دیگر تکاپوهایی که توسط برخی جریان‌ها برای شبهه‌افکنی و سست کردن مبانی اعتقادی شیعی مردم خطه آذربایجان که به‌صورت سنتی از باورمندترین ایرانیان محسوب می‌شوند در جریان بوده و هست، صیانت از این سرمایه‌های ارزشمند اهمیت بالایی داشته و دارد و به نظر می‌رسد که در چارچوب همین دغدغه و نگرانی بود که بخشی از تلاش‌های زنده‌یاد نیکبخت به گردآوری، تصحیح و انتشار اشعار مذهبی و مراثی شاعران آئینی آذربایجان به زبان‌های فارسی و ترکی معطوف شد. شماری از آثاری که در این حوزه با تصحیح و یا به اهتمام و یا با حمایت و یا با نگارش مقدمه توسط رحیم نیکبخت به زیور طبع آراسته شده‌اند عبارتند از: «تاج‌الشعرای حسینی: مولانا حاج عباس‌قلی یحیوی اردبیلی»، «بیاض صدرالمداحین محمدشاهمیرانی رستم‌آبادی»، «دُرّ یتیم: زندگینامه و آثار شاعر اهل بیت(ع) مولانا حسین خیابانی یتیم تبریزی»، «دیوان دلگیر تبریزی: از مرثیه‌سرایان آذربایجان در عصر قاجار»، «دیوان مدایح و مراثی میرفتاح (اشراق) مراغه‌ای»، «راه نجات: مدایح و رثائیات سالار شهیدان، اسمعیل‌خان دیندار تابش مرندی»، «سیصد بند در مرثیه، حاج میرزامهدی شکوهی»، «کربلا مشتاقی‌یم...: سیری در زندگی و خاطرات شاعر جواهرکلام مرحوم مشهدی یوسف شهاب تبریزی»، «کلیات دیوان محمدامین خیابانی دلسوز تبریزی: مدایح، مراثی و غزلیات، رباعیات و متفرقات»، «کلیات دیوان مدایح و مراثی: کتاب سوم بیرق خون (در مراثی خاندان عصمت و طهارت)»، «کلیات مدایح و مراثی مرحوم حاج میرزا عبدالعلی سلام‌تبریزی متخلص به «فایز»...»، «گزیده مدایح و مراثی حضرت زهرا سلام‌الله علیها (ام ابیها) فیروز جوانشیر»، «مدایح و مراثی دانشمند ذوالفنون میرزا علی‌خان ادیب خلوت آشتیانی (آشوب تبریزی)»، «منتخبی از نوحه‌های راه شام»، «یادگار فاخر: مجموعه سروده‌های مداح اهل بیت(ع) یوسف فاخر تبریزی»، «غمنامه‌ی غمناک حسینی علیه‌السلام بر اساس دست‌نوشته‌های مرحوم محمدتقی فرهادی تبریزی متخلص به غمناک»، «مدایح و مراثی مشکوۀ تبریزی بانضمام معراج‌نامه، یاقوت احمر، مثنوی راهبیه» و...

استاد نیکبخت با توجه به علاقه و مهری که نسبت به میهنش ایران داشت همواره دغدغه یکپارچگی و تمامیت ارضی ایران را داشت و طبعاً با توجه به مخاطراتی که از سوی تحرکات تجزیه‌طلبانه با خاستگاه‌های قوم‌گرایانه، تمامیت و انسجام ایران را تهدید کرده و می‌کند، او نیز بخش مهمی از نیرو و توان خویش را مصروف مبارزه با تهدیدات در این حوزه با تمرکز بر خطّه مهم و راهبردی آذربایجان از طریق تولید محتواهای مستند و قابل اتکای تاریخی نمود. مرحوم نیکبخت در این میدانگاه به تألیف و تدوین کتب و مقالات و یا حمایت از عرضه چنین آثاری اکتفا نکرد و مساعی کارسازی را با برگزاری میزگردها و همایش‌های اثرگذار به کار بست. برگزاری مداوم و منظم همایش سالانه به‌مناسبت ۲۱ آذر سالروز شکست فرقه دموکرات را می‌توان شاخص‌ترین این مجاهدت‌ها دانست. این در شرایطی است که کماکان حتی برخی ظاهرالصلاح‌ها به شکلی به غایت تناقض‌نما در جهت تطهیر چهره پیشه‌وری و فرقه مشغول جعل و تقطیع و تحریف‌اند... نیکبخت بود و دید که رژه پیروزی در جنگ ۲۰۲۰ قراباغ با ابتکار علی‌یف و اردوغان برای ۲۰ آذر ۱۳۹۹ برنامه‌ریزی و برگزار شد و آن شعرخوانی اردوغان خیالات و اوهام او و متحدانش را آشکار ساخت و به مؤیدِ تشخیص درست و اهتمام بجای چندین ساله زنده‌یاد نیکبخت بدلَ شد. استاد نیکبخت در خصوص فرقه به برگزاری همایش‌های سالانه و انتشار محتوای آنها اکتفا نکرد و آثاری از جمله «فرقه دموکرات در سراب» را نیز منتشر ساخت. او با توجه به اهمیت واقعه گلستان و معاهده ترکمانچای در تاریخ ایران و کارکرد این دو به‌منزله نقطه عطف مهم تاریخی و تداوم پیامدهای آنها بعد از دو قرن برای کشورمان، یکی از حوزه‌های تمرکز خویش را بررسی و واکاوی وجوه مختلف این رویدادها و تبعات آنها تا به امروز و حتی برای آینده ایران قرار داد. کتاب «بازخوانی جنگ‌های روسیه علیه ایران» به کوشش او نمونه این تلاش‌ها است. برگزاری همایش ملی بازتاب و پیامدهای معاهدات گلستان و ترکمانچای در آذر ۱۳۹۶ در جلفا، و ابتکار بجا و قدرشناسانه ادای احترام به سه شهید مرزبان که در سحرگاه ۳ شهریور ۱۳۲۰ تا پای جان در برابر متجاوزین بیگانه ایستادگی کردند نشاندهنده این بود که نیکبخت هم مرد دانش و قلم و آگاهی و هم مرد ابتکار و مدیریت و میدان است. حضور طیف گسترده و متنوعی از کنشگران و پژوهشگران مرتبط با موضوع هویت ملی ایران و همچنین قفقاز چه تاریخ و چه مسائل روز آن در همایش و مراسم مذکور نشان از اعتبار بالا و روابط گسترده مرحوم نیکبخت داشت. او که خود دُرّی درخشان و گرانبها بود، در بسیاری از بزنگاه‌ها همچون نخ تسبیحی، کنشگرانِ حتی متنافر از لحاظ سلایق سیاسی را به گرد هم جمع می‌کرد. سعهِ صدر و اخلاق محمدّی او، همه جز بدخواهان و دشمنان ایران را به دورش گرد می‌آورد. نیک‌نفسی و شرافت مرحوم نیکبخت تا بدان حد بود که عمده آنهایی که با او در تعامل و آشنا بودند نه تنها از او یاری می‌خواستند و او بی‌چشم‌داشت و سخاوتمندانه از اعتبار و ظرفیت‌هایش برای کمک به آنها هزینه می‌کرد، بلکه پای درد دل آنها نیز می‌نشست و هیچ‌گاه از یاری و دلگرم ساختن آنهایی که در مسیر دشوار پژوهش و فعالیت در جهت صیانت از حریم اهل بیت علیهم‌السلام و میهن‌شان ایران با مشقت‌ها و احیاناً بی‌مهری‌های زیاد مواجه می‌شدند دریغ نورزید.

نیکبخت هیچ‌گاه ایراندوستی‌اش را به دکان بدل نکرد. او مطابق سلیقه این جمع یا آن گروه یا حتی فلان جریان قدرتمند رسانه‌ای که چهره‌ها را برمی‌کشد، عمل نکرد. او بر اعتقاداتش راسخ بود و مواضع سیاسی‌اش آشکار، او در جهت تجمیع ظرفیت‌ها برای کمک به ایران و تحقق آرمان «ایران قوی» اهل میانداری بود، اما به قول رایج امروز به هیچ‌وجه «وسط‌باز» نبود. برای زنده‌یاد نیکبخت مهم نبود که ارتباطاتیِ که به کار حل و گشودن گره‌های مشکلات این و آن می‌آید احیاناً توسط همان‌ها اسباب و بهانه نادیده گرفتنش در اینجا و آنجا شود... او اهل شرکت در کنفرانس‌ها و مجامع بین‌المللی و به قول معروف ارتقای برند شخصی‌اش مثلاً به سطح منطقه‌ای و بین‌المللی نبود، البته که او خار چشم دشمنان ایران در منطقه و جهان بود و آنها که باید، می‌شناختندش... به یاد ندارم که او سفری به خارج جهت شرکت در کنفرانس و همایش و... رفته باشد، و این نیز نشان از اخلاص تامّ و تمامش داشت. آن‌هم در بستری که برخی اینجا در داخل ایران، فلانجاشناس هستند و در خارج که عیارشان کفاف فلانجاشناس بودن را نمی‌دهد و اساساً به حساب نمی‌آورندشان، می‌شوند ایرانشناس؛ و البته که چه پهنه غنی و گسترده‌ای برای بهره بردن... نیکبخت از اینچنین رویکردهایی هزاران‌ها فرسنگ فاصله داشت و اتفاقاً همین سبب ارزش و اعتبار بالاترش در نزد آنهایی شد که اخلاص و آگاهی و همتش را می‌ستودند و در رفتنش به راستی باور داشتند که او بی‌جایگزین است.

البته باید یادآوری شود که داشتن ارتباطات بین‌المللی و حضور در کنفرانس‌ها و مجامع علمی بین‌المللی توسط چهره‌هایی که نمایندگان شایسته‌ای برای کشورمان هستند ظرفیت‌ساز است و در خدمت به تحقق منافع ملی و در جهت صیانت از حقوق ملت ایران بسیار مؤثر است و آبروی میهن‌مان ایران است، اما خب در این حوزه نیز آفت ناشی از فرصت‌طلبی‌ها و منفعت‌طلبی‌های فردی و تهی کردن ظرفیت‌ها توسط برخی را در کنار حضور و مساعی تأثیرگذار چهره‌های فاضل و اندیشمند شاهدیم. در فکر و عمل و کارنامه نیکبخت هیچ نشانی از «نفسانیات» نیست و این هنر بزرگمردی بود که به راستی به یک الگوی مثالزدنی اخلاق و شرافت و همت مبدل شد. او هیچ‌گاه به دنبال نام و شهرت نبود، اما هم در زندگی بلندآوازه شد و هم بعد از رحلت، یادش را گرد و غبار فراموشی نگرفت و نخواهد گرفت. خدا رحمتش کند، همنشین اولیاءالله و به ویژه اهل بیت علیهم‌السلام باشد که به راستی در مجال کوتاه سرای فانی دوستدار و دلداده و رهروشان بود و ان‌شاءالله که در سرای باقی نیز همنشین‌شان است.

یعقوب لیث و رستاخیز زبان فارسی

فراخوان دریافت آثار کنگره یعقوب لیث و رستاخیر زبان فارسی منتشر شد.
کنگره یعقوب لیث بر ظرفیت بزرگ زبانی ایران پهناور تکیه دارد، بنابراین کنگره مذکور در سطح بین الملل و با حضور شخصیت‌های بزرگ کشورهای فارسی زبان برگزار می‌شود. فرآیند دریافت آثار طی یک فراخوان دو مرحله‌ای در دو بخش پژوهشی و ادبی انجام می‌شود که بر این اساس در بخش پژوهشی هفت موضوع و در بخش ادبی یک موضوع (شعر) انتخاب و خلاصه آثار برگزیده در کنگره اصلی ارائه و همچنین کل آثار دریافتی برگزیده در کتابچه کنگره چاپ و منتشر می‌شود. نخستین کنگره بین‌المللی یعقوب لیث با مشارکت اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان، اداره میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان سیستان و بلوچستان، مجموعه فرهنگی هنری «نی زار»، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران، شهرداری زابل و دانشگاه زابل برگزار می‌شود. علاقه‌مندان می‌توانند برای آثار خود را در قالب شعر حداکثر تا پنجشنبه دوم آذر به سامانه اینترنتی دبیرخانه این کنگره به نشانی www.yaqoubleiscong.ir ارسال کنند.
زبان فارسی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های وحدت آفرین در میان ساکنان ایران عزیز، فارغ از هرگونه دلبستگی قومی و زبانی به شمار می‌آید. مطابق مستندات تاریخی، نخستین بار «یعقوب لیث صفاری» یکی از اولین شهریاران ایرانی پس از اسلام، زبان فارسی را به عنوان زبان دیوانی برگزید و همان اندازه که «فردوسی» بزرگ در مانایی این زبان نقش داشته، «یعقوب لیث» نیز در ماندگاری زبان فارسی اثرگذار بوده است. چنانکه اگر این تلاش صورت نمی‌گرفت امروزه از گنجینه بزرگ و ارزشمند آثار شاعران و اندیشمندان این سرزمین که به فارسی نگاشته شده است بهره‌ای نداشتیم، آثاری که کاخ بلند هویت ایرانی بر آنها بنا شده است.

پان ترکیسم و بسترسازی آکادمیک

حامد کاظم زاده ایرانشهر

پان‌تُرکیسم به عنوان یک جنبش سیاسی و ایدئولوژی قوم‌گرایانه افراطی در اواخر سده نوزدهم و اوایل قرن بیستم شکل گرفت. آرزوی پان‌ترکیسم گردآوردن ترک تباران و ترک زبانان تحت یک ملت و رهبری واحد در دولتی واحد و مستقل از اروپای جنوبی و شرقی، تا قفقاز و آسیای مرکزی، و از شرق ترکستان چین و مغولستان و تا شمال حوالی رود ولگا و سیبری است.
در بستر این تفکر افراطی، در یک صده گذشته، نه تنها جنگها، نسلکشی‌ها و مناقشات نظامی سر برآورد، بلکه این تفکر از طریق مراکز دانشگاهی و به خصوص سیاست‌های دولت ترکیه در دادن بورس های دولتی، تاسیی مدارس ترکی در آسیای مرکزی و قفقاز، و همچنین دایر کردن و حمایت از مراکز تحقیقاتی ترک شناسی در دانشگاه های اروپا و آمریکا، وارد مرحله جدیدی گشته که می توان آن را بسترسازی آکادمیک نامید.
پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روند نزدیکی روابط دانشگاهی و علمی ترکیه با جمهوری‌های تازه استقلال یافتهٔ به خصوص آلتایی زبانها در قفقاز و آسیای مرکزی آغاز شد. مدرسه‌سازی، ایجاد آموزشگاه‌ها و ساختن دانشگاه، و دادن بورس به نخبگان منطقه از نخستین اقدامات دولت ترکیه بود
دولت ترکیه با احساس رهبریت ملل ترک زبان جهان، در دسامبر ۱۹۹۰ در استامبول، کنفرانسی به عنوان «کورولتای ترکستان» را برگزار نمود. در این کنفرانس برای نخستین بار، ترکیه از تاسیس کرسی های ترک شناسی در آسیای مرکزی و قفقاز، و همچنین تمامی دانشگاه هایی که در حوزه اوراسیا فعالیت می کنند، خبر داد. این آغازی بود بر رونق گرفتن مطالعات ترکی در مراکز خاورشناسی جهان، که پیش از آن تنها به جنبه های زبانی آلتایی پرداخته می شد، ولی به مرور زمان و حضور استادان ترک تبار و استخدام آنها از طریق دولت ترکیه، محفلی شد برای تربیت نخبگان ترک تبار سایر کشورها و وابستگی فکری ایشان به مکتب پان ترکیسم[1].
در سال ۱۹۹۱ تورگوت اوزال (Turgut Özal) رئیس جمهور ترکیه پس از سفر به مسکو عازم کشورهای تازه تاسیس جمهوری آذربایجان و جمهوری قزاقستان گردید. وی دستور داد که ارسال روزنامه، ماهنامه، کتب درسی ترکی، تبادل دانشجو و برگزاری برنامه های فرهنگی مشترک برای مفاخر ترک در اولویت سفارتهای ترکیه قرار بگیرد. این اولین حضور یک مقام عالیرتبه ترکیه در منطقه بود.

نخستین هدف: الفبای همگانی ترکی

نظریهٔ زبان مشترک ترکی که نخستین بار توسط اسماعیل گاسپرالی (İsmail Gaspıralı) مطرح شد، از دهه ۹۰ میلادی جز اهداف اصلی فرهنگی آنکارا به عنوان عامل اصلی در جهت همسو کردن کلیهٔ کشورهای ترک زبان و ایجاد همبستگی بین آنان تبدیل شد. در سال ۱۹۹۲ هنگام سفر سلیمان دمیرل (Süleyman Demirel) رئیس جمهور ترکیه به منطقه، در میان هیئت همراه چند تن از زبانشناسان نیز دیده می‌شدند. مأموریت این زبانشناسان مطالعهٔ مسائل جایگزینی حروف لاتین به جای حروف عربی و سیرلیک و ایجاد یک الفبای لاتینی همگانی برای کلیهٔ کشورها و جوامع ترک زبان بود. البته تمایلی نیز از طرف دولت مردان و روشنفکران قفقازی و آسیای مرکزی نیز بود که به حروف لاتین به عنوان پلی برای نزدیک شدن به توسعه غربی و اروپایی نگاه می کردند. حتی در سال ۱۹۹۱ در یک سمینار علمی در دانشگاه مرمره استامبول، پیشنهاد الفبای ۳۴ حرفی لاتین مشترکی برای تمامی آواهای زبان‌های جمهوری‌های تازه استقلال یافته، ارائه شد.
جهت تصمیم گیری نهائی در مورد رفع مشکلات جایگزینی الفبای لاتین در سال ۱۹۹۳ در آنتالیا همایشی برپا گردید که در آن علاوه بر زبانشناسان و استادان اهل علم و ادب ترک، سیاستمدارانی نیز از کشورهای به اصطلاح ترک زبان حضور داشتند. در پایان این همایش مقرر گردید که از سال ۱۹۹۳ به کارگیری حروف لاتین برای کلیهٔ کشورها و جوامع ترک زبان لازم الاجرا باشد. این الفبا از ۲۹ حرف لاتین زبان ترکی و ۵ حرف دیگر جهت انطباق با حروف زبان‌های سایر جمهوری‌ها تشکیل گردیده بود. نظارت بر اجرای این تصمیم بر عهدهٔ مرکز تحقیقاتی ترک شناسی دانشگاه مرمره استامبول گذاشته شده بود. پس از گذشت سی سال تلاش ترکیه، هم اکنون در جمهوری آذربایجان و ترکمنستان، الفبای لاتین جایگزین الفبای سیریلیک شد و به احتمالا زیاد قرقیزستان نیز در سالهای نیزدیک به آن خواهد پیوست.
در اکتبر سال ۱۹۹۴ هنگام برگزاری کنفرانس سران ملل ترک زبان در استانبول، بر بیانیهٔ لزوم توجه خاص در زمینه های فرهنگ و آموزش و پژوهش در تاریخ عمومی ملل ترک زبان تأکید گردیده است. طبق مادهٔ ۹ این بیانیه، وزرای فرهنگ این کشورها با توجه به اهمیت همکاری‌های فرهنگی به‌طور عام و تدوین فرهنگ مقایسه ای و حفظ و نگهداری آثار فرهنگی و امور اجتماعی به طور خاص، وظیفه پیگیری امور را برعهده دارند.
در نهایت این ایده خط الرسم مشترک به تشکیل سازمان دولت‌های ترک یا سازمان کشورهای ترک در ۳ اکتبر ۲۰۰۹ رسید. با اینکه فاصله بسیاری به یکسان سازی خط و حتی زبان وجود دارد، ولی تریکه به عنوان سردمدار این ایده، هر روز سرمایه گذاری اقتصادی و سیاسی بیشتری در آن انجام می دهد. بنیادهای فرهنگی میان کشورهای ترک به مانند تورکسوی (TURKSOY) تورسکو (Turesco)[2]، بنیاد فرهنگ ترکی (Turkish Cultural Foundation)، بنیاد مالی تحقیقات جهان ترک، انجمن فرهنگی تحقیقاتی ترک و انجمن کلوب‌های ترک، از جمله مراکز علمی هستند که آشکارا از اشاعه پان ترکیسم حمایت می کنند.
یکی از مراکز فرهنگی ترکیه در امر زبان ترکی فعال است، مؤسسه یونس امره (Yunus Emre Enstitüsü) که فقط در سال ۲۰۲۲ ارائه خدمات آموزشی و فرهنگی به یک میلیون خارجی و آموزش زبان تُرکی داده است. این برنامه را در چارچوب دوره‌های آموزشی حضوری و مجازی مراکز یونس امره و همچنین پروژه ارائه زبان تُرکی به عنوان درس انتخابی در مدارس کشورهای مختلف اجرا شده است. از عمر مؤسسه یونس امره تنها یک دهه می گذرد اما هم اکنون دارای بیش از هشتاد مرکز در پنج قاره جهان است.

دومین هدف: تحصیل در ترکیه

بر مبنای تعداد دانش آموختگان اعلامی توسط دانشگاه های ترکیه، بین سال ۱۹۹۴ تا ۹۵ تنها پانزده هزار دانشجو از جمهوری‌های تازه استقلال یافته یک مقطعه تحصیلی را در دانشگاه های ترکیه به پایان رسانده اند. دولت ترکیه کلیهٔ هزینه های آموزشی آنان را برعهده گرفته بود. مبادلهٔ اعضای هیئت علمی در بین کشورهای تازه استقلال یافته و ترکیه جریان نسبتاً خوبی دارد. در دیدارهای رسمی سران این کشورها از ترکیه و بالعکس اغلب سران به دانشگاه‌ها دعوت می شوند و با دانشجویان تماس مستقیم حاصل می کنند.
رایج ترین بورس کنونی در ترکیه برای ترک تبارها، «ترکیه بورسلاری» (Turkiye Burslari) است که هزینه‌های تحصیلی، ایاب‌وذهاب، خوابگاه، بیمه و سایر هزینه های دانشجو توسط دولت پرداخت می‌شود و می‌توان این نوع بورسیه را کامل‌ترین و برترین نوع بورسیه ارائه شده در ترکیه دانست. علاوه بر هزینه‌ها، مبلغی نیز طبق درخواست دانشجو به حساب بانکی او واریز می‌شود تا دانشجو بدون هیچ‌گونه دغدغه‌ای بتواند تحصیل خود در ترکیه را به پایان برساند. دانشجویانی می‌توانند این نوع بورسیه را دریافت نمایند که در آزمون ورودی آن شرکت نمایند.
دیگر نوع بورسیه تحصیلی در ترکیه، بورسیه تحصیلی درصدی است. در این بورسیه، دانشجو با ارائهٔ رزومه خود که شامل معدل تحصیلی، تقدیرنامه، ریز نمرات است، می‌تواند بورسیه تحصیلی درصدی ترکیه را دریافت نماید و در این صورت دولت ترکیه، بیست الی صددرصد هزینه‌های تحصیلی دانشجو را پرداخت می‌کند. دانشجویانی می‌توانند این بورسیه را دریافت کنند که در آزمون یوس یا sat شرکت کرده باشند و یا قصد داشته باشند تا بدون شرکت در آزمون ورودی وارد دانشگاه‌های ترکیه شوند. حتی در سیاست دیگری، اگر دانشجو ترک تبار نباشد ولی علاقه به تحصیلی به زبان ترکی استانبولی داشته باشد، بورسیه نیز به او تعلق می گیرد[3].
متقاضیان دریافت بورسیه تحصیلی ترکیه در مقطع کارشناسی می‌بایست در دوره‌های یک‌سالهٔ زبان yos شرکت کنند و با زبان ترکی استانبولی آشنا شوند و در پایان، در آزمون زبان ترکی استانبولی شرکت نمایند. پس از قبولی متقاضی در آزمون زبان ترکی، فرد می‌تواند درخواست خود مبنی بر بورسیه تحصیلی در ترکیه را ارائه دهد.
سازمان ترک‌های خارج از ترکیه و جوامع خویشاوند معروف به YTB اعلام کرد بورسیه جدیدی را برای «آموزش زبان ترکی به کودکان ترک در خارج از کشور» ارائه می‌دهد. این برنامه در مقطع کارشناسی ارشد اجرا می‌شود و اهالی کشورهای غیر از ترکیه می‌توانند برای آن درخواست دهند. دوره‌های تحصیل به صورت آموزش حضوری در دانشگاه‌های تعیین شده در ترکیه برگزار خواهد شد[4]. بورسیه YTB بزرگترین بورسیه تحصیلی در ترکیه است که با حمایت دولت این کشور به دانشجویان خارجی ارائه می‌شود. این بورسیه از سال ۱۹۹۲ با دستور توگوت اوزال رئیس جمهور ترکیه آغاز شد. شمار متقاضیان این بورسیه در چند سال اخیر افزایش چشمگیری داشته است. در سال ۲۰۱۲ حدود ۴۲ هزار نفر برای دریافت این بورسیه ثبت نام کردند. تعداد آنها در سال ۲۰۲۱ به ۱۶۵ هزار نفر از ۱۷۸ کشور دنیا رسید. این سازمان هر سال حدود پنج هزار بورسیه تحصیلی در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا و همچنین برنامه‌های کوتاه مدت از جمله بورس‌های تحقیقاتی و برنامه‌های آموزشی فرهنگ و زبان ترکی را ارائه می‌دهد.

هدف سوم: دانشگاه های معتبر

مقوله جعل تاریخ و هویت و مسئله ایرانستیزی فرهنگی از اواخر قرن بیستم، ترکیه را به سمت تاسیس کرسی های ترک شناسی در مراکز دانشگاهی معتبر جهان سوق داد. ترک شناسی به هرحال پیش از این هم به عنوان بخشی از مکتب خاورشناسی غربی مطرح بود و از قرون ۱۷ و ۱۸ در اروپا آغاز شده بود، بعد از فروپاشی شوروی رویکرد متفاوتی پیدا کرد. این رویکرد متمرکز بر بورسها و کمک های دولت ترکیه برای تاسیس کرسی های باستانشناسی مطالعات خاور نزدیک و تاریخ اوراسیای مرکزی بود. حضور استادان تربیت یافته در ترکیه و ترک تباران آسیای

City	Name	Department	Programme
Bamberg	Bamberg University	Humanities and Cultural Department	Turkish-Studies
Berlin	Free University	History and Cultural Studies	Turkic Studies
Essen	Essen-Duisburg University	Faculty of Humanities	Turkish Studies
Frankfurt	Frankfurt University	Institute for Middle Eastern and East Asian philology	Turcology
Giessen	Justus-Liebig-Universität	Turkish studies and Near Eastern studies	Turcology
Goettingen	Georg-August-Universität	Turkish studies and Central Asian studies	Turcology
Hamburg	University of Hamburg	Dept. of History and Culture of the Middle East	Turkish Studies
Heidelberg	Ruprecht-Karls-Universität	Department of Languages and Cultures of the Middle East	Ottoman and Turkish Studies
Mainz University	Johannes Gutenberg-University	Department of Turcology	Turkic Studies
Tübingen University	Eberhard-Karls University	Middle Eastern and Islamic Studies	Ottoman and Turkish Studies

ادامه از همین صفحه

مرکزی و قفقاز در این مراکز مشهود است. تلاش برای نفوذ به دایره هیات علمی با اعطای کمک ها و حمایت های مالی حتی در دانشگاه آکسفورد هم وجود دارد. به طور نمونه در مرکز نظامی گنجوی آکسفورد که با حمایت دولت جمهوری آذربایجان در سال ۲۰۱۹ تاسیس شد، به افرادی که پژوهش هایی در خصوص هویت و زبان ترکی در قفقاز و آسیای مرکزی دارند، بورس تعلق می گیرد[5]. همچنین به طور نمونه، فقط در ۳۰ سال گذشته ۱۰ مرکز مطالعات ترک شناسی در دانشگاه های آلمان ایجاد شده که تمامی اساتید آن با تبار ترکیه ای می باشند:
در آمریکا شمالی نیز در دهه اخیر، شناخت مباحث هویتی ترکی در دانشگاه های معتبر به شدت افزایش یافته به طوری که تا کنون ۱۵ سیمپوزیوم مطالعات ترکی در دانشگاه الینویز (University of Illinois)[6] برگزار شده است. تاسیس مرکز مطالعات ترکیه در واشینگتن دی سی توسط دولت ترکیه در سال ۲۰۲۳ به منظور انعکاس رویکردهای آکادمیک ترکیه و تبدیل به موسسه ای معتبر و تاثیرگذار در آمریکا و ترکیه برای جذب نخبگان یکی دیگر از روشهای تاثیرگذاری بر مراکز علمی است.

نتیجه‌گیری

پس از فروپاشی شوروی، پان‌تُرکیسم رشد روزافزونی کرد و توجه دولت ترکیه جهت گسترش نفوذ اندیشه ترک گرایی در جمهوری‌های تازه استقلال یافته مغول ـ ترک تبار جلب شد. ترکیه این فعالیت‌ها را در زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متمرکز نمود. ترکیه با تأکید بر مشترکات فرهنگی و قومی، فروپاشی شوروی را موقعیتی کاملاً مساعد جه استحکام هرچ بیشتر این مشترکات می دانست و تلاش کرد تا نخبگان علمی و فرهنگی را برای تحصیل در کشور ترکیه و یا اعطای بورس کشورهای غربی از طریق سرمایه گذاری در کرسی های ترک شناسی بیش از پیش به اندیشه های پان‌تُرکیسم نزدیک کند.
هرچند امروزه بسیاری از روزنامه نگاران و سیاست مدران ترکیه با نگاه واقع بینانه به مسایل روز تا حد زیادی از پان تورانیسم فاصله گرفته اند و بیشتر نیروهای ملی ایده ی کمالیسم را مد نظر دارند و لیکن نهاد هایی چون ارتش و سازمان های اطلاعاتی با کمک نهادهای فرهنگی، به پان ترکیسم دامن می زنند. برای سرعت بخشیدن به همکاری‌های فرهنگی ـ آموزشی و ایجاد همبستگی هرچه بیشتر بین ترکیه و جمهوری‌های مذکور، سیاست جایگزینی حروف لاتین به جای حروف سیریلیک امری حیاتی می نمود. با افزایش شبکه های اجتماعی و نفوذ رسانه های غیررسمی در هزاره سوم، این امر با صورت بیشتری در حال حرکت است. نهایتا مسأله مهم و خطیر برای ترکیه در مراکز آکادمیک، عوض کردن تصویر پان ترکیسم در دنیاست. ریشه های تاریخی ایدئولوژی ترک گرایی محصول همان پروژه ترکستان بزرگ است که ایدئولوژی پان ترکیسم آن را پرورش می داد و بیش از پیش در تلاش جعل تاریخ با نشر در حوزه آکادمیک است.
به‌گفته ولادیمیر مینورسکی خاورشناس: «هر جا که پرسش حل‌نشده‌ای در زمینه فرهنگ قوم‌های شرق باستان پدید آید ترکان بی‌درنگ دست خود را همان‌جا دراز می‌کنند». مینورسکی ضمن انتقاد از روش مورّخان پان‌ترکیست، بیان می‌دارد که «مسائل علمی حل‌نشده‌ای در زمینه فرهنگ اقوام شرق باستان» بستری برای جعل تاریخی و توجیه مقاصد ایدئولوژیک پان‌ترکیسم فراهم ساخته‌است[7].
سید جواد طباطبایی پژوهشگر تبریزی در تاریخ سیاست و فلسفه، مبنای اندیشه پان‌ترکیسم را درآمیختگی نوعی فراموشی تاریخی با افسانه‌بافی‌های به‌ظاهر تاریخی می‌داند که بدل به ملغمه‌ای از بیسوادی و بی‌شعوری شده‌است[8]. باید در پایان اشاره شود که پان‌تُرک‌ها به‌شدت تحت‌تأثیر نظریه‌های شبه‌علمی هستند که اغلب از آن‌ها به‌عنوان توهم اَتراک یاد می‌شود. چنین نظریه‌هایی ادعا می کنند که تاریخ تُرک‌ها به صدها هزار سال پیش برمی گردد! با وجود اینکه همه این ادعاها به طور کلی در جریان مطالعات علمی و تاریخی بی‌اعتبار هستند، نظریه‌های شبه علمی پان‌تُرک‌ها در بسیاری از مراکز علمی کشورها و مناطق تُرک‌زبان پشتیبانی گسترده‌ای می‌شوند و طرفداران فراوانی دارند[9].

ای بســا هندو و ترک هــم زبان ای بســا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان یک دلی خود دیگر است هم دلی از هم زبانی خوش تـر است.

برای آگاهی بیشتر در مورد پان ترکیسم مراجعه کنید به:

لاندو، جیکوب (۱۳۸۶)، «پان ترکیسم یک قرن در تکاپوی الحاق گری»، ترجمه حمید احمدی، نشر نی.
رضا، عنایت الله (۱۳۷۱)، «ترکان، پان ترکسیم و پان تورانیسم»، اطّلاعات سیاسی-اقتصادی، خرداد و تیر، شماره ۵۸-۵۷.
محسنی، محمدرضا (۱۳۸۹)، «پان ترکیسم، ایران و آذربایجان»، انتشارات سمرقند.
رضا، عنایت الله (۱۳۸۳)، «پانترکیسم»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۳، چاپ اول.
رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۳)، «پان تورانیسم»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۳، چاپ اول.
سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۳)، دانشنامه جهان اسلام، «توران»، جلد ۸.
کاظمی، احمد (۱۳۸۵)، «پان ترکیسم و پان آذریسم»، موسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران.
بیات، کاوه (۱۳۸۶)، «پان ترکیسم و ایران»، پردیس دانش: نشر و پژوهش شیرازه.

پی‌نوشت)

۱. هایک دمویان (۱۳۸۰)، همکاری‌های فرهنگی و آموزشی ترکیه با جوامع و کشورهای ترک زبان جهت گسترش نفوذ سیاسی خویش در میان ملل مذکور؛ ترجمه: سیتنوا بابومیاس فصلنامه فرهنگی پیمان، شماره ۱۸ و ۱۹ سال پنجم و ششم.
2. Turkish Republics Education Scientific and Cultural Oraganization
3. Cennet Engin-Demir and Pınar Akcali (2012). Turkey›s educational policies in Central Asia and Caucasia: Perceptions of policy makers and experts; wInternational Journal of Educational Development, no. 32, 2012, pp. 1121-.
4. https://yvburslari.ytb.gov.tr/
5. https://www.ongc.ox.ac.uk/
6. https://europe.illinois.edu/news-events/signature-events/turkish-studies-symposium
۷. رئیس نیا، رحیم، «پان ترکیسم»، دانشنامه جهان اسلام، جلد۵، صص۴۶۶-۴۷۲
۸. حامد زارع، منصور هاشمی، محمد قوچانی (تابستان ۱۳۹۲)، «گفتگو با سیدجواد طباطبایی: تسویه حساب با چریک‌ها»، مهرنامه.
9. Sheiko, Konstantin; Brown, Stephen (2014). History as Therapy: Alternative History and Nationalist Imaginings in Russia. ibidem Press. pp. 61–62

وطن یولی
ماهنامه فرهنگی وطن یولی
سال هشتم | شماره ۶۰ | ۸ صفحه
هفت
سیاست
Politics

دالان تورانی ناتو منتفی شد

یک مقام ارشد جمهوری آذربایجان گفت که باکو دیگر علاقه‌ای به ایجاد یک گذرگاه زمینی از طریق ارمنستان به منطقه نخجوان ندارد و در عوض این مساله را با ایران مطرح خواهد کرد. الهام علی‌اف نیز در فرمانی دستور تخصیص بودجه برای ساخت پل ارس و جاده مواصلاتی از طریق خاک ایران را برای اتصال به نخجوان صادر کرد. به گزارش رویترز، ایجاد چنین گذرگاهی از طریق ایران، که هم مرز با ارمنستان و جمهوری آذربایجان است، می تواند به کاهش تنش ها در پیرامون جنوب ارمنستان کمک کند. الهام علی اف، رئیس جمهوری آذربایجان در گذشته این منطقه را سرزمین تاریخی کشورش می نامید. حکمت حاجی اف، مشاور ارشد سیاست خارجی علی اف گفت: (جمهوری) آذربایجان هیچ برنامه ای برای تصرف زنگزور نداشت. بعد از اینکه طرفین در مورد گشایش این کریدور به توافق نرسیدند، این پروژه جذابیت خود را برای ما از دست داد. در عوض می توانیم (پروژه ارتباط زمینی) را با ایران انجام دهیم. به نوشته رویترز، ارمنستان پس از تصرف منطقه مورد مناقشه قره باغ کوهستانی توسط جمهوری آذربایجان از بیم آنکه مجبور به دادن امتیازات ارضی بیشتر شود، با ایجاد چنین گذرگاهی مخالفت کرده بود. باکو در هفته های اخیر درخواست کرده بود تا ایجاد گذرگاه حمل و نقل از طریق جنوب ارمنستان در مذاکرات جاری معاهده صلح گنجانده شود.

تمامیت ارضی و ضرورت عبور از مطالعات نظری

سعیده پراش
مردم‌شناس

کسانی که در رشته انسان‌شناسی فرهنگی یا مردم‌شناسی درس خوانده‌اند، می‌دانند اعتبار یک پژوهش یا مطالعه علمی این است که بی‌طرف باشد و قضاوت ارزشی نکند. وقتی ارزشگذاری آن هم ارزشگذاری ایدئولوژیک صورت گیرد قاعدتاً هر پایان‌نامه‌ای فاقد اعتبار است. از جهت دیگر در مورد تمامیت ارضی و وحدت ملی و همین‌طور آزادی بیان، این پرسش مطرح می‌شود؛ آزادی بیان از چه منظری؟ آزادی بیان از منظر ملت ایران، در مورد مفاهیم ملی؟ که بلافاصله به ما که با شبکه‌های اجتماعی در ارتباطیم، برچسب فاشیست زده می‌شود. ولی آزادی بیان از طرف کسانی که علیه ملت ایران و تمامیت ارضی ایران صحبت می‌کنند، پذیرفته شده و گاه دفاع از حقوق بشر تلقی می‌شود.

بسیاری بر این باورند مفهوم تمامیت ارضی یک مفهوم نوین است و مربوط به دولت-ملت‌های نوین و بسیاری هم معتقدند آن عبارت و موجودیتی که شما با نام ملت ایران عنوان می‌کنید، مفهوم بسیار جدیدی است؛ حتی اگر شما به پیشینه تاریخی آن اشاره کنید.

باید گفت، این قیاس مع‌الفارق است که ما انتظار داشته باشیم در این زمینه عبارات امروزی را به‌طور دقیق در منابع کهن پیدا کنیم. همین‌طور مفهوم قومیت، مفهومی علمی است. رشته تخصصی‌ای به نام اتنولوژی یا قوم‌شناسی وجود دارد، ولی این مفهوم خیلی راحت در بین مردم و در مورد بخش فرهنگ‌های ایرانی استفاده می‌شود.

بخش‌هایی از فرهنگ ایران که به یک کلان فرهنگ وصل‌اند و در عین اینکه اصل فرهنگ ایران را دارند، دارای ویژگی‌ها و رنگارنگی به جهت پراکندگی جغرافیایی هستند که در تضاد با کلان فرهنگ ایران هم نیست. این بخش فرهنگ است ولی ما می‌بینیم خیلی راحت از مفهوم قومیت استفاده می‌شود. ولی ما در زمینه رواج مفهوم تمامیت ارضی در حوزه فرهنگ عامه بسیار ضعیف عمل کرده‌ایم. در صورتی که چپ‌ها و قومیت‌طلبان درباره مفاهیم دلخواه‌شان در میان مردم صحبت می‌کنند، ساعت‌ها بحث می‌کنند ولی ما در مطالعات نظری تا یک جایی پیش می‌رویم که مطالعات نظری است ولی در زمینه کاربردی دیگر جلو نمی‌آییم.

موضوعی که من می‌خواهم به آن اشاره کنم، موضوع نسبتاً جدیدی است که خیلی کمتر درباره آن کار شده است؛ «مفهوم تمامیت ارضی در آیین‌های ایرانی با تکیه بر جشن تیرگان». این بررسی، براساس مطالعات ابوریحان بیرونی بر روی جشن تیرگان است. او پژوهشگری پاکدست است. تقریباً همان کاری را می‌کند که ما مردم‌شناس‌ها در مطالعات میدانی و مردم‌نگاری در حال حاضر می‌کنیم. یعنی مراجعه می‌کنیم به یک جامعه هدف برای پیدا کردن ریشه‌های یک آیین، مشاهده می‌کنیم و آن‌جایی که مشاهده پاسخ ندهد به حافظه مردم رجوع می‌کنیم و در حافظه آنها به دنبال ریشه‌ها می‌گردیم. ابوریحان به نظر من در آثارالباقیه این کار را می‌کند. یعنی در آثارالباقیه از روش مردم‌نگاری استفاده می‌کند و همه آن چیزی را که می‌بیند و می‌شنود، ثبت می‌کند.

ابوریحان برای پیدایی جشن تیرگان دو دلیل را بیان می‌کند؛ تمامیت ارضی را نه‌فقط به‌عنوان مفهومی سیاسی که به‌عنوان مفهومی که دغدغه ملی است، شرح می‌دهد. نخستین دلیل پیدایی جشن تیرگان را تعیین مرز بین ایران و توران بیان می‌کند. ما عنوانی داریم به نام چاره‌جویی فرهنگی؛ گاهی جامعه‌ای به این نتیجه می‌رسد که یک کاری را به صورت گروهی، ماندگار یا تکرارپذیر کنند که جزء رسوم‌شان شود. جالب است با اینکه آرش کمانگیر در این واقعه به‌عنوان یک پهلوان اسطوره‌ای جانش را از دست می‌دهد ولی ملت ایران در آن برهه زمانی، سوگ برگزار نمی‌کنند. چون سوگ‌های ایرانی معمولاً سه‌ساله و هفت‌ساله است و از بین می‌رود. یا یک‌سوگ همگانی هر ساله داریم مثل سوگ سیاوش که سوگی کهن است؛ یادگار اسطوره‌های کهنی چون ایزد شهیدشونده که در تداوم فرهنگی طولانی پیش آمده است. پس این خطر را نمی‌کنند که این دو آیین را روبه‌روی هم قرار دهند، چون می‌دانند که این سوگ به نفع سوگ سیاوش ممکن است به فراموشی سپرده شود.

۱. مردم ایران در درازای تاریخ نسبت به مفهوم تمامیت ارضی کاملاً آگاهی داشتند و در یک تمهید برای آن جشن برگزار می‌کردند تا در خودآگاه و ناخودآگاه ملی نهادینه شود.

۲. موضوع دیگر این است که وقتی ما در مورد آیین‌ها صحبت می‌کنیم، چه آیین‌های شادمانی، چه آیین‌های سوگ، این آیین‌ها در شمار فرهنگ عامه است و بررسی‌شان هم در شمار فرهنگ عامه است. بنابراین الزامی ندارد که دنبال مفاهیم نوین سیاسی در گذشته باشیم؛ همین که ریشه‌های مفاهیمی مانند تمامیت ارضی را مثلاً در آیین‌ها بررسی کنیم، به نتایج جدیدی می‌رسیم.

آیین‌ها به انسجام گروهی منجر می‌شود که می‌تواند به انسجام ملی بینجامد؛ اگر در نوروز یا در آیین‌های سوگواری مثل ایام محرم در سراسر ایران حرکت کنید، در بسیاری از روستاهای ما حتی هنوز میدان‌گاه‌هایی وجود دارد، در نوروز که مردم به عمد در این روز برای رفع کینه و کدورتی که داشتند، آشتی می‌کنند. در پیش از آیین سوگواری تکیه‌ها آیین آشتی‌کنان دارند. این میزان انسجام گروهی همواره به انسجام ملی منجر شده؛ که آن چیزی است که ابوریحان به آن اشاره می‌کند. یعنی مردم ایران نسبت به یک موضوعی واکنش دارند، نه مردم بخشی از ایران، بلکه همه ایرانیان.

خیلی عجیب است که ابوریحان اشاره کرده باشد دقیقاً به مفهوم امروزی ملت. همه ایرانیان روال عادی زندگی‌شان را کنار می‌گذارند و تا زمانی که تعیین مرز بین ایران و توران انجام نمی‌شود، مردم به شرایطی عادی زندگی‌شان برنمی‌گردند و وقتی برمی‌گردند با جشن برمی‌گردند یعنی درحالی‌که میزان انسجام گروهی و ملی به بالاترین حد خودش می‌رسد. آیین‌های ایرانی نماد انسجام گروهی و انسجام ملی هستند. دلیل بعدی که در آثارالباقیه اشاره می‌شود به روز آیین ملک‌داری یا آیین سرزمین‌داری است. در کنار نهاد ملت یک نهاد سیاسی و در واقع در کنار ملتی که مفهوم تمامیت ارضی برایش دغدغه ملی است، نهاد سیاسی قدرتمندی برای دفاع نیاز است.

مورد بعدی که اشاره می‌کند در ذیل همین مفهوم، مفهوم اقتصاد است. تا زمانی که مفهوم اقتصاد و نهاد اقتصاد سالم و در ارتباط با دولت و ملت نباشد، امکان تنش‌های سیاسی و اجتماعی وجود خواهد داشت. بعد از آنها اشاره می‌کند که این روز برزگران است، یعنی یک دیوانسالاری سیاسی اقتصادی را پشت سر هم مشاهده می‌کنید و این دیوانسالاری نیاز دارد به یک ساختار اداری یا دیوان‌سالاری که ثبت و ضبط و منتقل کند؛ یعنی در تداوم باشد. چه اتفاقی برای ما می‌افتد که این تداوم قطع یا کمرنگ می‌شود؟

شاید هنوز گمان می‌کنیم این مفاهیم را باید در حوزه مطالعات نظری نگه داریم، در صورتی که تعرض‌کننده به مفهوم تمامیت ارضی ایران، همانند آن دانشجویی است که می‌داند آن پایان‌نامه از درجه اعتبار ساقط است اما به عمد بسیار عامیانه این موضوع را مطرح می‌کند و فیلم‌برداری می‌کند و در شبکه‌های اجتماعی پخش می‌شود که جامعه را متأثر کند. مدافعین تمامیت ارضی ایران برای پیشگیری باید از حوزه مطالعات نظری پا را فراتر نهاده به مبانی کاربردی توجه بیشتری داشته باشند.

گزاره‌های ۱۹ گانه وحدود آزادی بیان

مجتبی مقصودی
استاد علوم سیاسی دانشگاه آزاد

در این نشست از سه مفهوم بسیار مهم بحث و گفت‌وگو می‌کنیم که در عین اهمیت و پیوستگی؛ هر یک ظرفیت برگزاری یک جلسه جداگانه را دارند. موضوع «تمامیت ارضی، وحدت ملی و حدود آزادی بیان» در عین داشتن ریشه‌های تاریخی ولی به مثابه مفاهیمی مدرن ارزیابی می‌شوند که با شکل‌گیری دولت‌های مدرن ظهور و بروز یافتند. این مفاهیم ضمن تثبیت و جایابی در درون مرزهای ملی، خود زمینه‌ساز بروز تنش‌ها، مخاصمات، جنگ‌ها، درگیری‌ها، دعواهای حقوقی- دیپلماتیک، بروز ناآرامی، جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و انقلابات شده‌اند.

منازعه چین و تایوان، جنگ روسیه و اوکراین، جنگ ایران و عراق، جنگ عربستان و یمن، تنش میان عربستان و تعدادی از کشورهای همسایه را در چارچوب حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی و نیز بخش زیادی از جنبش‌های اجتماعی و ناآرامی‌های سیاسی در تاریخ معاصر ایران را برای تامین حدود آزادی بیان در چارچوب قانون اساسی می‌توان برشمرد.

۱ این سه اصطلاح و مفهوم از مفاهیم و اصول بنیادین و با اهمیت و پربسامد در ارتباط با هر نوع سیاستگذاری است که علاوه بر حوزه سیاستگذاری و اداره کشور، در حوزه علوم سیاسی، حقوق، تاریخ، جامعه‌شناسی و ژئوپلیتیک از اهمیت شایانی برخوردار بوده و پرکاربردند که بسته به نظر کنشگران اصلی در نظام سیاستگذاری و تصمیم‌گیری می‌تواند هم هدف و هم وسیله‌ای برای دستیابی به دیگر اهداف نظیر دستیابی به توسعه و دموکراسی گردد.

۲ هر یک از سه مفهوم از پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های زیادی برخوردارند و در بسیاری از موارد تعریف و حدود و ثغور آن محل اختلاف است. واقعاً حدود و ثغور تمامیت و یکپارچگی ارضی تا کجاست؟ آیا تنها تا مرزهای سرزمینی محدود می‌شود و یا مرزهای فرهنگی را هم دربرمی‌گیرد؟ چرا اقیانوس هند برای ایران در دهه ۱۳۷۰ ه.ش در چارچوب تمامیت و یکپارچگی ارضی تعریف می‌شد؟ پاکسازی خاک عمان از شورشیان جبهه خلق ظفار در همان دهه چرا در چارچوب تمامیت و یکپارچگی ارضی تعریف می‌شد؟ حد و اندازه وحدت و یکپارچگی ملی کجاست؟ تکثر و تنوع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تا چه حد پذیرفتنی است و از چه زمانی مخاطره و چالش‌برانگیز است؟ متر و معیارهای سنجش کدام است؟ حدود و ثغور آزادی بیان کجاست؟ مرزهای قانونی، عرفی، شخصی، اجتماعی؟ و آیا ارائه پایان‌نامه به شکلی متفاوت و به نحوی غیرمرسوم در چارچوب آزادی بیان می‌گنجد؛ یا تعرض به وحدت ملی به بهانه بهره‌گیری از آزادی بیان است؟

۳ در گذر زمان در همه ابعاد دچار تحول مفهومی و مصداقی شده‌اند. توسعه‌یافته‌اند و در مواردی تعمیق و بسط و در مواردی نیز منقبض و تقلیل یافته‌اند.

۴ به واسطه انقلاب در عرصه‌های ارتباطی و اطلاعاتی کل زندگی بشر ظرفیت مقایسه‌ای یافته است. در دنیای امروز هر سه مفهوم بنیادین تمامیت و یکپارچگی ارضی، وحدت و یکپارچگی ملی و حدود آزادی بیان ظرفیت بررسی تطبیقی یافته‌اند. در این ارتباط می‌توان به مقایسه با دیگران اعم از کشورهای همسایه و کشورهای توسعه‌یافته؛ و یا مقایسه با وضعیت گذشته و یا در قیاس با انتظارات ارزشی یک ملت پرداخت. نتیجه این رویکرد مقایسه‌ای باعث می‌شود که گاه جامعه سرخورده شود و احساس مغبون بودن بیابد و گاه احساس سرزندگی و موفقیت‌نماید.

۵ تمامیت ارضی و وحدت ملی تجزیه‌ناپذیرند. آسیب به یکی آسیب به دیگری است؛ به عبارتی، اصل تمامیت ارضی و وحدت ملی در عصر کنونی به‌گونه‌ای درهم‌تنیده و تجزیه‌ناپذیرند و نمی‌توان این دو مؤلفه را از هم تفکیک کرد و بدین لحاظ جدایی‌ناپذیرند.

۶ حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی منوط به تعاملات مناسب میان سه ضلع «مردم»، «دولت» با یکدیگر و با «نظام بین‌الملل» است. رویکرد نامناسب هر یک از اضلاع می‌تواند تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی را آسیب‌پذیر نماید.

۷ حفظ تمامیت و یکپارچگی ارضی در جوامع چندقومی در حال توسعه، با همسایگان متعدد و بازیگران منطقه‌ای تجدیدنظرطلب و تجربه تاریخی نامناسب از اهمیت دوچندانی برخوردار است.

۸ حفظ تمامیت ارضی و وحدت و یکپارچگی ملی برای دولت‌های قدرتمند به‌ویژه در ابعاد اقتصادی و توسعه‌ای امکان‌پذیرتر است تا دولت‌های ضعیف، ناتوان و ورشکسته داخلی؛ لذا تجربه عراق، لیبی و ارمنستان در مقابل تجربه ترکیه و اسرائیل قابل تأمل است.

۹ همه دولت‌ها و نظام‌های سیاسی در رویکرد حداقلی به‌دنبال حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی؛ و گاه در قالب رویکردهای دیگر حتی ارتقاء و بازتعریف بسط یابنده‌ی تمامیت ارضی و وحدت ملی هستند.

۱۰ در یکی از دسته‌بندی‌هایی که از نهاد دولت و نظام سیاسی شده است؛ دولت‌ها به دولت‌های تجدیدنظرطلب و دولت‌های علاقه‌مند به حفظ وضع موجود تقسیم می‌شوند. دولت‌های تجدیدنظرطلب از وضع موجود ناراضی‌اند و خواستار نظم جدیدی در جغرافیای سیاسی خویش‌اند، دولت اسرائیل، دولت چین، دولت آذربایجان، دولت ترکیه کم‌وبیش به‌عنوان دولت‌های تجدیدنظرطلب ارزیابی می‌شوند.

۱۱ حتی نظام‌های ایدئولوژیک هم نمی‌توانند بی‌اعتنا به تمامیت ارضی و وحدت ملی باشند؛ چنان که در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز به‌رغم دارا بودن مواضع ایدئولوژیک، در ۸ اصل از قانون اساسی به تمامیت ارضی و وحدت ملی پرداخته است. مثال دیگر دولت ایدئولوژیک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بوده که به‌رغم مواضع به‌شدت ایدئولوژیک از تمامیت ارضی و وحدت ملی تحت عنوان حفظ ام‌القرای سوسیالیستی دفاع می‌کرد و حتی نسبت به تمامیت ارضی دیگر کشورها به مخاطره انداخته و در مواردی خاک آن مناطق را به سرزمین خود منضم کرد. لیتونی، لیتوانی، استونی و بخش‌هایی از خاک لهستان در این زمره قابل ارزیابی است.

۱۲ در اهمیت تمامیت ارضی و وحدت ملی همان بس که؛ در قوانین اساسی بسیاری از کشورها، در سوگند رؤسای‌جمهور و رؤسای دولت، نمایندگان مجلس و... در سیاستگذاری‌ها و... تمامیت ارضی و وحدت ملی پیش‌بینی شده و می‌شود و ائتلاف‌ها و اتحاد و حتی ضدائتلاف‌ها و اتحادها در عرصه روابط خارجی حول این محورها صورت می‌پذیرد.

۱۳ بستر تمامیت ارضی عینی است و محدوده سرزمینی و ارضی آن قابل احصاء و رؤیت است (از جنس رئال) و بستر وحدت ملی بیشتر امری ذهنی، فرهنگی و اجتماعی است که خود را بیشتر در تاریخ، فرهنگ، اسطوره، زبان متبلور می‌بیند و با ظهور و بروز دولت‌های ملی در دو قرن اخیر تجلی و ظهور و بروز عینی هم یافته‌اند و در کنشگری‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قابل رؤیت و ادراک است.

۱۴ درحالی‌که وحدت ملی یکی از مؤلفه‌های اقتدار و امنیت ملی است؛ در عین حال امری نسبی بوده در دنیای متحول کنونی وحدت ملی به‌صورت مطلق، تمام‌عیار و فراگیر بیشتر وهم و خیال است وحدت ملی یکی از مؤلفه‌های اقتدار و امنیت ملی است و وحدت ملی با توجه به نحوه کارکرد و عملکرد نظام‌های سیاسی، رضایت و مشروعیت سیاسی حکمرانان و حاکمیت با ابتناء بر سرمایه‌های اجتماعی کم و زیاد می‌شود.

۱۵ نظام‌های سیاسی در قبال هر یک از مفاهیم سه‌گانه تمامیت ارضی، وحدت ملی و حدود آزادی بیان برخوردی گزینشی دارند. نسبت به کشور خود و دیگر کشورها، نسبت به دوستان و متحدین خود و در قبال رقبا مواضع بعضاً متفاوت و گاه متعارضی دارند. مثلاً اعلام موضع کشورهای اروپایی و آمریکا نسبت به رعایت آزادی بیان در ایران و عربستان، نسبت به تمامیت ارضی اسرائیل و ارمنستان و...

۱۶ اگرچه براساس قوانین نظام بین‌الملل، اصل بر تایید و تثبیت حاکمیت ملی و حفظ تمامیت ارضی است و مرزها تغییرناپذیرند ولی در مواردی نظام بین‌الملل و جامعه جهانی در چارچوب حق مداخله بشردوستانه و حمایت از حق تعیین سرنوشت، به تجزیه ارضی کشورها کمک کرده است.

۱۷ مسئولیت‌ناشناسی دولت‌ها و عدم پاسخگویی به مطالبات به حق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و وجود تبعیضات گسترده و دامنه‌دار، عملاً زمینه‌ساز و محرک تجزیه‌طلبان و قوم‌گرایان افراطی نسبت به تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی است (تجزیه‌طلبی، جداسری و تمایلات واگرایانه سیدجعفر پیشه‌وری ریشه در تبعیضات گسترده و ناکامی‌های فردی داشته است که با حمایت اتحاد جماهیر شوروی در اواسط دهه ۱۳۲۰ ظهور و بروز یافت.)

۱۸ ضمن احترام و پایبندی به اصل آزادی بیان؛ هیچ جامعه و نظام سیاسی در جهان امروز؛ حتی در دموکراتیک‌ترین کشورها، تمامیت ارضی و وحدت ملی را به قربانگاه آزادی بیان نمی‌فرستند و برای آزادی بیان در چارچوب کرامت انسانی و رعایت حقوق دیگران و به‌ویژه حقوق جامعه ملی خطوط قرمزهایی را تعیین می‌کنند. در مواردی چون و چرا از کم و کیف تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی کشورها به مثابه یک تابو است و کشورها در این حوزه اجازه مداخله به احدی را نمی‌دهند.

۱۹ حفظ و تعمیق تمامیت و یکپارچگی ارضی اگرچه محصول قدرت نظامی- امنیتی و توان بازدارندگی دولت‌ها و نظام‌های سیاسی است ولی در دنیای امروز نقش ملاحظات دیپلماتیک و بازیگران عرصه دیپلماسی، تعاملات بین‌المللی و توان مذاکره‌ای و چانه‌زنی اهمیتی به موازات آن دارد.

وطن یولی
راه وطن

ماهنامه فرهنگی وطن یولی
سال هشتم | شماره ۶۰ | ۸ صفحه

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول:
داود دشتبانی

زیر نظر شورای سردبیری

مدیر اجرایی:
داور دشتبانی

صفحه‌آرایی:
محمد علی‌بیگی

دبیر تحریریه:
ماندانا خرم

مدیر داخلی:
میلاد امیدوار

«وطن‌یولوندا» به معنی «در راه وطن» عنوان نشریه‌ای تبلیغاتی در تبریز بود که ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های دهه ۲۰ با هدف ایجاد زمینه‌های فرهنگی اشغال دائمی آذربایجان توسط روس‌ها منتشر می‌کرد. نام نشریه «وطن‌یولی» به معنی «راه وطن» با کنایه به آن واقعه تاریخی درصدد است سیمای حقیقی ایران‌زمین را معرفی نموده و بر پیوستگی‌های فرهنگی و تاریخی این سرزمین تاکید کند.

چاپ: صمیم
Vatanyoli.mag@gmail.com

ستارخان برخیز

رضا شیبانی اصل

از کوچه های تنگ تبریز
ستارخان‌برخیز
پرکن تفنگت را
خالی ست میدان از جوانمردی
برخیز تا از تو بیاموزند

رجاله های عصر نو میهن پرستی را
مردا!کهن مردا!
در راه ایران آن یل آذربایجانی تو
از خنجر نامردمان پهلو دریده پهلوانی تو
امید ایران جوانی تو

تانگذری از خاک میهن خاک خوردی تو
پاکی و زخم از دشمن ناپاک خوردی تو
ای پای زخمی پایمرد بیرق عباس
از بیم جان نارفته زیر بیرق اغیار
در پرده ساقی های شیرین کار

در ساغر ما باده تسلیم می ریزند
از خانه هامان پرچم ذلت می آویزند
ستارخان ستارخان سنگی بزن بر جام زهر
پایین بیاور بیرق تسلیم را از بام شر

ستارخان، سردار ملّی

صادق رضازاده شفق*
باتلخیص

مرحوم مظفرالدین شاه، در چهارم جمادی الاخر سال ۱۳۲۴ ه. ق. (۱۳امرداد ۱۲۸۵ خورشیدی) فرمان مشروطیت را صادر کرد و ملیون نشاط و امیدواری پیدا نمودند و اولین مجلس ملی انعقاد یافت و مردم با دل گرمی منتظر نتایج اصول جدید حکومت گردیدند. در خلال این مدت، آذربایجان کانون اصلی انقلابات واقع شده و دسته‌های ملی و دولتی و طرفداران مشروطه و استبداد، به جان هم افتاده بودند و انجمن ملی تبریز و سران مشروطه شبان و روزان در شور و مذاکره و اقدام برای حفظ امنیت از طرفی و نگهداری مشروطیت از طرف دیگر، صرف مساعی می گشت. محمدعلی‌شاه عملا اقدام به جلوگیری از اقدامات مجاهدین نمود و مجلس ملی را بمباران کرد و مجاهدین و طرفداران مشروطه، در همه جای کشور متواری شدند. در این موقع بود که ستارهٔ امیدی، از افق آذربایجان طلوع کرد. یعنی آخرین شرارهٔ خروش ملی با وجود خطر بسیار نزدیک خاموشی، به طرز معجزه‌آسا، از نو درخشیدن گرفت و نور آن فزونی یافت تا وقتی که آفاق ایران را که زیر ظلمت استبداد رفته بود، آهسته آهسته روشن کرد. این شراره، اول در مردمک چشم‌های تیز درخشان و خشمگین یکی از فرزندان رشید کوهستانی آذربایجان، یعنی ستارخان سردار ملی تابیدن گرفت.

هیچ فراموشم نمی‌شود، دمی که در دبستان چند دانش‌آموز دور هم گرد آمده و تلگرافی را که از تقی‌زاده به این مضمون از طهران رسیده بود: «حیات عاریتی موجود. قربان ملت تقی‌زاده» با دل‌های لرزان، مانند این که پیام مرگ می‌شنیدیم می‌خواندیم و سخت اندوه‌ناک بودیم. در آن ایام که سرتاسر شهر تبریز مستغرق بهت و سکوت گشته و در و دیوار از بیرق‌های سفید که علامت تسلیم بود پوشیده شده و تو گویی شهر به زیر کفن رفته بود و شهر، محله به محله و کوبه‌کو، به زیر تسلط هواخواهان استبداد می‌رفت آن‌گاه بود که مردی در تبریز برخاست و سیر تاریخ ایران را تغییر داد.

در بحبوحهٔ بهت و یاس، یک‌باره سر و صدایی در شهر بلند شد و همه را مانند کسانی که ناگهان به وحشت از خوابی برجسته باشند، به هیجان آورد. هر کسی از دیگری می‌پرسید چه خبر است؟ تا این که سرانجام خبر پخش شد و همه آگاه گشتند: ستارخان امیرخیزی قیام کرده بود!

ستارخان که از اول در محلهٔ امیرخیز شمال‌غربی تبریز اقامت داشت و حدود دو سال بود در ردیف مجاهدین مشروطه درآمده و از خود شایستگی‌هانشان داده و جلب نظر هم ردیف‌های خود را کرده بود، در مقابل آخرین حوادث، یک‌باره و دیوانه‌وار دست به تفنگ برد و با چند نفر دیگر از جان گذشتگان، درست چند ساعت یا یک روز قبل از آن که عمل خلع اسلحه و نصب بیرق‌های سفید به کوی امیرخیز برسد، از خانه بیرون آمد و بی‌درنگ شروع به پایین آوردن بیرق‌های تسلیم کرد. و چندی نگذشت که عده‌ای از مجاهدین متواری، به او پیوستند و او با سخنان آتشین، آنان را ترغیب و تشویق به جان‌بازی در راه نجات ایران نمود و بلافاصله استبدادیان مضطربانه به تکاپو افتادند و کنسل روس، بنای فعالیت شدید گذاشت و اینک یک صحنه از مداخلهٔ آشکار روس‌ها را به نفع دولت استبدادی و به ضرر ملیون و وطن‌پرستان از کتاب تاریخ هیجده ساله آذربایجان تالیف مرحوم کسروی (ج ۲ ص ۱۱۲) با تلخیص نقل می کنیم:

«کنسول چون رسید از ستارخان پرسید گفتیم به سنگر رفته. در این میان، جنگ سختی بود. تو گویی گلوله مانند تگرگ می‌ریخت. ستارخان رسید. پا برهنه، کلاه‌نمدی بر سر، تفنگ به دست و سه قطار فشنگ نیمه‌پر و نیمه‌تهی در کمر، به آواز بلند، سلام گفت. کنسول جواب داد و تعاف کرد. ستارخان تفنگ را به گوشه‌ای نهاد و با همان گرد و غبار سر و صورت نشست. کنسول چنین گفت: ما همسایه شما هستیم و ناایمنی که در کشور شماست، به زیان بازرگانی ماست می‌خواهیم این شورش را که برخاسته فرو نشانیم. دست از جنگ بردارید، چنان که باقرخان هم دست برداشته و من با شما پیمان می‌نهم که رییس قراسواران بشوید و ماهی سیصد تومان ماهانه دریافت دارید و نیز ششصد تن از کسان شما به قراسواران پذیرفته شوند و اینک بیرقی به شما می‌دهم که بر سر در بیفرازید و در زینهار امپراطوری باشید. ستارخان ازین مطالب، سخت برآشفت و در ضمن چون جنگ سخت بود می‌خواست به سنگر بشتابد، همین که ترجمهٔ قول کنسول به پایان رسید، وی گفت: جناب کنسول، من قراسواران نمی‌خواهم. کار از این‌ها گذشته، ما ایرانیان، اگر غیرت داشته باشیم مشروطه را خواهیم گرفت. بیرق شما برای ما شایستگی ندارد این گفت و تفنگ را برداشت و رفت.»

سردار آدمی بود متوسط القامه، سیاه چرده، با ابروهای درشت و بینی برجسته و چشم‌های نسبه ریز ولی درخشان و جوان. طرز صحبتش تند و نگاهش زنده و نافذ و حرکاتش سریع و چالاک بود. رشادت و جنگ‌آوری و نشانه‌زنی او، معروف بود و تیرش رد نمی‌کرد و به هر سنگری می‌رفت، طرف از تیرباران شدید و مخوف و اصابت به نشانه، درمی‌یافت که سردار شخصا در پشت سنگر است. بعضی جنگ‌های او که در طالع برد و باخت آن غائلهٔ عظیم بین ملت و دولت موثر بود، هنوز هم ورد زبان آذربایجانیاست.

ستارخان مانند اغلب اوقات، با یک پیراهن و شلوار و چند قطار فشنگ وارد معرکه شد و رزمی بسیار شجاعانه کرد و از سنگری به سنگری پیشروی نمود و چندین تیر از دور سرش پرید و به اعجاز از خطر جست . داد می‌زد و تیز می‌انداخت و پیش می‌رفت. می گویند، بعد از ساعتی جنگ شدید یک‌باره در نهایت خشم و آشفتگی و برافروختگی رو به یاران خود کرد و گفت، آفتاب نزدیک غروب است، این نقطه را چند دقیقه نگه دارید، من نمازی بخوانم و بلافاصله در همان حوالی به خاک افتاد و نماز خواند و زود برگشت و دوباره به قتال پرداخت، تا سرانجام میدان را برد و خصم را مجبور به عقب‌نشینی ساخت.

این مقاومت مردانهٔ تبریزیها و جنگ‌های مجاهدین دلیر با رهبری مردان شجاعی مانند ستارخان سردار و باقر خان سالار و رفقای آنان بود که سرانجام سیر تاریخ ایران را تغییر داد. یعنی در آخرین نفس، دولت استبدادی را که داشت از نو مستقر می‌شد برانداخت و رسمی را که به تصدیق داخله و خارجه بساطش برچیده شده بود، برگرداند و بنیان دولت مشروطه یا اصول حکومت دموکراسی را استوار ساخت.

در این موقع سزاوار می‌دانم این نکته را متذکر گردم که نهضت مشروطیت ایران از قیام بازرگانان و علمای طهران و انقلاب و مقاومت تبریز تا قیام گیلان تحت سیادت محمدولی‌خان سپهدار تنکابنی و علی‌محمد خان تربیت تبریزی و سردار محیی و نظایر آنان و هم‌چنین حرکت بختیاری‌ها، تحت فرمان صمصام السلطنه و سردار اسعد و جنب و جوش سایر نقاط وافراد ایرانی، چون به نظر دقیق مطالعه شود آشکارا نمایان خواهد ساخت که یک قیام واقعی ملی بود. گر چه حدود و نقایص داشت. و از این حیث عیقدهٔ بعضی اشخاص که در بدبینی افراط می کنند و عادت دارند. هر تحولی را درین کشور نتیجهٔ تحریک و مداخلهٔ خهارجی قلمداد کنند و نهضت مشروطیت را هم به بیگانگان منتسب سازند صحیح نیست و جا دارد در چنین عقیده تجدیدنظر کنند. تردیدی نیست در آغاز مشروطیت ایران کمک انگلیسی‌ها به ملیون بی‌تاثیر نبود که رهبران ملی را حمایت و تشویق نمودند و چنان که دولت روسیه هم مخالفت می کرد ولی این همه دلیل کافی نیست بر این که در رستاخیز ملی ایران تردید کنیم و آن را نتیجهٔ تحریکات خارجی‌ها بدانیم. انگلیس‌ها در انقلاب فرانسه و آمریکا و خود آمریکا در انقلاب فرانسه موثر بودند و این مطلب عوامل خاص ملی را که در هر نهضت واقعی در کار است از اعتبار ساقط نمی کند. انقلاب مشروطیت ایران بدون شک یک نهضت ملی ایرانی بود، نهایت این که اکثریت هنوز به مرحلهٔ رشد و انتباه واقعی نرسیده بودند.

آن گاه که ستارخان سردار در عین محاصره و قحطزدگی شهر تبریز و آشفتگی و کشت و کشتار و دشواری‌های گوناگون فریاد می‌زد ما برای کشورمان ایران ود ینمان اسلام می جنگیم این فریاد از عمق قلب خودش می‌آمد و هرگز نمی‌دانست وضع سیاست و تمایلات روس یا انگلیس چیست ؟ فقط در عالم عمل می‌دید انگلیس‌ها به آزادی‌خواهان پناه دادند و روس‌ها مخالفت و دشمنی کردند.

ستارخان سردار در پارک اتابک جا داده شد و آن جا کانون مجاهدین و آزادی‌خواهان واقع گشت و در این موقع مصالح کشور اقتضا می کرد کم کم نیروی رسمی دولتی کارهای نظامی و انتظامی را در دست گیرد و مجاهدین خلع اسلحه شوند، یا به سلک نظامیان رسمی درآیند سردار با روسای دیگر مانند سردار اسعد و صمصام السلطنه و باقر خان سالار و سپهدار اعظم و غیره هم جمعا قرار دادند تصمیم دولت را در باب خلع اسلحه گردن نهند ولی افسوس به حکم بعضی سوء تفاهمات و تحریکات از طرفی و نفهمی و عناد بعضی مجاهدین از طرف دیگر، بین آزادی‌خواهان دو تیرگی وقوع یافت و پارک اتابک به منظور خلع اسلحهٔ مجاهدین محاصره شده و سردار با این که ابدا عقیده به جنگ با نیروی دولت مشروطه نداشت خواه‌ناخواه سوق به دفاع و تیراندازی شد و بعد از جنگی شجاعانه پایش تیر خورد و او را به منزل سردار اسعد بردند و مدتی به معالجهٔ وی پرداختند. زخم پایش معالجه شد ولی بهبود کامل نیافت. بعضی اطباء، عقیدهٔ بریدن پا را به میان آوردن ولی سردار رضایت نداد. بعدا در محلی بین خیابان امیریه و بلورسازی، خانه‌ای برای او اجاره کردند و در آن جا اقامت نمود و یکی دو سه سال زندگی کرد و در اواخر تقریبا در زمرهٔ فراموش شدگان می‌زیست و کسی که یک دو سال قبل از آن در حین ورود به طهران غرق صدها دسته گل از طرف سکنهٔ طهران و مستغرق زنده‌باش و شاباش گشت، امروز خاموش و فراموش بود. تو گویی فرامرز هرگز نبود! از قرار یادداشت جناب آقای امیرخیزی گاهی زخم پای سردار متورم می‌شد و اسباب درد و رنج فراهم می‌آورد. روزی خود سردار به ستوه می‌آید و با نظر رفع ورم (باد) تیغ به زخم می‌زند و از همان دم زخم شدت می‌گیرد تا این که منتهی به مرگ او می‌شود که در ماه ذیحجه ۱۳۳۲ هجری قمری مطابق با ۱۲۹۲ هجری شمسی اتفاق افتاد و جسد او در صحن غربی حضرت‌عبدالعظیم به خاک سپرده شد. و از قراری که از اشخاص موثق شنیدم وضع معیشت و زندگانی او در اواخر عمرش هرگز خوب نبود و او هم مانند یک کاروان نامیان بشر بعد از دورهٔ عزت در گوشهٔ نسیان و عزلت ازین جهان ناپایدار درگذشت.

***همرزم ستارخان**
و روزنامه‌نگار و سیاستمدار ایرانی

زندگی و زمانه غلامحسین ساعدی در سالروز درگذشت او

زبان فارسی ستون فقرات یک ملت عظیم

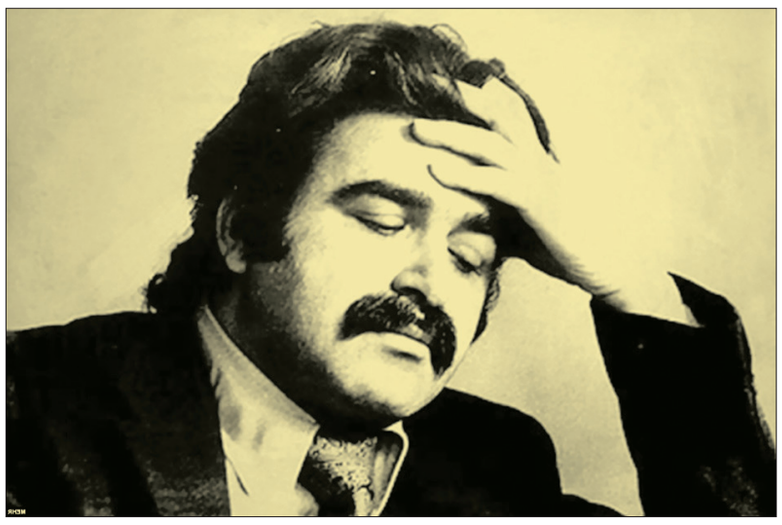

غلامحسین ساعدی (گوهر مراد) از نویسندگان معاصر ایرانی در ۲۴ دی‌ماه۱۳۱۴ در خانواده‌ای کارمند و به قول خودش اندکی بدحال در تبریز به دنیا آمد. غلامحسین ساعدی نوشتن را ابتدا به صورت گزارش و تفسیر در هنگامه‌ی نوجوانی آغاز و با نشریات فریاد، صعود و... همکاری کرد و اولین بار در ارتباط با همین نوشته‌ها به زندان افتاد. هنگامی که در دبیرستان مشغول به تحصیل بود اولین داستان‌هایش در هفته‌نامه دانش‌آموز چاپ شد، هم‌چنین داستان بلندی به نام از پانیفتاده‌ها نوشت که مجله کبوتر صلح آن را به چاپ رسانید.

غلامحسین ساعدیکه خود تُرک آذری بود و به زبان مادری خویش نیز بسیار علاقه‌مند بود، دربارهٔ زبان فارسی و جایگاهش در ایجاد همبستگی و نقشِ آن در وحدت ملی ایرانیان، طی مصاحبه‌ای چنینَ گفت: زبان فارسی، ستونِ فقرات یک ملت عظیم است. من می‌خواهم بارشِ بیاورم. هرچه که از بین برود، این زبان باید بماند.

غلامحسین ساعدی در خرداد ماه ۱۳۳۳ توانست دیپلم طبیعی خود را بگیرد و یک سال بعد و در بیست سالگی در دانشگاه تبریز تحصیل پزشکی را آغاز کرد. دوران دانشجویی غلامحسین ساعدی در تبریز با فعالیت‌های سیاسی و شرکت در جنبش‌های دانشجویی و آشنایی و دوستی با افرادی چون صمد بهرنگی همراه بود. وی در همین دوران نوشتن داستان کوتاه را نیز با جدیت بیشتر پیگیری کرد. داستان‌های «شکایت» و «غیوران شب» و نمایش نامه «سایه‌های شب» حاصل آن دوره کاری او است. او هم چنین در همین زمان مجموعه داستان کوتاه «شب نشینی باشکوه» را در تبریز منتشر کرد و نمایش نامه «کلاته گل» را نیز به صورت مخفی در تهران به چاپ رساند

دنیای ذهنی غلامحسین ساعدی را می‌توان در فیلم‌ها یا نمایش‌هایی که بر اساس نوشته‌های او ساخته شده‌اند نیز دید. واقعیت تلخ و خشنی که اگر چه احتمالا در ظواهر زندگی شهری دیده نمی‌شود، اما در بطن جامعه و در میان روستاییان وجود دارد و قابل لمس است. "دایره مینا"، "گاو" (هر دو به کارگردانی داریوش مهرجویی) و "آرامش در حضور دیگران" (به کارگردانی ناصر تقوایی) و نمایشنامه "آی با کلاه، آی بی کلاه"، نمونه‌های برجسته‌ی این واقعیات است.

غلامحسین ساعدی در خرداد ماه سال ۱۳۵۳ حین تهیه تک نگاری شهرک‌های نوبنیاد توسط ساواک دستگیر می‌شود و ابتدا به زندان قزل قلعه و سپس به زندان اوین منتقل می‌شود که این وضعیت به مدت یک سال ادامه پیدا می‌کند. پس از آزادی از زندان سه داستان گور و گهواره، فیلمنامه عافیتگاه و داستان کلاته نان را نوشت و در سال ۱۳۵۷ به دعوت انجمن قلم آمریکا روانه این کشور شد که سخنرانی‌های متعددی در این کشور انجام داد.

احمد شاملو دربارهٔ تجربه زندان غلامحسین ساعدی و احوالات او پس از آزادی چنین گفته: « آنچه از او زندان شاه را ترک گفت، جنازه نیم جانی بیش نبود. آن مرد با آن خلاقیت جوشانش پس از شکنجه‌هایِ جسمی و بیشتر روحی زندان اوین، دیگر مطلقاً زندگی نکرد. آهسته آهسته در خود تپید و تپید تا مرد. وقتی درختی را در حال بالندگی اره می‌کنید، با این کار در نیروی بالندگی او دست نبرده‌اید، بلکه خیلی ساده او را کشته‌اید. ساعدی مسائل را درک می‌کرد و می‌کوشید عکس‌العمل نشان بدهد. اما دیگر نمی‌توانست. او را اره کرده بودند.»

پس از سال ۱۳۵۷ غلامحسین ساعدی ایران را ترک کرد و در فرانسه اقامت نمود. غلامحسین ساعدی در سحرگاه دوم آذرماه سال ۱۳۶۴ شمسی مطابق با ۲۳ نوامبر ۱۹۸۵ میلادی، پس از یک خونریزی داخلی در بیمارستان سنت آنتوان پاریس درگذشت و روز جمعه هشتم آذرماه مطابق با ۲۹ نوامبر در قطعه ۸۵ گورستان پرلاشز، نزدیک آرامگاه صادق هدایت به خاک سپرده شد.

ادامه مطلب از صفحه یك

نگاه تجزیه‌طلبانه و مسئله آزادی بیان

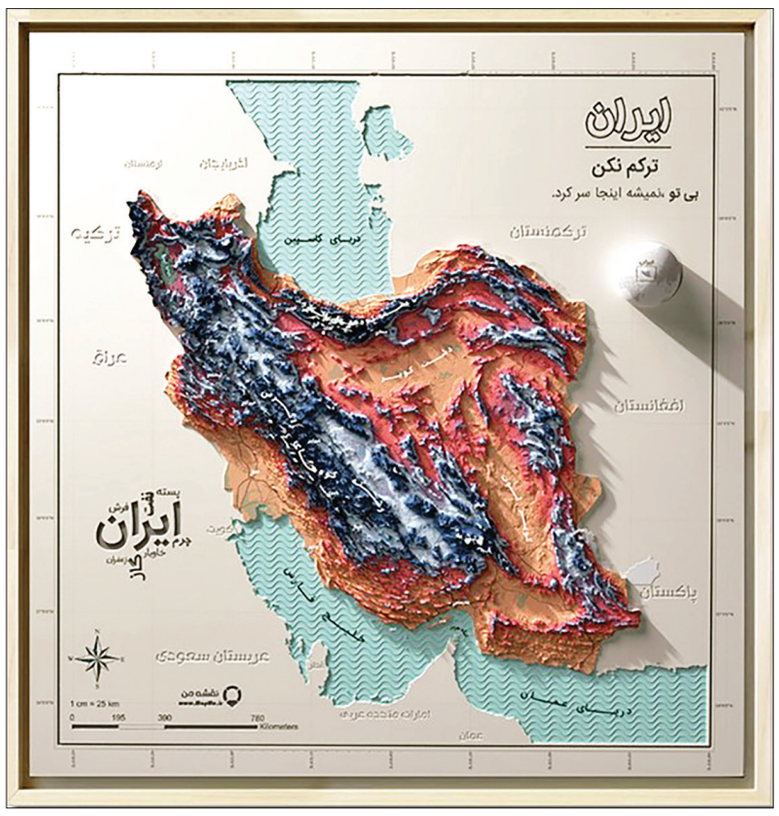

بلکه مدعی تسلط بر کل ایران بودند. کسانی که مدعی حکومت می‌شدند و به عبارت دیگر قدرت‌طلبی می‌کردند، قدرت‌طلبی‌شان هم در راستای تمامیت ایران بوده است. ما در طول تاریخ ایران هم پیش از دوران مدرن تجزیه‌طلبی به معنای متعارف نداشتیم. یک دیدگاه نادرستی در مورد حمله محمود افغان وجود دارد. محمود افغان نه عنصر خارجی است و نه برای تجزیه شورش می‌کند. محمود افغان تبعه دولت ایران است و حمله محمود افغان حمله یک خارجی به ایران نیست.

اما تجزیه‌طلبی چگونه در ایران آغاز می‌شود؟ تجزیه‌طلبی در تاریخ معاصر ایران به‌هیچ‌وجه منشأ و زمینه داخلی نداشته‌است. شواهد تاریخی این را به ما می‌گوید که ما هیچ‌گاه زمینه داخلی و میل اجتماعی برای تجزیه‌طلبی نداشته‌ایم و این حوادث همواره با اراده و خواست قدرت خارجی ایجاد شده است. سیدجعفر پیشه‌وری، تا پیش از آنکه توسط شوروی فراخوانده شود و فرمان حزب کمونیست شوروی به او ابلاغ شود که به تو چنین مأموریتی داده شده است، یک فرد کاملاً مرکزگراست. نوشته‌های سیدجعفر پیشه‌وری در روزنامه آژیر و روزنامه آذربایجان جزء لاینفک ایران و روزنامه حقیقت گویای دیدگاه‌های او در مورد ضدیت او با محلی‌گرایی و منطقه‌گرایی و هواداری از دولت مقتدر مرکزی است یا قاضی‌محمد یک فرد وابسته به حکومت و رئیس شیر و خورشید مهاباد و یک فرد کاملاً پیوسته به حکومت ایران است و هیچ ادعای تجزیه‌طلبی تا پیش از آنکه دولت شوروی به آنها این مأموریت را ابلاغ کند، ندارند. بالاخره اگر تجزیه‌طلبی دارای سابقه‌ای باشد باید این زمینه اجتماعی یک جایی خودش را نشان بدهد.

بنابراین وقتی که تجزیه‌طلبی دارای منشأ خارجی باشد، آن‌وقت سخن گفتن از حق آزادی بیان داشتن برای یک دولت بیگانه بلاوجه می‌شود. چون آزادی بیان در راستای حقوق فردی شهروندان یک دولت است و دست‌کم وقتی در مورد ایران صحبت می‌کنیم باید بدانیم ایرانیان میل به تجزیه‌طلبی نداشته‌اند و خودشان را در پیوند دولت-ملت تاریخی کهن دانستند و هرگاه که تجزیه‌طلبی در ایران کلید زده شده، یک منشأ عامل و محرک خارجی آن را ایجاد کرده است. مثلاً در مورد شیخ خزعل، هرچند که در مورد تجزیه‌طلب بودن شیخ خزعل تردید جدی وجود دارد، او مدعی انجمن سعادت ایران است یا در مورد میرزاکوچک‌خان جنگلی او مدعی نجات و سعادت برای کل ایران است؛ یعنی هیچ‌کدام اینها دست کم در سخن ادعای محلی و منطقه‌ای ندارند. پس این ادعا و خواسته کاملاً در معرض تردید قرار می‌گیرد که آیا اساساً تجزیه‌طلبی یک میل فردی در این افراد بوده است؟ یا یک خواسته اجتماعی محلی بوده است؟ وقتی ما چنین اسنادی نداریم و آنچه که تاریخ به ما می‌گوید این است که کلاً اراده و میل خارجی پشت این ادعاها بوده، بنابراین این سوال جدی وجود دارد که آیا مدعیان آزادی بیان آن را برای بیگانه و قدرت خارجی می‌خواهند؟ آزادی بیان متعلق به ملت و شهروندان است. آیا باید به قدرت خارجی و بیگانه در کشور آزادی بدهیم که عربستان، اسرائیل و آمریکا و ترکیه بیایند در کشور ما جریان تجزیه‌طلبی راه بیندازند و تحریک کنند؟ بنابراین آزادی بیان دادن به دولت خارجی در کشور هیچ مبنای حقوقی ندارد.